اطلاعات

چهارشنبه ۱۵ مرداد ۱۳۹۳ ـ ۹ شوال ۱۴۳۵ـ ۶ آگوست ۲۰۱٤ـ سال هشتادونهم- شماره ۲۵۹۳۷ ـ ۱۶ صفحه به همراه ۸ صفحه ضمیمه - ۲۰۰ تومان

افزایش ۲۷ درصدی سرمایه‌گذاری صنعتی در کشور

* وزیر اقتصاد: کارگروهی در وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی برای بررسی چگونگی حذف دهک‌های پردرآمد از دریافت یارانه نقدی تشکیل شده است

صفحه ۴

اسرائیل با تن دادن به شروط مقاومت آتش‌بس را پذیرفت

* المیادین: اسرائیل با رفع محاصره غزه و آزادی اسرای فلسطینی موافقت کرد
* نظامیان صهیونیست به‌طور کامل از غزه عقب‌نشینی کردند
* دیده‌بان حقوق بشر: اسرائیل در غزه مرتکب جنایت جنگی شده است

صفحه ۱۶

دکتر محمدعلی نجفی رئیس ستاد اقتصادی دولت:

تحرک اقتصادی از نیمه دوم سال آغاز می‌شود

* بسته سیاستی مکمل برنامه خروج از رکود، در حوزه مسکن بزودی تدوین می‌شود
* همایش سراسری تبیین سیاستهای جدید اقتصادی دولت هفته آینده با حضور مسئولان عالیرتبه در تهران برگزار می‌شود
* دولت هفته آینده ۳۰ بند از برنامه خروج از رکود را به صورت لایحه یک فوریتی تقدیم مجلس شورای اسلامی خواهد کرد
* برنامه خروج غیرتورمی از رکود اقتصادی برای سال ۹۳ و ۹۴ طراحی شده ولی در صورت لزوم بندهایی از آن در برنامه ششم توسعه گنجانده خواهد شد
* دکتر مسعود نیلی مشاور اقتصادی رئیس جمهور: برخلاف دیدگاه برخی از منتقدان، بسته سیاستی مذکور در بسیاری از موارد جزئی شده و به تمام جنبه‌ها توجه کرده است
* ستاد ویژه‌ای به ریاست معاون اول رئیس جمهور برای اولویت‌بندی برنامه‌های اجرایی دستگاه‌های مختلف و پیگیری مفاد این برنامه تشکیل می‌شود
* در برنامه خروج از رکود نیازی به بازنگری در هزینه‌های دولت نیست، زیرا تکلیف هزینه‌های دولت در قانون بودجه ۹۳ مشخص شده است
* سال ۱۳۹۴ آغاز رونق در اقتصاد ایران است

صفحه ۴

عکس از AFP

ورود نیروهای پیشمرگه به موصل با پشتیبانی جنگنده‌های ارتش عراق

صفحه ۱۶

ظریف: مجامع بین المللی باید از حقوق بی گناهان غزه صیانت کنند

* وزیر امورخارجه کشورمان در حاشیه اجلاس کمیته فلسطین جنبش عدم تعهد با وزرای امورخارجه لبنان، ونزوئلا و معاونین وزرای خارجه سوریه، تونس و الجزایر و مشاور نخست‌وزیر بنگلادش دیدار و گفتگو کرد

دکترمحمدجوادظریف،وزیر امور خارجه کشورمان در حاشیه اجلاس کمیته فلسطین جنبش عدم تعهد در تهران، با وزرای امور خارجه لبنان، ونزوئلا و معاونین وزرای خارجه سوریه، تونس و الجزایر و مشاور نخست وزیر بنگلادش دیدار و گفتگو کرد.

وزیر امور خارجه کشورمان در دیداربا جبران باسیل، وزیر خارجه لبنان شرایط موجود در منطقه به ویژه غزه را سخت دانست و تحرک کمیته فلسطین جنبش عدم تعهد برای دفاع از مردم در محاصره و تحت کشتار غزه را اقدامی مهم ارزیابی و ابراز امیدواری کرد مجامع بین المللی نسبت به وظایف خود در حفظ و صیانت از حقوق انسان های بی گناه در غزه عمل نمایند.

وزیر خارجه لبنان هم با تشکر از برگزاری موفق کمیته فلسطین جنبش عدم تعهد در تهران، نقش جمهوری اسلامی ایران در حمایت از مقاومت دربرابر اشغالگری و کشتار انسان های بی گناه در غزه را ستود.

وزرای خارجه ایران و لبنان همچنین اوضاع در عراق، سوریه و لبنان را مورد گفتگو قرار دادند.

وزیر امور خارجه کشورمان در دیدار با وزیر خارجه ونزوئلا با قدردانی از مواضع صریح و انقلابی دولت ونزوئلا در قبال کشتار مردم بی دفاع غزه و اقدامات ویرانگر و ضد انسانی رژیم صهیونیستی، روابط دو کشور جمهوری اسلامی ایران و ونزوئلا را رابطه ای مستحکم و قوی دانست که از ظرفیت بالایی برای ارتقاء در زمینه‌های مختلف برخوردار است.

دکتر ظریف حرکت کشورهای منطقه آمریکای لاتین را حرکتی اصیل دانست که برای آینده جهان مهم تلقی می‌شود ودر همین ارتباط ایستادگی ونزوئلا در برابر دیدگاه های یکجانبه گرایانه در جهان را ارزشمند ارزیابی کرد.

وزیر خارجه ونزوئلا هم در این دیدار از جمهوری اسلامی ایران برای برگزاری موفق کمیته فلسطین

بقیه در صفحه ۲

ارائه اسناد آلودگی بنزین پتروشیمی به دادگاه

* نماینده حقوقی سازمان محیط‌زیست کشور با حضور در شعبه ۱۵ دادسرای کارکنان دولت اسناد و مدارک آلوده بودن بنزین تولید پتروشیمی در دولت گذشته را ارائه کرد

صفحه ۲

مرگ ۱۱ نفر در آتش‌سوزی عمدی زندان شهرکرد

* رئیس سازمان زندان‌ها: عامل آتش‌سوزی دستگیر شده است
* سازمان بازرسی کل کشور مأمور تحقیق درباره این حادثه شد

صفحه ۱۳

محک
خوش بود گر محک تجربه آید به میان
ابوالقاسم قاسم‌زاده

کجا ایستاده‌ایم!؟

هر دولتی برای ترسیم جایگاه کشورش در مجموعه تحولات جهان باید به این پرسش پاسخ دهد که در کجای مختصات در سطح تحولات منطقه پیرامونی خود و در نوسان‌های بین‌المللی قرار دارد. ایران در منطقه خاورمیانه قرار دارد. «خاورمیانه»ای که هنوز تعریف حدود جغرافیایی سیال دارد. از شمال آفریقا تا افغانستان، از ترکیه در مرز اروپا تا لیبی در شمال آفریقا و در کناره کشور ایتالیا و...، در فرهنگ سیال و رایج، «منطقه خاورمیانه» نامیده می‌شود، از سوی دیگر جمهوری اسلامی ایران در شعاع دولت‌های اسلامی و یا در شاخص جهان اسلام تعریف می گردد.

امروز، منطقه خاورمیانه را در سیاست بین‌المللی، مرکزیت بحران‌های گوناگون می‌خوانند. در حالی که مرکز این منطقه یعنی خلیج‌فارس را قلب انرژی دنیا (نفت و گاز) می‌شمارند. در وسعت این منطقه، از کشورهای لیبی، مصر، لبنان، سوریه، فلسطین، یمن، اردن، عراق، بحرین در دایره کشورهای عربی، تا افغانستان غیرعرب، همه از درون و داخل کشور در تلاطم‌های شدید سیاسی ـ اجتماعی و جنگ بسر می‌برند. بحران و جنگ، شاخص خبری تمامی این کشورها در محیط پیرامونی و منطقه‌ای ما است. دولت‌ها در این کشورها فاقد ثبات سیاسی و یا نظم نهادینه شده اقتصادی و اجتماعی‌اند و عمده‌ترین وظایف آنها متمرکز برای حل یا کاهش بحران‌های درونی خود شده است. همه این کشورها از تنظیم روابط منطقه‌ای و شاید مهمتر از آن بین‌المللی بازمانده‌اند. امنیت و آرامش در منطقه خاورمیانه آرزوی هر دولت و مردم آن شده است و بحران‌ها چنان ریشه‌دار و گسترده شده‌اند که سران دولت‌ها تنها به حفظ و حراست بقاء خود می‌اندیشند، آنهم در حالی که تضادهای گوناگون درونی و در اوج آن «جنگ داخلی» به عنوان برجسته‌ترین شاخص از ماتریس قدرت و تعریف دولت ـ ملت، در این منطقه گسترده شده است. فقرزدگی و گسل‌های بزرگ سیاسی ـ اجتماعی تعریف مشترک در اغلب این کشورها است، که تزلزل و ناپایداری حاکمیت‌ها امکان هرگونه تعامل و یا پیمان کارآمد منطقه‌ای را ناممکن ساخته است. اگر امنیتی دیده شود در پهن شدن پایگاه‌های نظامی آمریکا در دریا (خلیج‌فارس و در کناره چند کشور عربی حاشیه آن) است، و در خشکی نیز در چند کشور در شعاع منطقه خاورمیانه است. از این امنیت است که عبور به اصطلاح «آزاد» انرژی (نفت و گاز) به غرب تأمین می گردد. سالهای سال است که حوزه خاورمیانه را به سرزمین ثروتمند و مردم فقرزده و غوطه‌ور در بحران‌ها می‌شناسند. پاسخ به این پرسش که چرا در شرق آسیا پیمان‌های منطقه‌ای کارآمد و فعالند اما در غرب آسیا حتی برقراری روابط دوجانبه یا ناممکن است و یا کارساز نیست، مقایسه‌ی دو منطقه آسیای شرقی و غربی را بدست می‌دهد.

کجا ایستاده‌ایم!؟ در منطقه بحران‌زده و ناامن که مدام در طول سه دهه گذشته هزینه‌پرداز بحران‌ها برای کشورها در همسایگی دور و نزدیک خود بخصوص در شعاع کشورهای عربی بوده‌ایم. در حالی که در روال این هزینه‌پردازی‌ها هنوز با هیچ کشوری در منطقه، تراز بازرگانی مثبت نداریم! بعد از سه دهه می‌توان این پرسش ملی را نوشت که حاصل جمع کارنامه سیاست خارجی ما چه بوده است!؟ شرح و تفسیر خاورمیانه بحران‌زده و یافتن پاسخ برای این پرسش‌ها مجال گسترده‌ای می‌طلبد که در فرصت این یادداشت کوتاه نیست. اما در نگاهی، نقطه عطف مجموعه‌های بحران‌زدگی امروز خاورمیانه را می‌توان در نقد حادثه بزرگ و فاجعه‌آمیز ۱۱ سپتامبر جستجو کرد. در آن زمان بسیاری از تحلیلگران سیاسی غرب چنین نوشتند که جهان با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر وارد دوره جدیدی شده است که اولین آژیر آن را «جرج بوش» رئیس جمهور وقت آمریکا بصدا درآورد و گفت: «همه بدانند، آمریکای ناامن مساوی با جهان ناامن خواهد بود!» تا آن زمان حرکت‌های ایذایی تروریستی در کشورهای غربی (اروپا و آمریکا) خبرساز بود، اگرچه مدام غربی‌ها می‌گفتند محل و جغرافیای تولید گروههای تروریستی از آنجمله القاعده و طالبان در خاورمیانه است. گزاره آمریکای ناامن مساوی با جهان ناامن در کمتر از یک دهه تبدیل به گزاره «آمریکای امن مساوی با خاورمیانه ناامن شد.» موج تروریسم، اغلب کشورهای این منطقه را با اسامی گوناگون گروههای تروریستی مسلح، فرا گرفت. خاورمیانه مرکز خبرسازی عملیات تروریستی شد و اغلب دولت‌ها برای تأمین امنیت نسبی کشور خود، وارد جنگ با جریان‌های تروریستی شدند. این‌بار مردم کشورهای خاورمیانه در مقابل پرسش عجیبی قرار گرفتند. اینهمه پول و اسلحه برای چنین تعدادی از شبکه‌های تروریستی از کجا تأمین می گردد؟ و چرا یکباره انواع و اقسام تضادها از قومیت و طایفه‌گرایی تا «نجات اسلام» و تشکیل «حکومت اسلامی» و جنگ مذهب علیه مذهب در سراسر منطقه فراگیر شد؟ آمریکا، سیاست آمریکای امن مساوی با خاورمیانه ناامن را مرحله به مرحله اجرا کرد، تا فراگیری ناامنی گسترده به حدّی برسد که هر دولتی در خاورمیانه «امنیت» را اولویت اول خود بداند و آزادی، استقلال و سازندگی در هرج و مرج ناامنی‌ها به فراموشی سپرده شود. جنگ در درون کشورها، هرنوع برنامه‌ریزی و سیاستگذاری و تعامل با بیرون از مرزها را تحت‌الشعاع خود قرار داد تا هر کشوری امنیت خود را در ناامنی کشور همسایه خود جستجو کند. خاورمیانه بعد از چندین سال از حادثه ۱۱ سپتامبر، تنها به عنوان مرکزیت تولید تروریست باقی نماند بلکه مرکز اصلی جنگ‌های تروریستی و القای تصوّر «اسلام، مساوی خشونت و تنافر است!» شد. در این میان اسرائیل کشوری که با دو ویژگی تاریخی بنا نهاده شده است، یکی نژادپرستی (صهیونیسم) و دیگر رعب تروریستی، تنها «گنبد آهنین» برای حفاظت امنیتی را از آمریکا هدیه نگرفت، بلکه آمریکا آشکارا چنان مشت آهنینی از آن ساخت که دارای بیش از ۲۰۰ کلاهک هسته‌ای و انواع و اقسام سلاح‌های تخریبی و غیرمتعارف است. همراهان آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان برای ساختن چنین مشت آهنینی از رژیم صهیونیستی هیچ کم نگذاشتند و شد آنچه که شد و امروز شاهد آن در نسل کشی غزه هستیم. از لیبی (ثروتمندترین کشورهای نفتی) گرفته تا لبنان و سوریه و عراق و اردن و مصر و یمن و...، در همه جا ماجرای آمریکای امن مساوی با خاورمیانه ناامن پیاده و اجرا شد. بحران‌های خاورمیانه با اجرای چنین گزاره‌ای، بیش از آنچه که بیرونی باشد، درونی شد و از درون دچار از هم گسستگی گردید. آمریکائیها در اعلام سیاست رسمی و استراتژیک خود بارها گفته‌اند که امنیت اسرائیل مساوی با امنیت آمریکا است. وقتی گزاره «آمریکای امن مساوی با خاورمیانه نا امن» استراتژی غرب (آمریکا و اروپا) گردید، ماموریت مشت آهنین اسرائیل هم فراهم آمد و آن گسترش و امتداد بخشیدن به خاورمیانه «ناامن» است. به خصوص سالهای سال است که «نا امنی پیرامونی»، سیاست پایه‌ای رژیم صهیونیستی است. امروز منطقه خاورمیانه با معادله آمریکای امن مساوی با خاورمیانه نا امن، تعریف پیدا کرده است. حمایت اوباما از اسرائیل در فاجعه غزه تنها در حد ترمیم گسترده‌تر گنبد آهنین برای رژیم صهیونیستی نیست، بلکه نشان دادن اسرائیل به شکل مشت آهنین آمریکا است که غرب برای ناامنی خاورمیانه ساخته و پرداخته است.

در سطح بین‌المللی ـ که در آغاز این نوشته شناخت از نوسان‌های آن برای ترسیم جایگاه خود ضروری و لازم دانسته شد ـ تحولات بر می گردد به فروپاشی شوروی و روسیه جدید و از سوی دیگر به «چین» جدید که عضو رسمی شورای امنیت سازمان ملل و دارای حق وتو شده‌است. روسیه پوتین با ماجرای اوکراین وارد این فاز جدید شده است که یا باید بجنگد و در مقابل «ناتو» قد علم کند که البته نمی‌تواند! و یا به تعریف قدرت فائقه آمریکا و چرخه جدید بین‌الملل از تعریف جامعه ملل و ساختار بی‌اراده سازمان ملل تمکین کند. چین اما سیاست خود را آشکارا با «تجارت» معرفی کرده است و می خواهد قدرت اول اقتصادی و تجاری جهان گردد. همه سیاست این کشور در ذیل منافع تجاری‌اش تعریف پیدا می کند و لاغیر. غرب هم باب این سیاست ـ تجارت را برای چین باز کرده است. آمریکا در این مختصات بین‌المللی، می خواهد سهم هر کشور و هر منطقه‌ای را تعریف کند و در همین فضای بین‌المللی است که به راحتی سیاست تحریم‌ها را علیه جمهوری اسلامی اجرا کرد. رأی موافق روسیه و چین را نیز برای سیاست‌های تحریم‌ها همراه خود ساخت. کشورهای عضو ۱+۵ در برابر جمهوری اسلامی ایران، نمایه مختصات امروز بین‌المللی را فراهم آوردند. سازمان ملل با نمایه چنین تقابلی به حاشیه رانده شد و تعریف سیاسی جامعه ملل در حدود منافع آمریکا و متحدان غربی او محبوس گردید. چنانکه تروریسم فراگیر و بایکوت اقتصادی، از مختصات خاورمیانه امروز شده است! اگرچه نباید بحران‌های مالی درون کشورهای اروپایی و آمریکا در شناخت از موقعیت بین‌المللی را نادیده گرفت که نیاز به شرح و تفسیر دیگری دارد. هژمونی غرب (آمریکا و متحدان اروپایی او)، «جامعه ملل» را تعریف و مختصات بین‌المللی را تبیین می کند. فاجعه جهان نا آرام از بطن این هژمونی بیرون زده است.

سخن بسیار است و بسیاری از آن در حد ظرف یک یادداشت نیست، اما نباید اندیشه کنیم که کجا ایستاده‌ایم!؟

بیانیه نایب‌رئیس مجلس خبرگان رهبری در محکومیت جنایات اسرائیل

سرویس سیاسی ـ اجتماعی: آیت‌الله هاشمی شاهرودی نایب‌رئیس مجلس خبرگان رهبری در بیانیه‌ای، جنایات رژیم اسرائیل در غزه را محکوم کرد.

متن کامل این بیانیه به شرح زیر است:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا

الحمدلله رب‌العالمین و صلی‌الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و صحبه المنتجبین

سلام و درود خدا و پیامبر عظیم‌الشأن اسلام بر ملت مجاهد و نستوه فلسطین، سلام و درود خدا و اولیای معظم الهی بر زنان و مردان مقاوم فلسطین، سلام و درود الهی بر کودکان مظلوم فلسطین، سلام بر امت بزرگ اسلامی که در جای جای عالم، یکسره به پشتیبانی و دفاع از ملت ستمدیده فلسطین برخاسته‌اند و به وصیت امیرمؤمنان و یعسوب‌الدین علی بن ابی‌طالب(ع) به حسنین که فرمود "کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا" به درستی عمل نموده‌اند.

لعن و نفرین الهی و مؤمنان بر دولت‌های خوار و ذلیل عرب، که به رغم خواست توده‌های مردم خود، در برابر این نسل کشی گسترده، سکوت اختیار کرده یا حتی آب در آسیاب دشمن صهیونیست می‌ریزند.

تیره باد روی سازمان‌های به اصطلاح حقوق بشر، که در این فاجعه بزرگ انسانی، زبان تسلیم و خضوع در کام فرو برده، قدمی در برابر جنایت‌های بی حد و حصر رژیم سفاک اسرائیل و حامی مستکبر آن، آمریکای جهانخوار بر نمی‌دارند.

آنچه امروز در غزه رخ می‌دهد چیزی نیست جز یک قتل عام و حشتناک دیگر نظیر آنچه در هیروشیما و ناکازاکی به وقوع پیوست در حالی که اتفاقات امروز غزه در سانسور همه‌جانبه بنگاه‌های رسانه‌ای غرب و ایادی ایشان در منطقه، به وقوع می‌پیوندد و قتل زنان و کودکان مسلمان و سالخوردگان و غیر نظامیان در برابر دیدگان بی‌شرم سازمان‌های حقوق بشر و دولت‌های عرب، به تفریح فرزندان شوم صهیون تبدیل گردیده است.

تردیدی نیست آنچه در غزه رخ داده و می‌دهد بی‌ارتباط با توحش خباثت آلود و جنایت‌های مؤلم گروه‌های خارج از اسلام تکفیری در عراق و سوریه نبوده بلکه در ارتباط تنگاتنگ، تکه‌های یک طرح را در برابر عظمت بازیافته اسلامی به مرکزیت انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، نشانه رفته است و زهی خیال باطل که "یُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ" (سوره مبارکه صف آیه ۸).

اینجانب ضمن عرض تسلیت به ساحت قدسی بقیه‌الله اعظم ارواحنا له الفدا، رهبر معظم انقلاب، علمای اسلام، امت اسلامی و به ویژه ملت نستوه فلسطین، همگان را به مجاهدت و قیام در برابر ظلم آشکار صهیونیست‌های جنایتکار فرا می‌خوانم.

شکی نیست که قیام در برابر این ستم انبوه و گسترده بر همه امت عظیم اسلامی، هرکس به قدر وسع خود، واجب الهی و تکلیف شرعی و وظیفه انسانی است.

بر علما دین و نخبگان و اقشار تأثیرگذار فرض مسلم است که توجه توده‌های مردم و به ویژه جوانان را به این وظیفه مهم و آن خطر بالفعل یعنی صهیونیسم، جلب نمایند و رهبری جریان‌های مردمی بر ضد رژیم اشغالگر قدس و حامیان غربیش را به دست گیرند.

همچنین به دولت‌های اسلامی خاصه به حکام عرب عمیقا توصیه می‌نمایم، خود را با امت واحده اسلامی همراه نمایند و بدانند سر بقا و استمرار حکومت ایشان در تولی و دوستی و اتکا به ملت‌های مسلمان خود نهفته است و تولی اولیا طاغوت و مستکبران، هرگز قدرت و جایگاه ایشان را تثبیت نخواهد کرد آنچنان که ذات قدس ربوبی در قرآن می‌فرماید "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ" (سوره مبارکه مائده آیه ۵۷).

رژیم غاصب اسرائیل و حامیان مستکبر آن باید بدانند که فرزندان محمد و علی و فرزندان اصحاب راستین نبی مکرم اسلام، چنانکه اسلاف مطهرشان به فرموده قرآن "أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ" بوده‌اند، با غیظ و غضب، در برابر فرزندان شوم اسرائیل که باز به فرموده قرآن "أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ" هستند، بپا خواهند خواست و به زودی و در ظل توجهات ولی‌الله اعظم (ارواحنا له الفدا) قدس شریف را از لوث وجود صهیونیست، پاک کرده و مسلمانان و کلیمی و نصرانی، بر پایه مشترکات دینی خود، به خوبی در کنار هم زندگی خواهند کرد.

و در انتها به خود و همه مسلمانان، وعده‌های قطعی الهی را متذکر می‌شوم که می‌فرماید "وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ" (سوره آل‌عمران آیه ۱۳۹) یا می‌فرماید "إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ" (سوره مبارکه اعراف آیه ۱۲۸).

اِن تنصرالله ینصرکم و یثبت اقدامکم

سیدمحمود هاشمی شاهرودی

مراسم بزرگداشت آیت‌الله حسین شب زنده‌دار برگزار می‌شود

به‌مناسبت رحلت فقیه پارسا و پرهیزگار مرحوم مغفور آیت‌الله شیخ حسین شب‌زنده‌دار پدر آیت‌الله مهدی شب‌زنده‌دار، عضو فقهای شورای نگهبان، امروز مراسم بزرگداشتی برگزار می‌شود.

به گزارش فارس، این مراسم ساعت ۱۲ در محل خیابان امام خمینی(ره)، خیابان فلسطین جنوبی، نمازخانه نهاد شورای نگهبان برگزار می‌شود.

آیت‌الله حسین شب زنده‌دار جهرمی، از اساتید مبرز حوزه علمیه قم، چهارم مرداد دعوت حق را لبیک گفت. پیکر مطهر آن بزرگوار، هفته پیش در مراسم با شکوهی تشییع شد و در جوار مضجع شریف حضرت معصومه(س) آرام گرفت.

دولت دیروز جلسه فوق العاده تشکیل داد

معاون حقوقی رئیس جمهوری از تشکیل جلسه فوق العاده هیات دولت در نوبت صبح و عصر دیروز خبر داد.

به گزارش ایرنا، الهام امین زاده روز گذشته در گفتگو با ایرنا گفت: در این جلسه پیشنهاد معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی درباره لایحه الحاق موادی به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت مورد بررسی قرار گرفت.

وی ادامه داد: این لایحه باید روز یکشنبه تقدیم مجلس شود که به این دلیل هیات دولت برای بررسی آن دیروز تشکیل جلسه داد.

امین زاده افزود: پیش از این مواردی در این زمینه وجود داشت که برای بهبود فضای کسب و کار دولت تصمیم گرفت این موارد را تبدیل به قانون دائمی کند.

معاون حقوقی رئیس جمهوری اضافه کرد: تاکنون چهار جلسه در مورد این موضوع برگزار شده است که امیدواریم به تدوین لایحه بینجامد.

آیت الله هاشمی رفسنجانی: دامن زدن به اختلافات مذهبی در جهان اسلام، جهالت سیاسی است

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام وحدت را در برهه کنونی ضروری‌ترین اصل برای مسلمانان خواند و تأکید کرد: هرکس با هر هدفی باعث تفرقه مسلمانان شود، مرتکب گناه بزرگی شده است.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی مجمع تشخیص مصلحت نظام، آیت الله هاشمی رفسنجانی در دیدار جمعی از شخصیت‌های مذهبی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اهل سنت سراسر کشور خطاب به آنان با تأکید بر این که خواسته‌های شما منافاتی با اصول تشیّع، مسلمانی و ملی ندارد، گفت: همه به سربلندی اسلام و ایران می اندیشیم ولی بعضی‌ها بر آتش اختلافات می‌دمند.

وی با تشریح اتفاقاتی که این روزها در فلسطین اشغالی می‌افتد، به دولت‌های اسلامی هشدار داد که وقتی قدرت‌های جهانی به دور از عرف دیپلماتیک و قوانین انسانی از جنایتکاران صهیونیست حمایت و حتی به آنان کمک می‌کنند، دامن زدن به اختلافات مذهبی و فرقه‌ای در جهان اسلام، جهالت سیاسی است.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی با یادآوری سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با نمایندگان مجلس خبرگان و تأکید ایشان بر وحدت مسلمانان که فرمودند بسیاری از مشکلات وحدت ناشی از تندروهای شیعه و سنی است، گفت: مشکل اساسی جهان اسلام افراط‌گرایان مذهبی هستند که فکر می‌کنند با کارهای افراطی خود دارند به اسلام خدمت می‌کنند.

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام با یادآوری وجود یک میلیارد و ۷۰۰ میلیون مسلمان و ۶۰ کشور اسلامی در جهان، گفت: با این سرمایه سیاسی و انسانی ما شاهد جنایت صهیونیست‌ها علیه کودکان، زنان و مردم بی‌پناه غزه هستیم.

وی حمایت رئیس جمهوری آمریکا از رژیم اشغالگر قدس را محکوم کرد و گفت: دور از اخلاق انسانی است که به جنایت‌کاران کمک کنند تا مردم بی‌گناه را به خاک و خون بکشند.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی فلسطین را قطعه‌ای از اسلام خواند و گفت: بیش از ۶۰ سال است که چندین میلیون از مردم مظلوم آواره هستند و کسی صدای آنها را نمی‌شنود، اما دفاع آنها را اقدامات تروریستی می‌دانند.

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در بخش دیگری از سخنان خویش با اشاره به حضور اهل سنت در استان‌های مرزی کشور، گفت: این نشان از اوج غیرت ملی آنان است که برخلاف تبلیغات دشمنان، از تمامیت ارضی کشور پاسداری می‌کنند.

وی خطاب به حاضران و مردم اهل سنت، گفت: مطمئن باشید سیاست نظام دفاع از پیروان همه مذاهب و ادیان است و برخوردهای سلیقه‌ای را نگاه‌های شخصی و حتی گاهی کینه توزانه و برخاسته از نیت تحریک قومیت‌ها و دامن زدن به اختلافات بدانید.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی وحدت شیعه و سنی در ایران را ستود و با تأکید مجدد علما به وحدت، گفت: می‌توانیم معلم خوبی برای دنیا باشیم تا نگذاریم مسلمانان بیش از این گرفتار اختلافات شوند.

مجمع روحانیون مبارز:

آزادیخواهان جهان به حمایت همه جانبه از مردم مظلوم غزه برخیزند

مجمع روحانیون مبارز در آخرین جلسه خود به ریاست حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمد خاتمی ضمن بررسی حوادث فلسطین و تقدیر از مقاومت کم نظیر مردم و نیروهای رزمنده در غزه، جنایت کم نظیر رژیم صهیونیستی در نسل کشی و زیر پا گذاشتن همه مقررات بین المللی را به شدت محکوم کرد.

به گزارش ایرنا، مجمع روحانیون از همه مردم آزادیخواه دنیا و مسلمانان غیور و رهبران مذهبی ادیان درخواست می کند که با پشتوانه دینی و اعتقادی مشترک ضد ظلم، هواداران خود را به حمایت همه جانبه از مردم مظلوم غزه فراخوانند.

همچنین در این جلسه درباره جنایات گروه تروریستی داعش، به همه مردم منطقه هشدار داده شد که این جنایات که به نام اسلام صورت می گیرد، می تواند بدترین آسیب را به اسلام در اذهان بین المللی وارد کند؛ به همین دلیل از مردم مسلمان منطقه و به ویژه دولت و مردم عراق خواسته شده که با تمام توان جلو این گروه های تروریستی مقاومت کنند و از شیعیان عراق خواسته شد که نظرات دلسوزانه مرجعیت را نصب العین خود قرار دهند و عراق را از خطر تجزیه و خونریزی نجات بخشند.

مجمع روحانیون مبارز با بحث در مسائل مختلف داخلی، از مردم شریف ایران که در شرایط خونبار فعلی منطقه در راهپیمایی بزرگ روز قدس شرکت پر معنا و هوشمندانه داشتند نیز تقدیر کرد.

ظریف: مجامع بین‌المللی باید از حقوق بی گناهان غزه صیانت کنند

بقیه از صفحه اول

در تهران قدردانی کرد و از هر نوع اقدام برای جلوگیری از کشتار مردم بی دفاع غزه توسط رژیم صهیونیستی استقبال کرد.

وزرای خارجه دو کشور همچنین با مرور بر ظرفیت‌های موجود برای گسترش همکاری‌های فیمابین در حوزه های مختلف سیاسی و اقتصادی فرصت برگزاری کمیسیون مشترک همکاری‌های اقتصادی دو کشور در آینده را زمینه مناسبی برای بررسی راه‌های توسعه مناسبات دانستند و انجام سفرهای متقابل در سطح مقام‌های عالی دو کشور را برای بستر سازی ارتقاء همکاری ها با اهمیت ارزیابی کردند. وزیر امور خارجه کشورمان در حاشیه نشست کمیته فلسطین جنبش عدم تعهد با مشاور نخست وزیر بنگلادش که به عنوان نماینده کشورش در این اجلاس شرکت کرده بود دیدار و گفتگو کرد.

طرفین در این دیدار با اشاره به شرایط موجود در غزه ضرورت توجه جدی مجامع بین المللی برای رفع شرایط بحرانی موجود در غزه را مورد تاکید قرار دادند.

همچنین در این دیدار راه‌های گسترش همکاری های فیمابین در حوزه‌های مختلف مورد تبادل نظر قرار گرفت.

وزیر امور خارجه کشورمان به طور جداگانه با معاونین وزرای خارجه کشورهای تونس و الجزایر دیدار و گفتگو کرد.

ظریف با تشریح ابعاد اقدامات وحشیانه رژیم صهیونیستی بر علیه مردم بی دفاع غزه بر ضرورت تحرک هرچه بیشتر جامعه جهانی، کشورهای اسلامی و عدم تعهد در این زمینه تاکید کرد.

وی همچنین با اشاره به ابعاد روابط فیمابین با هریک از دو کشور تونس و الجزایر آمادگی کشورمان برای گسترش همکاری‌ها در حوزه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی را اعلام کرد.

معاونین وزرای خارجه تونس و الجزایر هم در این دیدارها با تشریح دیدگاه های کشورشان در باره بحران غزه ضرورت توجه جهانی به این موضوع را مورد تاکید قرار دادند.

در این دیدار موضوعات مربوط به تحولات امنیتی در برخی کشورهای آفریقایی هم مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت.

وزیر امور خارجه کشورمان با فیصل مقداد، قائم مقام وزیر خارجه سوریه هم دیدار و آخرین تحولات غزه را مورد بحث و تبادل نظر قرار داد.

قائم مقام وزیر خارجه سوریه در این دیدار با موفق ارزیابی کردن برگزاری نشست کمیته فلسطین در تهران، اهمیت حضور و محتوای سخنرانی دکتر روحانی در افتتاحیه این نشست را مورد تاکید قرار داد.

تهدیدات مشترک در عراق، سوریه و لبنان و همچنین همکاری‌های دو کشور در حوزه مناسبات دوجانبه از دیگر موضوعات مطرح شده در این دیدار بود.

نامگذاری تونلی در تهران به نام غزه

سرویس سیاسی ـ اجتماعی: اعضای شورای شهر تهران با اعلام آمادگی برای اعزام به غزه، یک هفته از حقوق خود را برای کمک به مردم ...

همچنین در جریان هشتاد و سومین جلسه علنی شورای شهر تهران طرح دو فوریتی نامگذاری یکی از تونل های شهر تهران به نام ...

اشخاص حقیقی و حقوقی تا پایان سال ۹۲ تصویب شد.

بنا به این گزارش، رحمت‌الله حافظی رئیس کمیسیون سلامت، ...

پاسخ قاطع تهران به اقدام ضد ایرانی امارات در سازمان ملل

ارائه اسناد آلودگی بنزین پتروشیمی به دادگاه

واشنگتن پست: ایران برگ برنده مذاکرات را در دست دارد

انهدام شبکه قاچاق اعضای بدن انسان توسط وزارت اطلاعات

حمایت بانک جهانی از طرح های زیست محیطی ایران

مصرف روغن پالم در صنایع لبنی عامل کاهش سن سکته های قلبی است

نمایشگاه قرآن قشم با حضور وزیر ارشاد پایان می یابد

پنجمین جشنواره و نمایشگاه قرآنی قشم با حضور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۶ مرداد به کار خود پایان می دهد.

به گزارش ستاد خبری پنجمین نمایشگاه و جشنواره قرآنی قشم، آیین پایانی پنجمین جشنواره و نمایشگاه قرآنی قشم، با حضور «علی جنتی» وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و هیات همراه، روز پنج شنبه ۱۶ مردادماه ساعت ۲۱ در محل سالن نمایشگاه بین المللی جزیره قشم برگزار می شود.

در این مراسم، همچنین «آیت الله نعیم آبادی» امام جمعه بندرعباس و نماینده ولی فقیه در استان، «حجت الاسلام رضا جوکار» امام جمعه جزیره قشم، «شیخ عبدالرحیم خطیبی» امام جمعه اهل سنت قشم، «علی اکبر شعبانی فر» مدیرعامل سازمان منطقه آزاد قشم، «علی ملانوری» مدیر ویژه فرهنگ و ارشاد اسلامی و مدیران و مسئولان شهر قشم حضور دارند.بر این اساس، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، در روز پنج شنبه به جزیره قشم سفر می کند و بازدیدی نیز از فضای نمایشگاه قرآنی قشم خواهد داشت.

معرفی کتاب

مروری بر مبانی، روش و قواعد تفسیری حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای در تفسیر سوره توبه

ویراست اول کتاب «مروری بر مبانی روش و قواعد تفسیری حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در تفسیر سوره توبه» از سوی نشر نسیم انقلاب وابسته به انتشارات انقلاب اسلامی منتشر شد.

در مقدمه این کتاب آمده است: «از اولین فعالیت‌های حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله العالی) پس از بازگشت از قم به مشهد مقدس در سال ۱۳۴۳ علاوه بر تدریس فقه و اصول، برگزاری درس تفسیر و معارف اسلامی بود. این جلسات در طول سال‌های مختلف تا پیروزی انقلاب اسلامی به دلیل فشارهای رژیم طاغوت در مواردی دچار وقفه یا تعطیلی شد.

از جمله این فعالیت‌ها، درس تفسیر قرآن توسط معظم‌له در سال ۱۳۴۷ بود که به درخواست چند تن از طلاب و در مسجد صدیقیها (مسجد بازار) آغاز شد. پس از مدت کوتاهی به دلیل استقبال مخاطبان و کثرت حاضران، محل برگزاری این جلسات به مدرسه علمیه میرزا جعفر از مدارس علمیه مشهور مشهد در جوار حرم مطهر امام رضا(ع) منتقل شد.

دستگاه امنیتی رژیم پهلوی پس از آگاهی از میزان استقبال از این جلسات با اعزام مأموران مخفی این جلسات را زیر نظر گرفت و نهایتاً این تحلیل که این درس محل اجتماع عناصر انقلابی و پرورش اندیشه و فکر انقلاب اسلامی است، از ادامه برگزاری این جلسات در آن مدرسه جلوگیری کرد. یکی از علل حساسیت رژیم نسبت به این درس، اقبال اقشار فرهیخته به آن و توجه حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای به مباحث روز و استفاده از مبانی قرآنی در فهم نیاز روز و شناخت معضلات جامعه بود.

جلسات تفسیر پس از آن در مسجد دیگری واقع در محله پایین خیابان مشهد ادامه یافت. حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای از زمان شروع درس تفسیر در سال ۱۳۴۷ تا سال ۱۳۵۳ دو بار ـ یکی در سال ۱۳۴۹ و دیگری در سال ۱۳۵۰ ـ توسط رژیم پهلوی دستگیر و زندانی شدند و با انتقال معظم‌له در سال ۱۳۵۳ به زندان کمیته مشترک ضدخرابکاری در تهران، این درس تعطیل شد. البته پس از آزادی ایشان در سال ۱۳۵۴ دروس فقهی، اصولی و معارفی معظم‌له مجدداً برقرار و با استقبال کم‌نظیر طلاب روبرو شد. در دوران برگزاری درس تفسیر، سوره‌های مبارکه مائده، انفال، توبه و بخشی از سوره مبارکه یونس مورد بحث و تفسیر معظم‌له قرار گرفت که از این میان، اکنون متن درس تفسیر سوره مبارکه توبه در حال آماده‌سازی برای انتشار است.

این متن که تقریر و نوشته حجج‌الاسلام حسن ربانی فردوسی و محمدباقر داودی از حاضران در آن جلسات است، توسط گروه پژوهش مورد مطالعه قرار گرفت و روش و قواعد تفسیری مورد استفاده معظم‌له در آن استخراج شد که ویراست اول آن در کتاب حاضر برای استفاده محققان علوم و معارف قرآنی و دیگر علاقه‌مندان منتشر می‌شود.این کتاب در ۵۰۰۰ نسخه منتشر شده است.

«یک فنجان شعر» میزبان طنز و ترانه می‌شود

نشست دیگری از سلسله نشست‌های «یک فنجان شعر» عصر امروز ۱۵ مرداد با حضور شاعران و ترانه‌سرایان در برج میلاد تهران برگزار می‌شود.

برج میلاد تهران که تابستان امسال در برنامه‌هایی میزبان شاعران، نویسندگان و نمایشنامه‌نویسان شده است، ۱۵ مرداد دومین نشست «یک فنجان شعر» را به شعر طنز و ترانه اختصاص داده است.

در این روز شاعران، ترانه‌سرایان و طنزپردازانی چون عبدالجبار کاکایی، اکبر آزاد، نادر ختایی، ترانه مکرم، رضا ساکی، صابر قدیمی و علیرضا بهرامی برای علاقه‌مندان به ارایه آثار ترانه و طنز خواهند پرداخت. این برنامه از ساعت ۱۸ در مرکز همایش‌های برج میلاد برگزار می‌شود.

تجلیل از تنها دونلی نواز ایران در تالار وحدت

نشست خبری مراسم نکوداشت شیرمحمد اسپندار تنها دونلی نواز ایران در حالی برگزار شد که مسؤول برگزاری این مراسم از برخورد رسانه‌ها با مردم بلوچ انتقاد کرد.

به گزارش ایسنا، عادل مزاری رئیس دبیرخانه کمیسیون فرهنگی و اجتماعی شهرها و مراکز استان‌ها در سخنانی گفت: سیستان و بلوچستان شرایط خاصی دارد. این استان در حالی که ۱۱درصد از خاک کشور را دارد و ظرفیت‌های بسیاری را شامل می‌شود، قابلیت‌های بسیاری مانند معادن را دارد که تمام کشور را پوشش می‌دهد.

او ادامه داد: با تمام ظرفیت‌های استان سیستان و بلوچستان به علت تبلیغات منفی و ناامن جلوه دادن آنجا چهره استان در سال‌های گذشته خدشه‌دار شده است وفیلم‌ها و سریال‌هایی که درباره قاچاق مواد مخدر ساخته شدند در این زمینه بی تاثیر نبودند.

این مسؤول با بیان این مقدمه درباره‌ی هدف از برگزاری مراسم نکوداشت شیرمحمد اسپندار گفت: این مراسم نکوداشت را در راستای اهمیت موسیقی اقوام و موسیقی محلی ایران برگزار می‌کنیم. دو نی‌نوازی یا دونلی نوازی در ایران و جهان محدود است و مظهر این رشته شیر محمد اسپندار است که متولد سال ۱۳۱۰ است.

او اظهار کرد: برای ما تجلیل از شیرمحمد اسپندار به‌عنوان یک پیرمرد که در دنیامی شناسندش شکل می گیرد اما متاسفانه جوانان او را نمی شناسند. مزاری یادآور شد: ما در درجه اول می خواهیم از شیرمحمد در زمان حیاتش تجلیل کنیم و همچنین او را به مردم معرفی کنیم.اسپندار برای ما با ارزش است. چون کارش منحصربه فرد محسوب می‌شود. او از رئیس جمهور فرانسه دکترای افتخاری گرفته است و زمانی که رئیس جمهور به او گفت به عنوان مظهر موسیقی شرق در فرانسه بمان و ما از تو حمایت می کنیم شیرمحمد پاسخ داد: من یک بند انگشت خاک ایران را با دنیا عوض نمی کنم.

او با بیان اینکه اسپندار ماهی ۱۸۰ هزار تومان حقوق می گیرد اظهار کرد: اسپندار از کشور اسپانیا هم پیشنهادهایی برای حمایت داشته است. اما متاسفانه ما در کشور به فکر تامین این هنرمندان نیستیم. با این حال یک قطعه زمین در بلوچستان برای او در نظر گرفته شده است که به او هدیه می‌شود و تندیس این هنرمند پیشکسوت نیز در بمپور زادگاه اسپندار نصب می‌شود. البته قرار است نمونه این تندیس در خیابان ایرانشهر و محوطه خانه هنرمندان ایران نیز نصب شود.

مزاری با بیان اینکه کتاب جشن نامه اسپندار به زودی منتشر می‌شود، افزود: آلبوم آثار استاد نیز در مراسم نکوداشت رونمایی خواهد شد که در همان روز هدیه می‌شود و فیلم مستند شیرمحمد نیز در مراسمی که قرار است در تالار وحدت برگزار شود، پخش می‌شود.

او درباره مراسم نکوداشت توضیح داد: این مراسم ۱۶ و ۱۷ مرداد ماه در خانه هنرمندان با اجرای موسیقی آغاز می‌شود و مراسم تجلیل اصلی ۱۸ مرداد در تالار وحدت است که اسپندار در این مراسم دونلی هم می‌نوازد.

او از به راه افتادن یک کاروان موسیقی متشکل از سی هنرمند بلوچ خبر داد که از کرمان حرکت می‌کنند در یزد و اصفهان هم اجرا خواهند داشت و سپس به تهران می‌رسند.

شیرمحمد اسپندار تنها دونلی نواز ایران است و تنها کسی است که می‌تواند در ایران و در دنیا دو نی را همنواز بنوازد. او تا به حال در بسیاری از کشورهای اروپایی تجلیل شده است و دارای دکترای افتخاری است.

دکتر نهاوندیان: صندوق نوآوری و شکوفایی بر فرآیند تخصیص اعتبارات نظارت کند

دکتر نهاوندیان با شرکت در جلسه هیات عامل صندوق نوآوری و شکوفایی، ضمن تقدیر از تلاش های صورت گرفته در شش ماه گذشته به خصوص در قانون گرایی و تهیه مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های کاری، عملکرد صندوق را بسیار ارزشمند ارزیابی کرد و افزود: در وضعیت کنونی که همه از بی پولی می نالند، دکتر روحانی از شما حمایت صددرصدی کرده و بودجه قابل ملاحظه‌ای به صندوق تزریق شده است. چنین حمایتی نشان از اعتقاد رئیس جمهور به اهداف ورسالت این کار دارد.

به گزارش روابط عمومی صندوق نوآوری وشکوفائی، رئیس دفتر ریاست جمهوری با هشدار نسبت به احتمال درگیر رانت شدن صندوق تاکید کرد: ماهیت صندوق به دلیل توسعه‌ای بودن، بالقوه پتانسیل ایجاد رانت را داشته و بنابراین لازم است تا رفتار اقتصادی صحیحی از ابتدا شکل بگیرد، که در این مسیر بهترین کار، همان کاری است که به تهیه دستورالعمل‌های کاری منجر شده است. به همین دلیل توصیه می کنم، حتماً تجارب شکست خورده گذشته در نهادهای توسعه‌ای داخل و خارج از کشور را مورد مطالعه قرار دهید، تا مجدداً صندوق در چنین مسیرهای غلطی وارد نشود. چراکه متاسفانه اقتصاد ما اقتصادی است که همه آسیب‌های آن از همین رانتی بودن ایجاد شده است.

عضو حقیقی هیات امنای صندوق افزود: ما در کشور درآمد کم نداشته‌ایم اما از آنجا که سیاست گذاری‌هایمان رانت زا بوده، رفتار عاملان اقتصادی هم رانت جویانه شده است. به همین دلیل هست که به شما قول می دهم اگر مراقب نباشید به فاصله ٦ ماه پدیده بدهی‌های معوقه که بانک ها را دچار مشکل کرده سر شما هم خواهد آمد و این مشکل به سرعت می تواند اتفاق بیفتد.

دکتر نهاوندیان با تاکید بر لزوم بررسی واستفاده از تجارب مشابه نهادهای توسعه‌ای دیگر کشورها گفت: یکی از کارهایی که لازم است برای اجتناب از ایجاد خطر بدهی های معوقه انجام دهید، این است که بدانید با تخصیص اعتبار پایان کارشما نیست، بلکه کار شما از اینجا آغاز می شود. چرا که باید دراین فرآیند حتماً نظارت کنید. این نکته خیلی مهم است. من با دخالت در مدیریت مخالفم، اما باید با جدیت نظارت کرد که پول ها کجا می رود. در واقع آنچه لازم است و به عنوان مهمترین وظیفه صندوق به شمار می رود نظارت در این جهت است.

رخشان بنی‌اعتماد: کشتار در غزه مایه شرم بشریت است

رخشان بنی‌اعتماد که فیلم «گیلانه» وی در جشنواره فیلم «صلح و دوستی ایرانیان در ژاپن» در هیروشیما به نمایش درآمد، با ارائه پیامی کشتار مردم غزه را محکوم کرده و خواستار یک دقیقه سکوت به یاد بیش از هزار قربانی بی گناه غزه شد.

متن نامه بنی اعتماد که قبل از نمایش فیلم قرائت شد، به شرح زیر است:

دوستان

سفر به سرزمین زیبا و با فرهنگ ژاپن همیشه برایم لذت بخش و سرشار از خاطرات فراموش نشدنی بوده و حضور در مراسم صلح هیروشیما باعث افتخارم که متاسفانه شانس حضور پیدا نکردم.

غمبار است که در قرن بیست‌ویکم و در اوج دستیابی بشر به تکنولوژی و دانش و فناوری های مدرن هر روز آتش خانمان‌سوز جنگ گوشه ای از دنیا را به نابودی می کشاند. در همین دوران کشتار بی‌رحمانه غزه مایه شرم بشریت است و بی شک تاریخ حیرت خود را از بی‌عملی جهان در مقابله با این قساوت غیر انسانی ثبت خواهد کرد.

کشورمن ایران، داغ جنگی هشت‌ساله را بر سینه دارد که بعداز بیشتر از دو دهه از پایان آن، تاوانی سخت را پس می دهد. دل‌های سوخته از حسرت شهدا، رنج بی انتهای جانبازان، میراث شوم آلودگی محیط زیست در نواحی مرزی نهفته در تومورهای مرگ بار سرطانی در مغز نوزادان بی گناه بخشی از این بهای سنگین است و دلاور جانبازان شیمیایی حاضر در این جلسه، سند زنده دوران این جنگ تحمیلی.«گیلانه» اگرچه فیلمی درباره جنگ، اما ستایشی در پیشگاه صلح است. این نمایش را به نشان شرمساری بشریت به مادران فلسطینی تقدیم می کنم و یک دقیقه سکوت به یاد بیش از هزار قربانی بی‌گناه غزه...

یک ایرانی جایزه مهندسان شیمی جهان را از آن خود کرد

استاد ایرانی دانشگاه ام.آی.تی آمریکا توانست جایزه «موسسه آمریکایی مهندسان شیمی AIChE» در حوزه نانو را از آن خود کند تا جوان ترین محقق در سال ۲۰۱۴ میلادی نیز نام بگیرد.

به گزارش مهر، پرفسور علی خادم حسینی در سال ۱۳۵۵ در تهران متولد شده و در سال ۲۰۰۵ میلادی، مدرک دکترای خود را در رشته مهندسی زیستی اخذ کرد. وی برای نخستین بار در جهان موفق به ساخت اندام بیولوژیکی انسان مانند قلب به کمک مهندسی بافت شد. چندی پیش نیز وی به همراه ۲ محقق دیگر ایرانی، موفق به دریافت جایزه ملی «بلاواتنیک» آمریکا شدند. اکنون این پروفسور پرآوازه ایرانی باز هم به افتخارات خود افزوده و از سوی موسسه آمریکایی مهندسان شیمی در سال ۲۰۱۴ میلادی به عنوان محقق جوان برتر در حوزه علوم نانو و مهندسی شیمی انتخاب شده است. این جایزه هر ساله به محققان یا دانشمندانی اعطا می‌شود که فعالیت های شاخص و مهمی را در رشته نانو تکنولوژی یا مهندسی بافت انجام داده باشند.

کوتاه آموزشی

٦ مدال، رهاورد دانشجویان ایرانی از مسابقات جهانی ریاضی

تیم شش نفره دانشگاه صنعتی شریف موفق به کسب دو مدال طلا و چهار مدال برنز در بیست و یکمین دوره مسابقات جهانی ریاضی دانشجویی شد.

به گزارش ایسنا، در مسابقات جهانی ریاضی دانشجویی ۲۰۱٤ که با حضور ۷۳ تیم از سراسر جهان در کشور بلغارستان برگزارشد، تیم شش نفره دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف با سرپرستی دکتر مرتضی فتوحی فیروزآباد موفق به کسب شش مدال در این دوره از مسابقات شدند.

مینا دلیر روی‌فرد و پدرام صفایی دو دانشجوی دانشکده ریاضی موفق به کسب دو مدال طلا شدند. مجتبی تفاق، ماهد آب‌روشن، مرتضی سلطانی‌پور و محمدحسن گل محمدیان هم توانستند چهار مدال برنز را برای تیم شش نفره دانشگاه صنعتی شریف به دست آورند.

احتمال تعیین گزینه جدید برای ریاست دانشگاه شریف

مدیرکل دفتر وزارتی وزارت علوم از امکان تغییر در روند تعیین سرپرست دانشگاه شریف خبر داد و گفت: احتمال تعیین گزینه جدید برای ریاست دانشگاه شریف نیز وجود دارد.

عبدالحسین فریدون در گفت‌وگو با فارس، گفت: زمان دقیق اعلام نام سرپرست دانشگاه شریف مشخص نیست ولی امیدواریم هر چه سریع تر این مساله نیز جمع‌بندی شود، البته باید بررسی‌های لازم در رابطه با استعلام‌ها نیز صورت بگیرد.

مدیرکل دفتر وزارتی وزارت علوم در رابطه با ریاست دانشگاه شهیدبهشتی نیز گفت: فعلا برنامه‌ای در رابطه با تغییر رئیس دانشگاه شهید بهشتی نداریم.

امسال از جذب هیأت علمی خبری نیست

معاون اداری مالی وزارت علوم با بیان اینکه در قانون بودجه سال جاری ردیفی برای استخدام استادان در نظر گرفته نشده از یک شرط برای استخدام احتمالی اعضای هیأت علمی خبر داد.

محمد حسین امید در گفتگو با مهر، گفت: اگر تخصیص دانشگاه ها در زمینه استخدام اعضای هیأت علمی به طور کامل پرداخت شود امکان این که در نیمه دوم سال دانشگاه ها بتوانند بخشی از اعضای هیأت علمی را جذب کنند، وجود دارد.

امید درباره آن دسته از اعضای هیأت علمی که در فراخوان شرکت کرده و پذیرفته شده اند، گفت: در صورت تخصیص بودجه شاید در نیمه دوم سال تعدادی از این استادان جذب شوند. در غیر این صورت سال آینده پذیرفته می شوند.

تکذیب ارتباط آموزش و پرورش با یک سایت انتخاب رشته

وزارت آموزش و پرورش هر گونه ارتباط با یک سایت را تکذیب کرد.

به گزارش مهر، در این اطلاعیه آمده است: در پی درج مطالبی پیرامون معرفی سایت www.entekhabreshte93.ir برای تعیین رشته داوطلبان کنکور ۱۳۹۳ به اطلاع می‌رساند سایت مذکور هیچ ارتباطی با این وزارتخانه ندارد و موضوع استفاده از نشان رسمی وزارت آموزش و پرورش در این سایت، توسط گردانندگان آن، نیز از سوی مراجع ذیصلاح در حال پیگیری است.

خانواده‌ها و داوطلبان گرامی برای مشاوره و انتخاب رشته می توانند به پایگاهها و مراکز رسمی مشاوره وزارت آموزش و پرورش که آدرس آنها در سایت ادارات کل آموزش و پرورش استان های سراسر کشور مندرج است، مراجعه کنند.

دانشگاه های آزاد اسلامی و «راشین‌نیو» روسیه همکاری می کنند

دکتر میرزاده رئیس دانشگاه آزاد اسلامی یک تفاهم‌نامه همکاری مشترک با پروفسور آ. زرنف رئیس دانشگاه «راشین‌نیو» روسیه به امضا رساند.

به گزارش مرکز روابط‌عمومی و اطلاع‌رسانی دانشگاه آزاد اسلامی، در جلسه امضای تفاهم نامه دکتر میرزاده با ارائه گزارشی از تاریخچه و عملکرد دانشگاه آزاد اسلامی به هیأت روسی و میزان تاثیر گذاری این دانشگاه بر سطح علمی ایران، گفت: دانشگاه آزاد توسط هیأت امنا و هیأت موسس که در رأس آن بنیانگذار دانشگاه آیت‌الله هاشمی رفسنجانی حضور دارد، اداره می‌شود و یک دانشگاه کاملاً غیردولتی است.

وی با تأکید بر اینکه در برنامه‌های آینده دانشگاه، توسعه کمی وجود ندارد، تصریح کرد: ما در حال حاضر در دانشگاه آزاد به دنبال توسعه کیفی و افزایش استانداردهای بین‌المللی در زمینه علمی هستیم .وی با اشاره به شعبات دانشگاه آزاد در خارج از کشور گفت: در حال حاضر واحدهای دانشگاهی امارات، لبنان، افغانستان و انگلستان در حال فعالیت هستند.دکتر میرزاده افزود: دانشگاه آزاد بنا دارد واحدهای خود را در کشورهای دیگر تأسیس کند، البته به شرطی که دارای توجیه اقتصادی باشد.

پروفسور زرنف، رئیس دانشگاه روسیه نیز در این جلسه با ابراز خرسندی از بازدید و ملاقات با رئیس دانشگاه آزاد اسلامی به عنوان بزرگترین دانشگاه حضوری جهان گفت: در روسیه علاقه زیادی نسبت به کشور ایران وجود دارد و ما خوشحال می شویم که با دانشگاه آزاد همکاری‌های دوجانبه داشته باشیم.

وی با اشاره به انگیزه بالای کارکنان دانشگاه آزاد اسلامی برای خدمت به ملت ایران افزود: طی بازدیدهایی که از واحدهای دانشگاهی دانشگاه آزاد به عمل آورده‌ایم، به این نتیجه رسیدیم که این دانشگاه برای ملت و مردم ایران کار می‌کند.

وی خاطرنشان کرد: ما از دایر شدن نمایندگی دانشگاه آزاد در مسکو استقبال می کنیم و آماده همکاری با این دانشگاه هستیم. ضمن اینکه برای گسترش زبان فارسی در دانشگاه ما دپارتمان زبان و ادبیات فارسی دایر شده است که با همکاری دانشگاه آزاد این دپارتمان توسعه خواهد یافت.

گفتنی است دکتر میرزاده در پایان این دیدار، تفاهم‌نامه‌ای با هیأت روسی به امضا رساند و گفت: این تفاهم‌نامه در حقیقت سنگ زیربنای همکاری‌های آینده دانشگاه آزاد اسلامی با دانشگاه راشین‌نیو است و یک کمیسیون مسئول پیگیری و برنامه ریزی برای این همکاری خواهد شد.

وی افزود: این تفاهم‌نامه برای دانشگاه آزاد تعهدی ایجاد نمی کند و پروژه‌ها و قراردادهای جداگانه‌ای به امضا خواهد رسید.

تشکیلات نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور بهسازی می‌شود

سرویس فرهنگی: تشکیلات نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور نوسازی و بهسازی خواهد شد.

مهدی اشراقی معاون اداری ـ مالی نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور با اعلام این خبر افزود: به تازگی از دیگر حوزه‌های معاونتی نهاد درخواست شده است که ساختار تشکیلاتی فعلی خود را ارزیابی مجدد کرده و نتایج آن را به معاونت اداری مالی نهاد اعلام کنند.

وی افزود: متاسفانه نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور از زمان تأسیس تاکنون ساختار سازمانی منسجمی که دارای اهداف، وظایف و مسئولیت‌های ناشی از قانون تأسیس نهاد یا سایر قوانین موضوعه و مصوبات هیأت امنا باشد، نداشته است.اشراقی گفت: بهسازی و نوسازی تشکیلات نهاد در راستای قانونگرایی در نهاد انجام خواهد شد.

وی افزود: براین اساس همه معاونت‌ها و زیر مجموعه‌هایشان موظف‌اند مفروضات حاکم براهداف و مأموریت‌های حوزهٔ خود و زیر مجموعه‌های تشکیلاتیشان را بازنگری و اعلام کنند و ساختار کامل سازمان رسمی شامل نیروهای شاغل، سطح تحصیلات، تجارت و سوابق آنها را به تفکیک،درجه انطباق با وظایف و مسئولیت‌های جاری‌شان را دقیقاً مورد بررسی و ارزیابی قرار داده و به این معاونت اعلام کنند و در این راستا مصوبات مراجع و وضع کننده خط‌مشی‌ها و سیاستگذاران بویژه هیأت امنا، سیاست‌ها و خط‌مشی‌های دبیرکل را در نظر داشته باشند و نقاط تداخل، موازی‌کاری و تکرار وظایف در معاونت‌ها نیز احصاء شود.

دکتر محمدعلی نجفی رئیس ستاد اقتصادی دولت:

تحرک اقتصادی از نیمه دوم سال آغاز می‌شود

ارائه بستهٔ سیاستی خروج غیرتورمی از رکود اقتصادی دَر یازدَهمین ماه از فعالیت دولت یازدهم با استقبال بخش خصوصی روبرو شده و بسیاری از صاحب نظران و فعالان اقتصادی ضمن اجابت دعوت دولت برای ارائه دیدگاه های خود در مورد این بسته،از همت دولت برای پرداختن به یکی از مهمترین چالش های جامعه و کسب آراعمومی برای تکمیل این برنامه قدردانی می کنند.

با این وجود سئوالات و شبهات متعددی در مورد این بسته سیاستی نزد فعالان اقتصادی وجود دارد که مسئولان دولتی تصمیم دارند در فرصت باقیمانده تا تدوین لایحه نهایی به آنها پاسخ دهند.

دکتر محمدعلی نجفی رئیس ستاد اقتصادی دولت دیروز درجلسه هم اندیشی با نمایندگان رسانه های گروهی ضمن تشریح مجدد مفاداین بسته گفت: تیم اقتصادی دولت ظرف ٤ ماه قبل زمان زیادی را صرف تدوین این برنامه کرده و معتقد است که طرح ارائه شده یک بسته جامع برای تمام مشکلات اقتصادی نیست، بلکه صرفاً برای خروج از رکود تا پایان سال ١٣٩٤ تدوین شده است.

وی با اشاره به اینکه بسته سیاستی مکمل این برنامه در حوزه مسکن احتمالاً بزودی تدوین می شود، گفت: هیات وزیران از دیروز کار بررسی احکام مربوط به خود را در این بسته آغاز کرده و تا پایان هفته تکلیف تمامی احکام دولتی مندرج در این برنامه مشخص خواهد شد.

دکتر نجفی ادامه داد: با اجرای این برنامه به تدریج از نیمه دوم امسال تحرک لازم در بخش های مختلف اقتصادی ایجاد می شود.

همچنین هفته آینده همایش سراسری با حضور تمامی دست اندرکاران دولت، صاحب نظران و فعالان اقتصادی به منظور تبیین این سیاست ها در تهران برپا می شود.

وی در پاسخ به این انتقاد که فرصت ١٨ ماهه تعیین شده برای تصویب نهایی، ابلاغ آیین نامه های اجرایی و اثرگذاری مفاد این بسته در مبارزه با رکود، ناچیز و غیر واقعی است؛ به ویژه آنکه تصویب دهها بند از این بسته پیشنهادی در ید اختیار دولت نیست و بررسی آنها از سوی مجلس شورای اسلامی یا سایر دستگاه ها به زمان زیادی نیاز دارد، گفت: دولت هفته آینده ٣٠ بند از این برنامه ١٧٧ بندی را که نیاز به قانون گذاری دارد، به صورت لایحه یک فوریتی تقدیم نمایندگان مجلس شورای اسلامی خواهد کرد تا در کمیسیون های تخصصی مورد بررسی قرار گیرد. خوشبختانه نمایندگان مجلس هم عزم جدی برای رفع مشکل رکود دارند و بارها به دولت اعلام کرده اند که در صورت ارائه لایحه خروج از رکود، آن را بررسی خواهند کرد.

از طرف دیگر این برنامه با افق ١٣٩٤ تدوین شده و در صورت لزوم بندهایی از آن در برنامه ششم توسعه گنجانده می شود تا پس از سال ١٣٩٤ هم پیگیری شوند.

دکتر مسعود نیلی مشاور اقتصادی رئیس جمهوری هم در این جلسه در پاسخ به این انتقاد برخی از فعالان اقتصادی که بسته سیاستی مذکور کلی و روبنایی است و بسیاری از موانع ساختاری و مشکلات نهادینه در اقتصاد ملی را نادیده گرفته، گفت: اتفاقاً این بسته در برخی موارد بسیار جزئی شده و به تمام جنبه ها توجه کرده است.

وی همچنین در پاسخ به انتقاد دیگر فعالان اقتصادی که بسته مذکور را خوش بینانه می دانند، گفت: این بسته نه خوشبینانه است، نه بدبینانه، بلکه صرفاً مجموعه ای از راهکارهاست که به خروج غیرتورمی از رکود کمک می کند.

دکتر نیلی در پاسخ به انتقاد دیگر در مورد فقدان اولویت بندی راهکارها در بسته مذکور گفت: ستاد ویژه ای تحت مسئولیت معاون اول رئیس جمهوری برای اولویت بندی برنامه اجرایی دستگاههای مختلف و پیگیری امور تشکیل می شود و قطعاً اجرای احکام این بسته سیاستی زمان بندی می شود.

وی همچنین در مورد اینکه دولت در تدوین این بسته، برنامه ای را برای کاهش هزینه های خود ارائه نداده، گفت: قانون بودجه سال ١٣٩٣ کل کشور به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده و در آن حدود هزینه های دولت تعیین شده است. ازاین رو دیگر نیازی به ارائه برنامه بودجه جدید نیست.

نامبرده در مورد نحوه توزیع منابع هدفمندی یارانه ها که فشار سنگینی به بودجه ملی وارد می کند، گفت: تکلیف هدفمندی یارانه ها ٢ ماه قبل روشن شده و چیز جدیدی وجود ندارد که دوباره روی آن بحث کنیم.

به گفته وی، این یک بسته سیاستی برای خروج از رکود اقتصادی است، نه ایجاد رونق. خروج از رکود هم شامل حرکت تولید ناخالص داخلی از نقطه منفی به سمت صفر و رشد مثبت است. به گفته مشاور اقتصادی رئیس جمهوری، سال ١٣٩٤ ،سال بهبود رشد اقتصادی و شروع برنامه ششم توسعه اقتصادی و همچنین آغاز رونق در اقتصاد ایران است.

وی ادامه داد: تعیین دقیق نقطه ای که بتوان گفت اقتصاد یک کشور از رکود خارج شده،از سوی هیچیک از الگوها و مکاتب اقتصادی امکان پذیر نیست و نمی توان چنین نقطه‌ای را پیش بینی کرد. دانش ما به اندازه ای نیست که بگوییم رشد اقتصادی ما در آینده چقدر می شود. این بسته فقط تلاشی برای مثبت کردن نرخ رشد اقتصادی است.

افزایش ۲۷ درصدی سرمایه‌گذاری صنعتی در کشور

*در حال حاضر کارگروهی در وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی برای بررسی چگونگی حذف دهک‌های پردرآمد از دریافت یارانه نقدی تشکیل شده است که اگر بررسی هایشان به‌نتیجه مناسب برسد، در این مورد اقدام خواهد شد.البته مسلماً دولت در این خصوص اقدام شتاب‌زده و عجولانه ای نخواهد کرد و کاملا سنجیده عمل کرده تا دچار خطا و اشتباه نشود.

*دولت امیدوار است امسال نرخ رشد اقتصادی مثبت شده و پیش بینی می شود سال پر رونقی باشد؛هر چند برای رسیدن به حجم تولیدات کشور به سطح سابق، حدود دو سال زمان نیاز است.

*وزارت اقتصاد در چارچوب اصلاح نظام مالیاتی کشور برنامه گسترده‌ای را تدوین کرده است که امیدواریم تا انتهای سال آماده شود و در سال آینده به مرحله اجرا برسد.

به گزارش ایسنا، علی طیب‌نیا وزیر امور اقتصادی و دارایی در برنامه اقتصادی پایش ضمن اعلام این مطالب درباره نحوه شناسایی ۱۰ میلیون فرد پردرآمد برای حذف از دریافت یارانه گفت: دولت برنامه‌ای برای اینکه یارانه افراد کم‌درآمد و طبقات متوسط جامعه را قطع کند ندارد، چرا که مردم ما در شرایط سال‌های اخیر و تورم شدیدی که به آن‌ها وارد شده قدرت خرید خود را از دست داده‌اند و بخش قابل ملاحظه‌ای از جامعه ما روی پرداخت‌های نقدی به عنوان یک شیوه برای هزینه‌های ضروری خود حساب می‌کنند.

وی با تأکید بر اینکه دولت قصد ورود به این عرصه یا احیاناً حذف یارانه طبقات متوسط و کم‌درآمد جامعه را به هیچ‌وجه ندارد، تصریح کرد: مجلس در قانون بودجه امسال دولت را مکلف کرده که افراد پردرآمد را از یارانه حذف کند و قطعاً آن چیزی که مقصود نمایندگان مجلس است، افراد پردرآمدی است که تعداد چندین خانه، ویلا و خودرو در اختیار آنهاست.

طیب‌نیا همچنین اظهار کرد: بر اساس آمار رسمی، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی در زمانی که دولت یازدهم زمام امور را در دست گرفت، منفی ۶/۸ درصد بود که این روند نزولی در سال ۱۳۹۲ هم ادامه پیدا کرد؛ به‌طوری که تا پایان سال ۱۰ درصد از تولیدات کشور کاسته و درآمد ملی یعنی مجموعه درآمد آحاد جامعه حدود ۲۰ درصد در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ کاهش یافت.

وی تصریح کرد: ما سال ۱۳۹۲ را به عنوان برقراری ثبات، آرامش و اطمینان در بازارهای مختلف تلقی کردیم و سعی کردیم با برقراری انضباط مالی و پولی ثبات را در اقتصاد کشور حکمفرما کنیم.

نامبرده با بیان اینکه خوشبختانه موفق شدیم در این مدت تورم نقطه به نقطه را از ۴۵ درصد به زیر ۱۵ درصد کاهش دهیم، اظهار کرد: البته اینکه دولت همت خود را روی کنترل تورم گذاشت، به معنای بی توجهی به رکود نبوده و نیست. بلکه اعتقاد داریم که کنترل تورم شرط لازم برای خروج از رکود و دستیابی به رشد اقتصادی مستمر و پایدار است.

وی همچنین با اشاره به اقدامات دولت در طول یک سال اخیر در زمینه مقابله با رکود گفت: در ۱۷ شهریور ۱۳۹۲ هیات وزیران مصوبه‌ای ۳۵ ماده‌ای را با هدف مقابله با رکود به تصویب رساند که بر اساس خواست و دستور صریح رئیس جمهوری در وزارت اقتصاد با همکاری سایر دستگاه‌های متولی، بخش خصوصی و فعالان اقتصادی تدوین شده بود.

وزیر اقتصاد افزود: مرحله دوم، برنامه ۱۰۰ روزه وزارت اقتصاد بود که در این برنامه ما اولویت اصلی خود را مقابله با رکود و تسهیل تولید و تقویت ثروت آفرینی در کشور قرار داده بودیم. همچنین اقدام سوم تهیه برنامه راهبردی برای وزارت اقتصاد به‌عنوان دستگاه سیاست گذاری اقتصادی کشور بود که تا سال گذشته این برنامه در وزارت اقتصاد یا سایر وزارتخانه‌ها وجود نداشت.

وی با بیان اینکه اقدام موثر دیگر تشکیل دفتری در وزارت اقتصاد برای بهبود محیط کسب و کار از شهریور سال گذشته بود، در پاسخ به اینکه که آیا خروج از رکود با افزایش قابل قبول میزان تورم را قبول دارید یا خروج از رکود را حتی بدون اندکی افزایش تورم اجرایی می دانید؟ اظهار داشت: این موضوع کاملاً با علت بروز رکود ارتباط پیدا می کند. به صورت معمول در اقتصادهای مختلف عامل اصلی بروز رکود کمبود تقاضاست. اگر منشاء رکود کاهش تقاضا باشد، طبیعی است که مقابله با رکود هم باید از طریق افزایش تقاضا انجام گیرد، اما اگر منشاء رکود در جانب تقاضا نبوده، بلکه در اختیار بخش عرضه باشد؛ یعنی عامل یا عواملی میزان نهاده‌های تولید را کاهش داده و قیمت عوامل آن را بالا ببرد که ما در این شرایط دچار رکود تورمی می‌شویم.

طیب‌نیا اظهار داشت: استنباط من این است که در اقتصاد ایران عموماً عامل رونق و رکود نوسانات درآمدهای نفتی است. یعنی گذشته نشان می دهد که هر زمان درآمد نفت کاهش پیدا کرده، تولید ما هم کاهش و تورم افزایش یافته است. دلیل این موضوع هم مشخص است چرا که تولید ما وابسته به کالاهای واسطه‌ای و مواد اولیه از خارج کشور است که با کاهش درآمدهای نفتی ظرفیت تولید ما هم کاهش پیدا می‌کند. از سوی دیگر بخش عمده‌ای از درآمدهای بودجه دولت از درآمدهای نفتی تأمین شده بنابراین با کاهش این درآمد طبیعی است که منابع بودجه کم شده و به دنبال آن هزینه‌های عمرانی دولت منقبض می‌شود که نتیجه آن بروز رکود است.

وی اظهار داشت: اما این بار کاهش درآمدهای نفتی ما به دلیل کاهش قیمت نفت نبود، بلکه آثار تحریم هایی بود که دشمنان بر ما تحمیل کردند و این تحریم ها در زمانی به ما تحمیل شد که ما در اوج وابستگی به درآمدهای نفتی بودیم و اقتصاد ما به لحاظ عمق به حداقل ممکن رسیده بود.

این وزیر کابینه با بیان اینکه سهم مالیات در بودجه دولت باید افزایش پیدا کند، اظهار کرد: اگر ما بین ایران و سایر کشورهای دنیا سهم مالیات از درآمدهای دولت را مقایسه کنیم، در ایران بسیار پایین است و باید افزایش پیدا کند. اما این افزایش از طریق افزایش نرخ مالیات نیست، بلکه باید پایه‌های مالیاتی شناسایی و از فرار از مالیات جلوگیری شود. ما از طریق سیستم الکترونیکی به دنبال این هستیم که درآمد واقعی مودیان مالیاتی را شناسایی و جلوی فرار از مالیات را بگیریم.

وی با بیان این که متاسفانه در حال حاضر هیچ مرجعی در ایران میزان واقعی بدهی های دولت را نمی داند، گفت: اخیرا با پیشنهاد وزارت اقتصاد، دولت مصوبه‌ای را به تصویب رسانده که مادفتری را در حوزه خزانه‌داری کل کشور برای رصد محاسبه و مدیریت بدهی های دولت به طور مستمر راه اندازی کردیم. طیب نیا یکی از مهمترین بدهی های دولت را بدهی به پیمانکاران دانست و گفت: در انتهای سال گذشته موفق شدیم بخشی از آن را تسویه کنیم و امسال هم یکی از اولویت‌های ما است. البته ما سعی کردیم احکام لازم را برای پرداخت بدهی به پیمانکاران در لایحه‌ای که آماده تقدیم به مجلس است، پیش بینی کنیم.

وی همچنین با بیان این‌که در حال حاضر بدهی دولت به بانک‌ها ۶۷ هزار میلیارد تومان است، تصریح کرد: همه ما معتقدیم در بازار ارز باید ثبات حاکم باشد تا زمینه عدم اطمینان‌ها مرتفع و فضای مناسبی برای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی فراهم شود. درباره نرخ سود سپرده‌ها هم نظر تیم اقتصادی دولت این است که متناسب با کاهش نرخ تورم، نرخ متغیرهای اسمی مثل سود سپرده‌ها و تسهیلات بانکی کاهش پیدا کند. به طوری که در یک مرحله شاهد کاهش نرخ سود سپرده‌ها به حداکثر ۲۲ درصد بودیم.

وزیر امور اقتصادی و دارایی همچنین با بیان این‌که براساس آمار منتشره در سه ماهه نخست امسال حجم سرمایه‌گذاری صنعتی در کشور حدود ۲۷ درصد افزایش یافته است، اظهار کرد: این درحالی است که در سال گذشته این رقم یک رقم منفی قابل ملاحظه بوده است. از سوی دیگر تعداد پروانه‌های بهره برداری صادره در این مدت حدود ۲۵/۷ افزایش پیدا کرده است.

وی مهمترین محورهای بسته خروج از رکود را مورد توجه قرار داد و گفت: ما در این بسته سعی کردیم مشکلات عمده را شناسایی و با آن مبارزه کنیم که یکی از بزرگترین مشکلات، تنگناهای اعتباری است که واحدهای تولیدی ما به صورت جدی با آن روبرو هستند.

این مقام مسئول با بیان این‌که سیستم بانکی کشور مکلف شده با انجام اصلاحاتی سرمایه در گردش فعالیت‌های اقتصادی را تامین کند، گفت: در حال حاضر اولویت ما تامین مالی سرمایه گذاری نیست چرا که وقتی ما ظرفیت‌های تولیدی داریم و از آن‌ها به صورت کامل استفاده نمی شود، قطعا در وهله اول سعی می کنیم این ظرفیت‌ها را فعال کنیم.

وی بحث افزایش سرمایه بانک‌ها را یکی دیگر از مشکلات جدی عنوان کرد و افزود: با توجه به تورم چند سال گذشته و افزایش نرخ ارز، نیاز بنگاه‌های اقتصادی به نقدینگی افزایش پیدا کرده است و بانک‌های ما باید بتوانند به این نیاز پاسخ دهند که به دلیل کمبود سرمایه در حال حاضر بانک‌ها قادر به پاسخگویی به این وظیفه خود به خوبی نیستند.

طیب نیا همچنین با بیان این‌که بازار سرمایه عموما در تامین مالی بنگاه‌ها نقش جدی ندارد، اظهار کرد: در سال گذشته میزان مشارکت بازار سرمایه تا حدودی افزایش پیدا کرده و این بازار توانست حدود ۲۶ هزار میلیارد تومان به عنوان سرمایه در اختیار بنگاه‌های اقتصادی قرار دهد که در بسته خروج از رکود به این موضوع توجه ویژه‌ای شده است.

وی افزود: در این زمینه برنامه برای افزایش نقش و سهم بازار سرمایه طراحی شده و صندوق‌های پروژه در حال طراحی هستند که مردم بتوانند منابع خود را وارد این صندوق ها کرده و از طریق آن تامین مالی فعالیت‌های اقتصادی انجام شود.

وزیر اقتصاد همچنین در پاسخ به سوالی درباره چگونگی عملکرد سیاست‌های دولت در صورت ادامه تحریم‌ها خاطرنشان کرد: به طور کلی همه برنامه ریزی‌های ما با این فرض انجام شده که تحریم‌ها همچنان ادامه پیدا می کند. بنابراین آن چیزی که ما در سال ۹۳ به عنوان ۲۵ درصد درباره تورم اعلام کردیم، هدفی بود که دولت داشت و هدف گذاری به گونه ای است که مطمئن باشیم محقق می‌شود. همچنین آن چیزی که ما در خصوص نرخ رشد سال جاری در حدود دو تا سه درصد اعلام کردیم، هدف گیری دولت است که امیدواریم در انتهای سال بتوانیم که مانند تورم پیش از پایان سال به هدف خود برسیم و حتی به نرخ‌های بالاتری دست پیدا کنیم.

وی همچنین با اشاره به ویژگی های منفی نرخ رشد اقتصادی ایران در سال‌های گذشته گفت: در سی و چند سال گذشته نرخ رشد اقتصادی ایران بسیار پایین و به طور متوسط در حد سه واحد بوده است که ما با نرخ رشد سه درصدی حتی نمی توانیم با فقر مقابله کنیم.

طیب‌نیا افزود: ویژگی دوم نرخ رشد در ایران متغیر و پرنوسان بودن آن به واسطه وابستگی به درآمدهای نفتی است که آثار و پیامدهای منفی خود را دارد. اما ویژگی سوم نرخ رشد اقتصادی این است که منبع و نهاد محور است نه این که متکی به رشد بهره وری باشد و این درحالی است که در ایران عموما افزایش بهره وری منفی بوده است.

وی با بیان این که بسته خروج از رکود ناظر بر یک برنامه کوتاه مدت برای خروج از وضع فعلی است، گفت: ما ادعا نداریم که این برنامه، برنامه توسعه نظام است. بلکه این برنامه کوتاه مدتی برای خروج از وضع کنونی است.

نامبرده با اشاره به مانده مطالبات غیر جاری بخش‌های مختلف نسبت به تسهیلات ارائه شده در سال ۱۳۹۲ اظهار کرد: بالاترین نسبت مطالبات غیر جاری با ۱۶/۲ درصد مربوط به بخش صنعت و معدن است. همچنین پس از آن رده دوم را بخش بازرگانی، خدمات و متفرقه با ۱۴/۶ درصد دارد و پس از آن کشاورزی و مسکن به ترتیب با ۱۲/۱ و ۵/۲ درصد بیشترین مطالبات غیر جاری را به خود اختصاص داده‌اند.

وی با بیان این که بخش عمده‌ای از بسته خروج از رکود به بازار سرمایه و برنامه طراحی شده برای ارتقای آن برمی گردد، تصریح کرد: برنامه ما این است که سهم بازار سرمایه را از تامین مالی ارتقا دهیم و اقدامات خود را در این زمینه آغاز کرده‌ایم که یکی از این موارد انتشار اوراق سلف است که اولین مورد آن دو هفته پیش در خصوص سنگ معدن منتشر و در بورس ظرف دو روز به طور کامل فروخته و جذب شد.

وزیر امور اقتصادی و دارایی ادامه داد: همچنین مجموعه‌ای از این ابزارها و روش‌های جدید را دیده‌ایم و اوراق بهادار و مشارکت را در بورس بدون ضامن و با استفاده از موسسات رتبه‌سنجی بتوانیم منتشر کنیم که یک تحول جدی است و پیش بینی کرده‌ایم که این اوراق و اسناد خزانه در بازار ثانویه قابل خرید و فروش باشد.

نفت، طلا، سکه و ارز

بازار جهانی

هر بشکه نفت سبک آمریکا (وست تگزاس)	۹۸/۱۹ دلار
هر بشکه نفت دریای شمال (برنت)	۱۰۵/۱۹ دلار
هر بشکه نفت اوپک	۱۰۲/۵۹ دلار
هر اونس (۳۱/۱ گرم) طلا	۱۲۸۸/۵۰ دلار

بازار داخلی

سکه طلا طرح قدیم (به وزن ۸/۱۳ گرم)	۹۴۸۰۰۰ تومان
سکه طلا طرح جدید (به وزن ۸/۱۳ گرم)	۹۵۰۰۰۰ تومان
نیم سکه طلا (به وزن ۴/۰۶ گرم)	۴۷۷۰۰۰ تومان
ربع سکه طلا (به وزن ۲/۰۳ گرم)	۲۷۶۰۰۰ تومان
سکه یک گرمی	۱۷۶۰۰۰ تومان
هر گرم طلای ۱۸ عیار (بدون مزد ساخت)	۹۷۲۰۰ تومان
هر گرم نقره خام (عیار ۹۹۹)	۲۲۴۵ تومان
دلار آمریکا (نرخ بانکی)	۲۶۳۵/۳ تومان
دلار آمریکا (نرخ غیر بانکی)	۳۱۴۳ تومان
یورو (نرخ بانکی)	۳۵۳۶/۸ تومان
یورو (نرخ غیر بانکی)	۴۲۴۵ تومان
پوند انگلستان (نرخ بانکی)	۴۴۴۴/۴ تومان
پوند انگلستان (نرخ غیر بانکی)	۵۲۳۰ تومان
درهم امارات (نرخ بانکی)	۷۱۷/۵ تومان
درهم امارات (نرخ غیر بانکی)	۸۵۵ تومان

تحقق ۹۵ درصدی درآمد های مالیاتی دولت

سرویس اقتصادی - در چهار ماه نخست امسال درآمدهای مالیاتی قابل پیش بینی ۱۹ هزار و ۹۰۰ میلیارد تومان برآورد شده بود که از این مبلغ میزان ۱۸ هزار و ۸۰۰ میلیارد تومان وصول شد که با تحقق ۹۵ درصدی این مبلغ در تیر سال جاری، بهترین تحقق درآمدهای مالیاتی در این ماه صورت گرفت.

رئیس کل سازمان امور مالیاتی در نشست خبری خود آخرین وضع تکمیل اظهارنامه های مالیاتی را تشریح کرد و از برخورد شدید این سازمان با کدفروشان متخلف خبر داد. دکتر علی عسکری از اضافه شدن هفت استان جدید به طرح جامع مالیاتی خبر داد و گفت: در حال حاضر طرح جامع مالیاتی با رویکرد قبلی دنبال شده و منتظر بودیم تا در تیر اظهارنامه‌های مالیاتی دریافت شود. در این خصوص علاوه بر تهران، اصفهان و کرمانشاه ،از شهریور یا مهر استان های فارس، آذربایجان شرقی، خراسان رضوی، قم ، قزوین، کرمان و خوزستان زیر بار طرح جامع مالیاتی خواهند رفت.

وی اضافه کرد: سازمان مالیاتی از حدود یک سال گذشته اقداماتی را در ۱۰ محور برای بهبود فضای کسب و کار و رونق اقتصادی انجام داده و تسهیلاتی را برای بخش تولید فراهم کرده است که یکسان سازی مالیات بخش دولتی و خصوصی ،معافیت مالیاتی تجدید ارزیابی دارایی‌ها و قانونی کردن اعتبارات سرمایه‌گذاری‌ها از اقداماتی است که سازمان مالیاتی در یک سال گذشته انجام داده است. رئیس کل سازمان امور مالیاتی در ادامه از افزایش اظهارنامه‌های مالیاتی خبر داد و گفت: در سال جاری بیش از ۵میلیون و ۲۰۰ هزار اظهارنامه مالیاتی دریافت شده که این میزان نسبت به سال ۹۲ نزدیک به ۳۰۰ هزار اظهارنامه افزایش داشته است.

وی گفت: طبق آمارهای موجود درآمدهای مالیاتی از محل مالیات‌های مستقیم در چهار ماه نخست امسال ۳٤ درصد نسبت به پارسال افزایش داشته و درآمدهای مالیاتی کشور از محل مالیات بر ارزش افزوده هم نسبت به چهار ماهه نخست سال گذشته با رشد ۸۳ درصدی مواجه شده است که در مجموع به رشد ٤۹ درصدی درآمدهای مالیاتی چهار ماهه نخست امسال نسبت به سال گذشته منجر شده است.

نامبرده با بیان وجود پتانسیل های بالا در نظام مالیاتی کشور گفت: با شناسایی فعالیت‌ها و مودیان مالیاتی جدید می توان ظرفیت‌های مالیاتی کشور را افزایش داد.

وی در باره مالیات سکه و طلا گفت: در حال حاضر مالیات بر ارزش افزوده سکه در مبدا ورود به بازار گرفته می‌شود و عمدتا بانک مرکزی سکه‌ای را که منتشر می کند به فروش رسانده و در مبداء فروش ارزش افزوده اخذ می‌شود. عسکری در باره مالیات بر ارزش افزوده طلافروشان گفت: در مورد اخذ مالیات از طلافروشان کماکان با مشکلاتی مواجه هستیم. زیرا برخی از طلافروشان مالیات را به صورت اختیاری اخذ می کنند که در این راستا طی یک ماه گذشته با رئیس اتحادیه طلافروشان جلسه ای برگزار شد و گزارشی از وضع نامطلوب اخذ مالیات از طلافروشان ارائه شد.

وی با بیان این که در حال حاضر برخی استان‌های محروم متوسط مالیات بر ارزش افزوده‌ای که پرداخت می کنند، از استان تهران بیشتر است، در مورد پرداخت مالیات از سوی ورزشکاران گفت: مشکلاتی با ورزشکاران و باشگاه‌ها در گذشته وجود داشت، اما بسیاری از فدراسیون‌ها و ورزشکاران وضع بدهی مالیاتی خود را تعیین تکلیف کرده اند. این مقام مسئول در ادامه از کشف پرونده‌های کدفروشان در شهرهای مختلف خبر داد و گفت: اخیرا کشف کردیم که در حوزه مالیات بر ارزش افزوده برخی افراد اقدام به کدفروشی و فاکتورفروشی در شهرهای مختلف می کنند. در حال حاضر یک گروه در اصفهان شناسایی شده و این گروه بیش از ۱۵ میلیارد تومان فاکتور فروش صادر کرده بود که در حال حاضر به دادگاه احضار شده‌اند. همچنین یک گروه بزرگ در تهران شناسایی شده است که در مرحله رسیدگی بوده و در حال معرفی آن به دادگاه هستیم. علاوه بر این مجموعه‌ای در آذربایجان غربی شناسایی و به دادگاه معرفی شده است.

وی با اشاره به تفاهمنامه سازمان مالیاتی با اصناف گفت: تفاهمنامه سازمان با اصناف در تیر نهایی و ابلاغ شده و امسال اصناف نسبت به سال‌های گذشته همکاری قابل قبولی داشتند و مالیات‌های خود را در اظهارنامه ها ابراز کرده و مالیات خود را پرداخت کردند. به طوری که از ۲ میلیون و ۹۰۰ هزار اظهارنامه مالیاتی در حال حاضر نزدیک به یک میلیون اظهارنامه پذیرفتنی است.

درحالی که تعداد اظهارنامه‌های پذیرفتنی پارسال فقط ٤١٠ اظهارنامه بود. به این ترتیب کیفیت دریافت اظهارنامه ها نسبت به سال‌های گذشته بسیار افزایش یافته است.

دیدگاه های بخش خصوصی در مورد راهکارهای خروج اقتصاد از رکود

فعالان اقتصادی بخش خصوصی زمان ۱۰ روزه تعیین شده برای اظهار نظر در مورد سیاست های رکودزایی دولت را ناکافی دانسته و خواستار تأمل بیشتر در تدوین این برنامه شدند.

دکتر یحیی ال اسحاق رئیس اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران دیروز در چهل و چهارمین نشست هیات نمایندگان این تشکل بزرگ اقتصادی ضمن تشریح مفاد بسته سیاستی دولت برای خروج غیرتورمی از رکود اقتصادی، تمامی صاحب نظران را به ارائه دیدگاه برای تکمیل آن دعوت کرد و گفت: همانگونه که مشاور اقتصادی رئیس جمهوری اعلام کرده است، این بسته نسخه کاملی نیست و مشکلاتی دارد که البته قابل ترمیم و اصلاح است.

به گفته وی، واحدهای تولیدی کوچک مشکلات زیادی دارند که این بسته باید متناسب با این مشکلات پیش رود.احمد پور فلاح رئیس کمیسیون کسب و کار اتاق بازرگانی تهران هم گفت: ۳۱ بند مورد نظر فعالان بخش خصوصی در لایحه حمایت از تولید با انتشار بسته خروج از رکود دولت حذف شده در صورتی که می توانست بسیاری از مشکلات را حل کند.

وی همچنین به این نکته اشاره کرد که باید به طور مشخص به قانون مستمر بهبود فضای کسب و کار در این بسته اشاره می شد و شاید اگر این مهم در نظر گرفته می شد، این بسته آنقدر سنگین نبود.

محمدرضا نجفی منش به نمایندگی از انجمن صنایع خودروسازی نسبت به تضادهای موجود میان حرف و عمل مسئولان برای مبارزه با رکود واکنش نشان داد و گفت: از یک طرف می گوییم تحرک در بازار داشته باشیم و ازطرف دیگر در رسانه ها اعلام می کنیم که مردم خودرو نخرید می‌خواهیم آن را ارزان کنیم.

وی گفت: باید بخشنامه‌ای که معاون اول رئیس جمهوری در سال ۹۰ برای محدودیت همکاری بانکها با تولیدکنندگان بدهکار صادر کرده، حذف شود تا بتوان به تولید رونق داد.

اسداله عسگراولادی عضو هیات نمایندگان اتاق بازرگانی تهران گفت: جایگاه بخش خصوصی در بسته خروج از رکود مشخص نیست و راهکار مشخصی برای افزایش صادرات غیر نفتی در آن دیده نشده است.

رئیس اتاق ایران و چین همچنین به این نکته اشاره کرد که در مورد صادرات غیر نفتی در بسته دولت کلی گویی شده و وضع مشوق‌ها روشن نیست.

دکتر سید حمید حسینی عضو هیأت رئیسه اتاق بازرگانی اتاق تهران هم اعلام کرد: دولت در تدوین این بسته به مسائلی مانند فرجام مسکن مهر، منابع هدفمندی یارانه‌ها، اعتبارات صندوق توسعه، فاینانس چین و فشار ارزش افزوده بر صنایع اصلا توجه نکرده است.

کشور به سمت بحران آب می رود

کشور به سمت بحران منابع طبیعی که در راس این بحران آب است، پیش می‌رود و حل آن ربطی به تصمیماتی که روی کاغذ نوشته می‌شود، ندارد.

به گزارش ایسنا، مسعود نیلی مشاور اقتصادی رئیس جمهوری در نشست هم‌اندیشی بحران آب و ارائه راهکار برای برون‌رفت گفت: در برنامه پنجم توسعه هم مساله آب دیده شده و در برنامه ششم توسعه قانون خوب دیگری در این زمینه با دیده شدن بحران آب تصویب می‌شود. اما در عمل می‌بینیم که حل مشکل آب ربطی به تصمیماتی که روی کاغذ نوشته می‌شود، ندارد .

رئیس خانه کشاورز هم با تاکید بر این که ما سال‌ها بودجه مملکت را هدر دادیم و منابع آبی مملکت را تاراج کرده‌ایم، گفت: در حال حاضر تا ۸۵ درصد از آب تجدیدشونده استفاده می‌کنیم، در حالی که کشورهای مشابه ایران مثل چین و اسپانیا از ۲۹ و ۲۳ درصد آب تجدیدشونده استفاده می‌کنند؛ بنابراین باید در این مورد تجدیدنظر کنیم.

به گزارش ایسنا، عیسی کلانتری با اشاره به اینکه باید از ۵۵ درصد آب تجدیدپذیر استفاده کنیم، گفت: استفاده بیش از ۵۵ درصد از آب تجدیدپذیر خیانت به نسل‌های بعدی است. به گونه‌ای که کشور را خشک به آنها تحویل می‌دهیم. اگر سه استان شمالی را از آمار بارندگی حذف کنیم، بارندگی کشور در حد ۱۷۰ میلی‌متر می‌شود و این به معنی مواجه ایران با خشکسالی است.

کلانتری تاکید کرد: اگر کشور روی کشاورزی متمرکز شود، فقیر می‌شویم و منابع را از دست می‌دهیم؛ بنابراین باید به سیاست‌های درست توسعه پایدار برگردیم.

رشد اقتصادی امسال ایران به ۱/۵ درصد می رسد

رئیس اداره خاورمیانه و آسیای مرکزی صندوق بین المللی پول پیش‌بینی کرد که پس از دو سال انقباض در سیاست‌های پولی، رشد اقتصادی ایران به ۱/۵ درصد ارتقا یابد.

به گزارش مهر، مسعود احمد در مورد فضای کسب و کار در ایران با بیان اینکه امسال بهبود بزرگی در اقتصاد ایران ایجاد شده است، گفت: نرخ تورم در ایران کاهش یافته و پیشرفت در تثبیت نرخ ارز عملی شده و این بهبودها به دلیل اقدامات صورت گرفته از سوی دولت ایران است.همچنین سیاست های مقتدرانه کلان و اصلاحات جامعی که در عرصه اقتصادی ایجاد شده، توانسته شرایط اقتصادی را متحول و مقاوم کند .

اختصاص ۱۸ میلیارد تومان برای مبارزه با آفت در جنگلهای زاگرس

سرویس اقتصادی: ۱۸ میلیارد تومان اعتبار برای مبارزه با آفت بلوط زغالی جنگلهای زاگرس اختصاص یافته است که به زودی میان استانهای درگیر تقسیم خواهد شد.

به گزارش خبرنگار اعزامی اطلاعات، این مطلب را مهندس محمدرضا جهان آرا مدیر کل منابع طبیعی و آبخیزداری استان کهکیلویه و بویراحمد در گفتگو با خبرنگاران در یاسوج اعلام کرد و افزود: این میزان اعتبار ناکافی است و باید افزایش یابد، چرا که این بیماری ویروسی و قارچی است و امکان شیوع داشته و باید سریع جلو رشد آن گرفته شود.

وی درباره اقدامهای انجام شده برای مهار این بیماری در جنگلهای زاگرس اظهار داشت: در ٦۰ هزار هکتار از عرصه‌های جنگلی استان کهکیلویه و بویراحمد این بیماری انتشار یافته که با استفاده از کارشناسان داخلی و خارجی و مراکز دانشگاهی شناسایی و برای جلوگیری از انتشار آن، گونه‌های خشک شده قطع، سوزانده و از محل خارج شده و زمین‌های خالی شده بذر کاری شده است.

وی از مسئولان ذیربط خواست شغل جنگلبانی و به طور کلی منابع طبیعی را جزو مشاغل سخت و زیان‌آور قرار دهند، زیرا کارکنان این نهاد در هر ساعت بویژه هنگام وقوع حوادث به ایفای وظیفه می‌پردازند و علاوه بر این در ایران برای هر قرقبان سه برابر ظرفیت استاندارد جهانی نگهبانی درنظرمی گیرند.

نامبرده اعلام کرد: امسال با مشارکت مردم ۲۵ هزار هکتار از عرصه‌های استان زیرپوشش کشت با دام اسکوپاریا می‌رود.

ارائه خدمات پزشکی رایگان به سالمندان توسط سازمان بهزیستی

زنان و مردان بالای ٦۰ سال از این پس تجهیزات پزشکی و خدمات مورد نیاز خود را از سازمان بهزیستی به صورت رایگان دریافت خواهند کرد.

یحیی سخنگویی، معاون امور توانبخشی سازمان بهزیستی کشور با بیان این خبر گفت: بهزیستی با تکمیل بانک اطلاعاتی سالمندان خدماتی از جمله سمعک، عینک، ویلچر، کفش طبی و دیگر تجهیزات پزشکی سالمندان را ارائه می کند. ازاین رو افراد بالای ٦۰ سال باید برای تکمیل بانک اطلاعاتی و دریافت خدمات رایگان، به نزدیکترین مرکز بهزیستی منطقه خود مراجعه کنند.

سخنگویی با بیان این که اکنون ۸ درصد جمعیت جامعه را سالمندان تشکیل می دهند، گفت: برای افزایش جمعیت سالمندان برنامه ریزی نکرده‌ایم و در آینده با چالش بزرگی دراین زمینه مواجه خواهیم بود که نمی توانیم جوابگوی نیازهای آن‌ها باشیم. به گفته معاون امور توانبخشی سازمان بهزیستی، ۲۰ هزار سالمند در مراکز روزانه و شبانه تحت نظارت این سازمان حضور دارند و از خدمات بهزیستی استفاده می کنند.

سخنگویی ادامه داد: بهزیستی در دو سال گذشته طرح مبتنی بر خانواده را برای حمایت از سالمندان اجرایی کرده است، به طوری که هزینه نگهداری از سالمندان در منزل به فرزندان پرداخت می شود.

او با بیان اینکه سازمان بهزیستی هر ماه حداقل ۱۰۰ تا ۱۲۰ هزار تومان هزینه نگهداری سالمندان به فرزندان آنها پرداخت می کند، گفت: نگهداری از سالمندان موجب خواهد شد سالمند از خانواده جدا نشود و باری هم از روی دوش خانواده برداشته می شود.

گرمازدگی؛ پیشگیری و مداوا



هر سال با فرا رسیدن فصل تابستان و افزایش گرمای هوا، عده زیادی از هموطنان مان دچار گرمازدگی می شوند و این در حالی است که گرمازدگی یکی از اورژانس های شایع پزشکی به حساب می آید که در صورت انجام ندادن اقدامات درست و به موقع می تواند حتی منجر به مرگ شود.

کارشناسان معتقدند، گرمازدگی اغلب به صورت تدریجی ظاهر می شود و معمولاً افرادی را گرفتار می کند که به آب و هوای گرم و مرطوب عادت ندارند و افرادی که وضعیت عمومی مناسبی ندارند، نسبت به دیگران، بیشتر در خطر گرمازدگی هستند. یک علت شایع و خطرناک گرمازدگی، افزایش بیش از حد درجه حرارت بدن است.

گرمازدگی و علایم آن

دکتر محمد سلیمانی ـ متخصص طب اورژانس در مصاحبه با رسانه های گروهی اظهار داشته است: گرمازدگی یک سندرم بالینی است که به علت کاهش حجم مایعات در شرایط استرس گرمایی به وجود می آید و بیمار دچار کمبود آب و نمک می شود. کمبود آب به دلیل عدم دریافت مایعات کافی در محیط های گرم بروز می کند که بیشتر در کارگران، ورزشکاران، سربازان و یا افرادی که دسترسی به آب ندارند، ایجاد می شود. کمبود نمک نیز زمانی اتفاق می افتد که تعریق فراوان صورت می گیرد، اما این حجم از دست رفته فقط با آب بدون نمک جایگزین می شود. در گرمازدگی دمای بدن معمولاً در محدوده طبیعی باقی می ماند.

وی در مورد علایم گرمازدگی می گوید: علائم و نشانه های گرمازدگی غیراختصاصی و متغیر است، مانند ضعف و بی حالی، خستگی، سردرد، تمرکز ناکافی، سرگیجه، تهوع، استفراغ، دردهای عضلانی، افت فشار خون، سنکوپ، تعریق و این که دمای بدن کمی بالا می رود، اما کمتر از ۴۰ درجه است.

دکتر سلیمانی در مورد پیشگیری از گرمازدگی می گوید: افرادی که بیشتر در معرض خطر گرمازدگی هستند مانند افراد مسن، کودکان، ورزشکاران، کارگران و افراد مصرف کننده داروهای مختلفی که در مکانیسم دفع حرارت اختلال ایجاد می کند، نباید در محیط های گرم و در معرض گرمای شدید هوا قرار بگیرند و ضروری است که این افراد مایعات بیشتری بنوشند. همچنین توصیه می شود افراد با استفاده از لباس های تمیز، گشاد و رنگ روشن، تعریق و در نتیجه کاهش حجم مایعات بدن را به حداقل برسانند. ورزشکاران نیز باید ضمن خودداری از انجام ورزش ها و تمرینات سنگین در محیط های گرم، در تمرین های ورزشی خود حتماً وقفه و استراحت را لحاظ کنند، در محل های خنک به تمرین بپردازند و از مایعات کافی بخصوص نوشیدنی های ورزشی استفاده کنند.

کودکان و گرمازدگی

دکتر ربابه مرادی ـ متخصص بیماری های کودکان در مورد گرمازدگی به گزارشگر روزنامه اطلاعات می گوید: گرمای تابستان برای کودکان خطرناک و احتمال اینکه دچار آفتاب سوختگی یا گرمازدگی شوند، خیلی زیاد است که معمولاً با علایمی مانند دمای بالای بدن و تنفس تند همراه است.

وی با بیان این مطلب که عوامل متعددی می توانند کودکان را در معرض گرمازدگی قرار دهند، می افزاید: معمولاً کودکان در تابستان فعال تر هستند و نیاز بدن به نوشیدن مایعات فراوان را درک نمی کنند و اگر کودکی در معرض گرما قرار گیرد، دمای بدنش افزایش می یابد و حالت های یک کودک تب دار را پیدا می کند. یعنی گونه هایش سرخ و دچار تعریق می شود. البته علایم دیگری مانند بی حالی یا در مواردی تهوع و استفراغ نیز بروز می کند. چنین کودکی به تدریج دچار کم آبی بدن می شود که خود را به صورت چشمان گود افتاده، کاهش اشک، خشکی مخاط دهان و کاهش طراوت پوست نشان می دهد.

دکتر مرادی یادآوری می کند: اگر شدت کم آبی شدید باشد، علایم پوستی بارزتری دیده می شود. وقتی آب بدن به صورت تعریق از دست می رود، میزان نمک خون افزایش می یابد و کم آبی داخل سلولی اتفاق می افتد. که این وضعیت در کودکان تحریک پذیر، باعث گود افتادن چشم و خشک شدن زبان نیز می شود و در این حالت چین پوستی دیرتر به حالت اول برمی گردد. حتی ممکن است کودک به حالت اغما برود و دچار اختلال هوشیاری شود.

این متخصص بیماری های کودکان در پاسخ به این پرسش که چگونه می توان متوجه کم آبی در بدن کودکان شد، می گوید: کودکی که براثر گرمازدگی دچار کم آبی بدن شده است، ابتدا دچار بی قراری و تحریک پذیری می شود، به طوری که اگر آب یا هر نوشیدنی دیگری در دسترس اش قرار گیرد، با ولع می نوشد. با توجه به اینکه این کودکان ممکن است قادر به نوشیدن نباشند یا اگر هوشیار باشند، آب را با ولع بسیار بنوشند، درمان آنها باید به دقت انجام شود.

تحریک پذیری و اختلال هوشیاری

وی می افزاید: معمولاً در گرمازدگی های خفیف، کودک دچار اضطراب، نگرانی و تحریک پذیری می شود، اما در حالت شدیدتر ممکن است دچار اختلال هوشیاری شود یا از نظر پوستی، آسیب دیدن آن به حدی باشد که چین های پوستی دیرتر به حالت اولیه برگردد. حتی ممکن است کودک از نظر قلبی ـ عروقی نیز دچار مشکل شود یا اینکه ادرارش بند بیاید.

معمولاً اگر کودک در سنین پایین هم دچار کم آبی شود، علاوه بر اینکه رنگ ادرارش زرد پررنگ می شود، تعداد دفعات خیس کردن پوشک اش کاهش می یابد. کم آبی بدن کودک می تواند نتایج جبران ناپذیری داشته باشد و باعث مشکلات بیشتر و حتی مرگ او شود بنابراین به محض مشاهده علایمی چون حالت تهوع، استفراغ، افزایش درجه حرارت بدن در کودک، باید به سرعت او را به مرکز درمانی رساند تا اقدام های درمانی لازم انجام شود.

وی می گوید: در مواردی که تب کودک بالاست، توصیه می شود با آب ولرم بدنش را شست، اما اگر کودکی دچار گرمازدگی شد و درجه حرارت بدنش به بیش از ۴۱ درجه سانتی گراد رسید، باید او را با آب خنک تن شویه کرد. در این شرایط باید هرچه سریع تر مایعات خنک، البته نه خیلی سرد به کودک داد و در اولین فرصت ممکن او را به پزشک رساند. پزشک با اقدام درمانی مناسب، به تدریج سطح سدیم خون کودک را کاهش می دهد و کم آبی بدن او آهسته آهسته درمان می شود. به دلیل اینکه میزان نمک بدن بالاست، والدین نباید یک دفعه به کودک مقدار زیادی آب خالص بنوشانند، زیرا یکباره آب وارد سلول های مغز می شود و ممکن است مشکلات دیگری در پی داشته باشد. اگر کودک شیرخوار است، بهترین نوشیدنی برای رفع کم آبی بدنش شیر مادر است و در غیر این صورت برای رفع گرمازدگی باید محلول ORS یا مخلوطی از آب شکر یا آب نمک یا دوغ به او داد و از دادن آب خالص اجتناب کرد.

دکتر مرادی در پاسخ به این پرسش که برای مداوای گرمازدگی کودک چه اقداماتی باید انجام داد، خطاب به والدین می گوید: اگر کودک تان دچار گرمازدگی شد، سریع با اورژانس تماس بگیرید و تا رسیدن اورژانس این اقدام ها را انجام دهید، لباس هایش را درآورید و او را در مکان خنکی بخوابانید. آهسته سعی کنید دمای بدن کودک را کاهش دهید.

با کمک یک اسفنج، دمای بدن کودک را پایین آورید و در نقاطی از بدن کودک تکه های یخ قرار دهید. به او محلول ORS یا مایعات خنکی مانند دوغ، آب نمک یا شکر بدهید و مرتب درجه حرارت بدن کودک را کنترل کنید.

سالمندان و گرمازدگی

دکتر اسماعیل سعادتمند در مورد گرمازدگی به گزارشگر روزنامه اطلاعات می گوید: در هوای گرم تابستان تبخیر آب بدن افزایش می یابد و بدن کودکان کمتر از ۲ سال و سالمندان در برابر گرمای هوا و کاهش آب و املاح، مقاومت کمتری دارد.

در صورتی که آب از دست رفته بدن تامین نشود، مهم ترین مشکلی که ممکن است سلامت سالمندان را تهدید کند، کم آبی و در نهایت گرمازدگی است. معمولاً در این گروه سنی، تغییرات فیزیولوژیک، احتمال ابتلا به بیماری های مزمن و مصرف بیشتر دارو نسبت به سایر افراد، از عوامل موثر در بروز این مشکل است.

وی در پاسخ به این پرسش که چرا سالمندان بیشتر در معرض گرمازدگی قرار دارند می افزاید: چون سالمندان مانند نوزادان نمی توانند به تنهایی نیازهای خود را تامین کنند و به مراقبت بیشتری نیاز دارند. ضمن آن که گرمازدگی در سالمندان شایع تر است. این پزشک عمومی یادآوری می کند: به طور کلی عرق انسان از آب نسبتاً خالص تشکیل شده است و املاح کمی دارد. اگر فردی برای مدتی طولانی در محیط گرم قرار بگیرد، آب از سطح پوست بدن وی تبخیر می شود و در پی آن، غلظت خون و مایعات بدن افزایش می یابد.

با غلیظ شدن خون، آب از درون سلول ها به درون رگ های خونی بیرون کشیده می شود و سلول های بدن حالت چروکیده پیدا می کنند. این وضعیت، باعث تغییراتی از جمله افت فشار خون می شود.

در پی کم آبی و چروکیدگی سلول های مغزی، فرد دچار حالت گیجی، تهوع و استفراغ خواهد شد و در قوای فکری و شناختی اش اختلال به وجود خواهد آمد. با شدت گرفتن این حالت و نرسیدن آب کافی به بدن، ممکن است حالت خواب آلودگی به فرد دست بدهد و حتی در موارد شدیدتر، منجر به کما شود. تعریق شدید، ضعف، سرگیجه، سردرد، حالت تهوع یا استفراغ، اختلالات ریتم قلب، افت فشار خون، پوست مرطوب و سرد و رنگ پریده و افزایش درجه حرارت بدن، از علایم گرمازدگی خفیف است. وی در مورد علایم گرمازدگی در سالمندان می گوید: وقتی فرد سالمند به دلیل قرار گرفتن برای مدت زمان طولانی در محیط گرم دچار احساس گیجی و بی حالی می شود، می گویند دچار گرمازدگی شده است. در اغلب موارد منظور از گرمازدگی در سالمندان، از دست دادن آب بدن (دهیدراتاسیون) است. اما از نظر علمی، گرمازدگی به حالتی گفته می شود که تولید گرما در بدن، به دلیل مصرف برخی داروها یا بر اثر ابتلا به برخی بیماری ها به شدت افزایش یابد، به گونه ای که مکانیسم های جبرانی بدن، نتوانند دمای بدن را کنترل کنند.

محافظت در برابر آفتاب

دکتر سعادتمند در پاسخ به این پرسش که چه اقداماتی برای سالمندان باید انجام داد، می افزاید: اگر گرمازدگی خفیف است، ابتدا مصدوم را در برابر آفتاب و گرما محافظت کنید و در یک محیط سایه و خنک، در حالی که پاهایش را کمی بالا آورده اید، بخوابانید. سپس با قرار دادن پارچه های خیس یا یخ بر روی شکم، زیر بغل، کشاله های ران و سر و گردن اقدام به خنک کردن بیمار کنید. این خنک کردن باید آهسته انجام شود و اگر بیمار هنگام خنک کردن دچار لرز شد، خنک کردن را متوقف کنید و بعد آن را به آرامی ادامه دهید.

مهم ترین قسمت درمان، تامین مناسب آب و املاح است که در مراحل خفیف گرمازدگی به تنهایی می تواند درمان مناسبی باشد. اگر مصدوم هوشیار است، می توانید به او محلول ORS بدهید و اگر هم شاهد بروز علایمی مانند تشنج بودید، به سرعت او را به نزدیک ترین مرکز درمانی منتقل کنید. درمان باید تحت نظر پزشک و با دقت بسیاری انجام شود. درمان سریع در بیماران گرمازده، ممکن است عوارضی در پی داشته باشد. بنابراین باید روند درمان با دقت بالا طی شود. در این افراد معمولاً با تزریق سرم های رقیق سعی می شود غلظت خون به حالت طبیعی بازگردد.

وی می افزاید: با روش های متفاوتی می توان بدن افراد گرمازده را خنک کرد؛ در این حالت افراد را داخل وانی از یخ قرار می دهند تا به سرعت دمای بدن او کاهش یابد. بهتر است مقداری از یخ را روی ناحیه کشاله ران و زیر بغل گذاشت تا بدن سریع تر خنک شود. البته گاهی آب یخ را داخل فضای شکم تزریق می کنند که این روش درمانی نسبتا تهاجمی و گاهی عارضه دار است.

روش دیگر این است که گاهی با اسپری های آبی ولرم، بدن بیمار را خیس می کنند و سپس با استفاده از پنکه هایی، آب از سطح بدن تبخیر می شود. در این روش درمانی ممکن است فرد دچار لرز شود که این مشکل را می توان با تجویز دارو برطرف کرد.

این پزشک عمومی برای پیشگیری از گرمازدگی سالمندان، یادآوری می کند: سالمندان باید در فصل های گرم بیشتر مراقب خود باشند و از عواملی که باعث بروز گرمازدگی می شود، دوری کنند. در دوره سالمندی، به دلیل مشکلات حرکتی و ضعف سیستم ایمنی، سالمند با قرار گرفتن در نور شدید آفتاب به مدت طولانی به سهولت دچار گرمازدگی و عوارض ناشی از آن می شود.

با توجه به اینکه سالمندان و کودکان جزو گروه های آسیب پذیر هستند، توصیه می شود در روزهای گرم از منزل خارج نشوند و به تناوب حتی اگر میل ندارند، آب بنوشند.

بیتا مهدوی

بازتاب یک گزارش

چه کسانی جانوران را می آزارند؟

دکتر فربد فدایی ـ مدیر گروه روانپزشکی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی

در سرزمینی که شاعر بزرگ حماسه سرای آن، که کاخ بلند نظم او از پهلوانان و سرداران و شجاعت و بزرگی مالامال است، سرانجام عصاره حکمت ایرانی را در این بیت خلاصه می کند که:

میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است

چرا باید مرتب از آزار و شکنجه و کشتن جانوران بیگناه بشنویم؟ این بزهکاران که برخلاف آیین جوانمردی به قتل جانوران زبان بسته بیگناهی که کاری با کسی ندارند، مشغولند، چه کسانی هستند؟ می دانیم که در آیین حیاتبخش اسلام شکار جانوران به عنوان تفریح و سرگرمی حرام است.

می دانیم که طبق قانون، شکار جانوران کمیاب و در معرض انقراض ممنوع است و اکنون تقریباً همه گونه های جانوری در ایران در معرض انقراض قرار گرفته اند، با این همه چرا هنوز اخبار دلخراش کشتار جانوران بی پناه در معرض انقراض را می شنویم؟ در کشوری که جمع وحوش آن را اعم از چرنده و درنده در حد ۲۰۰ هزار تخمین زده اند، چرا دو و نیم میلیون تفنگ شکاری در دست افراد است؟

چرا محیط بانان از امنیت لازم برای مقابله با این گروه قانون شکن که مرتکب فعل حرامی نیز می شوند، برخوردار نیستند؟ حفظ محیط زیست برای ما ایرانیان که با کمبود آب و زمین های حاصلخیز و جنگل و مرتع روبرو هستیم، حیاتی است و به همین نحو قوانین سختگیرانه برای از بین برندگان محیط زیست لازم است. البته دگرگون کردن نگرش و بینش بزهکاران که منجر به تغییر رفتار بیرحمانه و سبعانه آنان شود و به اصطلاح کارهای فرهنگی، لازم است، اما برای این که همین ذخیره ناچیز آفریده های باشکوه اما آسیب پذیر خداوندی باقی بمانند، کارهای فرهنگی نیز ضروری است.

انسان سالم از نظر روانی که در محیطی آکنده از مهر و دوستی و احترام پرورش یافته است، این دیدگاه را نسبت به انسان های دیگر و همه موجودات اعم از جاندار یا بیجان اعمال می کند. اما کودکی که در محیط خشونت و بی مهری و خشم و پرخاش و تحقیر پرورش یافته باشد، آنچه را آموخته است – که جز دیدگاه و رفتار منفی نیست – نسبت به دیگران هم به کار می برد، با کینه و خشم نسبت به انسان های دیگر رفتار می کند، جانوران را می آزارد، شاخه ها را می شکند، گلها را از ریشه در می آورد، آثار تاریخی و هنری را تخریب می کند، تلفن های عمومی را می شکند، بر در و دیوار و خودروها خط می کشد، واژه های زشت بر دیوار می نویسد، دروغ می گوید، فریب می دهد، با زیبایی و مهربانی بیگانه است.

او یک موجود ضد اجتماعی است که تمایلات جامعه ستیز دارد. ۷۵ درصد زندانیان را افراد جامعه ستیز و ضداجتماعی تشکیل می دهند. با توجه به تمایلات پرخاشگرانه این افراد، اگر وجود این اختلال در مشمولان خدمت وظیفه عمومی هنگام معاینات پزشکی معلوم شود، آنان از خدمت نظام محروم می شوند و در کارت معافیت نیز این نکته قید می شود، زیرا این افراد هیچگونه دلبستگی به قوانین زندگی اجتماعی ندارند، دروغ می گویند، جعل و تزویر می کنند، قادر به حفظ شغل نیستند، قادر به برنامه ریزی برای آینده نیستند، رفتارهای آنان پیش بینی ناپذیر است، به شدت پرخاشگرند، اهمیتی برای امنیت خود و دیگران قائل نیستند، به عهد خود وفا نمی کنند، قادر به همدلی و هم حسی با انسان های دیگر و موجودات زنده نیستند. هر چیز را فقط وسیله ای برای ارضای خواست های خود که فقط هم جنبه مادّی و غریزی دارد می دانند. تجاوز جنسی، ضرب و جرح، تخریب و به کاربردن اسلحه برای مقاصد تبهکارانه از جمله اعمال آنان است. اکنون تصور کنید اسلحه شکاری نیز به دست این گروه بیفتد، مصداق مثل «تیغ در کف زنگی مست» خواهد بود.

از آنجا که با این افراد در کودکی با خشونت و تحقیر رفتار شده است، خود را حقیر و ناتوان می بینند، برای این که این احساس ناخوشایند تحقیر و ناتوانی را ولو به طور موقت برطرف کنند، خود را با مهاجم همانند می کنند. یعنی می کوشند شبیه به کسی شوند که آنان را مورد تحقیر و آزار قرار داده است. بنابراین با دیگران با تحقیر و خشونت برخورد می کنند و تنها در برابر افراد ضعیف تر احساس قدرت می کنند. بنابراین زنان و کودکان قربانیان اصلی آنان هستند، آنان را مورد ضرب و جرح و شکنجه و تجاوز قرار می دهند، یعنی همان اعمالی که در کودکی با آنان شده است. جانوران خانگی، سگ، گربه و پرندگان از جمله اولین قربانیان آنان هستند، به این ترتیب می خواهند خشم خود را بیرون بریزند و جبران کنند. به علت احساس ضعف درونی که دارند، تمایل زیادی به داشتن اسلحه اعم از سرد و گرم با خود دارند. داشتن اسلحه به آنان احساس قدرتی را می دهد که در حالت عادی فاقد آن هستند. برای اینکه به خود ثابت کنند که خیلی هم حقیر و ناتوان نیستند عربده می کشند، نفس کش می طلبند و تهدید می کنند، اما در برابر کسی که احساس می کنند از آنان قویتر است، به شدت مرعوب می شوند، خواه فرد ضداجتماعی دیگری مانند آنان باشد و یا مأمور قانون باشد. گاهی برای فرونشاندن کینه خود نسبت به زندگی و زیبایی به شکار جانوران می روند و خونریزی را دلیل شجاعت خود می دانند، در حالی که کشتن جانوران با اسلحه دوربین دار یا با تجهیزات و خودروی بیابانی و نورافکن و تور و غیره نشاندهنده حدّ اعلای ضعف و نکبت آنان است.

زمانی جدال با جانوران می توانست حکایت از شجاعت و قدرت کند که فرد با دست خالی به جنگ شیر و ببر و پلنگ می رفت، نه این که چون موجود ترسویی از دور جانور باشکوهی را که هیچ کاری به کار او نداشته است آماج قرار دهد و گاه با قساوت و سنگدلی بیشتر او را شکنجه و زجرکُش کند، زیرا وجود نامیمون این شکارچی فقط در این حالات است که از احساس ضعف و حقارت شدید اندکی رها می شود.

این افراد نیازمند ارزیابی های روانپزشکی و درمان عمیق هستند و در صورت عدم درمان باید در بیمارستان های با ضریب امنیتی بالا نگهداری شوند. آن کس که جانوران را به راحتی می کشد، انسان ها را نیز به راحتی از بین خواهد برد، اسلحه ها را باید از این افراد گرفت و برایشان شناسنامه بزهکاری تهیه کرد، تا جهان زندگی و زیبایی و لطافت بتواند دمی به آسودگی نفس بکشد.

به خاطر داشته باشیم عامل عمده ای که سبب نزول شدید محبوبیت «خوان کارلوس» پادشاه اسپانیا و منجر به کناره گیری او شد، رفتن او به آفریقا و شکار فیل و عکس گرفتن او با جسد این فیل بی آزار بود. مردم اسپانیا به حق گفتند این فرد که برای زندگی موجودات زنده ارزش قائل نیست و میلیون ها هزینه ای را که می توانست در راه گسترش دوستی و زندگی به کار رود صرف کشتن یک جانور زبان بسته کرده است، چگونه می تواند رئیس یک مملکت باشد؟

البته فساد مالی خانواده سلطنتی اسپانیا هم در این مورد نقش داشت، اما موضوع همین است که این موضوعات به ظاهر متفاوت همه در واقع به یک نکته اشاره دارد: شخصیت ضداجتماعی که فریب می دهد، می دزدد، دروغ می گوید و نسبت به انسان ها و جانوران بیرحم است. اسلحه ها را باید از این افراد گرفت و حقارت و ناتوانی آنان را به مردم و به خودشان نشان داد و زره خشونت و بیرحمی را که برای پوشاندن ضعف و ترس خود، تن کرده اند، از تنشان خارج کرد، و البته باید به مداوای آنان زیر نظر روانپزشکان پرداخت.

ناتانیاهو، اوبامای حامی تروریست ها، صدام، چنگیز، تیمورلنگ، سزار، اسکندر، غلامرضا خوشرو معروف به خفاش شب، محمد بیجه، شکنجه کننده و قاتل خرس و روباه و پلنگ حفاظت شده و اصغر قاتل، فقط در جزئیات با هم تفاوت دارند.

جدول ۲۲۳۲۹

طراح: غلامحسین باغبان

افقی:
۱ ـ شهر سفال ایران ـ کنایه از بی عرضه و تنبل
۲ ـ گلزن برزیلی آث میلان ـ رود جمهوری آذربایجان ـ خوراک چهارپایان
۳ ـ قلیل ـ روایت کننده، نقل کننده ـ نگاهداری شده
۴ ـ رئوس ـ یار «رامین» ـ بجز ـ مساوی
۵ ـ من و تو ـ تکه پارچه ـ اما
۶ ـ اصطلاحی در ورزش کشتی ـ خورشید عالمتاب ـ میوه مربایی
۷ ـ بازرس ـ هر چیز کوچک ـ در دو طرف ترازو
۸ ـ محل ورود ـ بازی قهوه خانه ای ـ فکر ـ نفرین
۹ ـ رشد کردن ـ واجب و ضروری ـ پاسخی محبت آمیز از طرف فرد مورد خطاب
۱۰ ـ نامی پسرانه ـ گماشتن ـ شیمیدان سوئدی کاشف عنصر اسکاندیم
۱۱ ـ مهر و موم ـ آب پر نمک ـ رود فارس
۱۲ ـ حرف پیروزی ـ جاده آهنی ـ از اعیاد اسلامی ـ ملودی
۱۳ ـ از ییلاقات تهران ـ جانشینان ـ بله روسی
۱۴ ـ عنوان محترمانه مردانه ـ اول هر چیز ـ عروس به خانه داماد می برد
۱۵ ـ از دوران های زمین شناسی ـ بیماری

عمودی:
۱ ـ تجملی ـ از فیلمسازان آمریکایی کارگردان، یاکوزا
۲ ـ نوعی سنگ شفاف نمای ساختمان ـ پیشگویی آینده! ـ فرو رفتگی در بدنه
۳ ـ منقار کوتاه ـ جد رسول اکرم (ص) ـ نام دیگر بلدرچین ـ بازگشت
۴ ـ ای جان ـ بلا ـ هوایی با احتمال بارندگی
۵ ـ واحد معیار ـ اولین فیلم ناطق سینمای ایران ـ واحدی در ارتش
۶ ـ زنگ بزرگ کلیسا ـ ورزش آبی ـ ازدحام
۷ ـ نوعی ترشی ـ دوباره ـ چالک وسط شکم
۸ ـ دفاع فوتبال ـ حیوان بدبو ـ مقابل تولید ـ طلا
۹ ـ روز ـ شقایق وحشی ـ ذهن و ضمیر انسان
۱۰ ـ همان دم ـ از آلات رصد ـ شهر چهارمحال بختیاری
۱۱ ـ فرومایه ـ دانه میوه به که مرهم سینه است ـ تصدیق عامی
۱۲ ـ برتر ـ گوارا ـ آب بسیار سرد
۱۳ ـ سخنرانی مذهبی ـ غربال ـ زن پادشاه ـ زور ناتمام
۱۴ ـ معبر رودخانه ـ بدون استراحت! ـ الک
۱۵ ـ در ساعات معینی از شبانه روز مسئولیت یک واحد انتظامی را برعهده دارد ـ ارابه

حل جدول ۲۲۳۲۸

پیشروی فرهنگ ایران در ژاپن

پروفسور ئه‌ایچی ایموتو
ترجمه قدرت‌الله ذاکری

بخش دوم

اشاره: آنچه در پی می‌آید، نمونه‌هایی از تأثیرات فرهنگی ایران است که از اواخر دورهٔ ساسانی و با عبور گروهی از پناهندگان ایرانی از چین، به ژاپن راه یافت، به روایت کتاب «آسوکا و پارس» (پیشروی فرهنگ ایران به شرق). متن حاضر تلخیصی بسیار فشرده از فصل نخست کتاب است.

زبان سُغدی

موسیقی ایرانی با گذر از جاده ابریشم، به ژاپن وارد شد. واتسوجی (۱۸۸۹ـ ۱۹۶۰) در کتاب «زیارت معبد قدیمی» می‌گوید: «کوئینزو و باتو با همراهی موسیقی هندی و استفاده از نقاب، نمایش گیگاکو[16] اجرا کردند.» کلمه باتو ریشه در زبان سنسکریت ندارد، بلکه ریشه‌اش در زبان ایرانی است. در موسیقی گاگاکو، «وه‌تن‌راکو» نوایی است بدون همراهی رقص. باتو (با تلفظ باتّائو) نشان‌دهندهٔ پارت است. وه‌تن (با تلفظ وتّن) قابل انطباق با «گردانیا»ست که حتی در زبان فارسی جَدید هم باقی مانده است: «گردان»، به معنی چرخنده و دوّار. موسیقی باتّائو نیز همراه با موسیقی هندی با گذشتن از مناطق غربی، به چین و ژاپن رسید و در دربار امپراتوری اجرا می‌شد.

یکی از زبانهای جاده ابریشم، زبان سُغدی بود (از گویشهای شمال شرقی ایران) با محوریت شهر سمرقند که بعدها در زبانهای فارسی و ترکی ناپدید شد. در داخل قلمرو دولت اشکانی، زبان فارسی در کنار زبان پارتی (پهلوی) صحبت استفاده می‌شد و نقش زیادی در مبادلات شرق و غرب داشت.

دیدگاهی وجود دارد مبنی بر اینکه ایرانیها، نظم‌دهندهٔ اقوامی بودند که در مبادلات شرق به غرب جاده ابریشم سهم داشتند. اسکیت‌ها که به زبان اسکیتی (از زبانهای ایرانی) صحبت می‌کردند، رهبر راههای استپی بودند. گویش جنوبی زبان اسکیتی، زبان سکایی است که در راههای واحه‌ای کاربرد داشت. سکاها در منابع چینی «ساکو» نوشته شده‌اند، و افرادی از اعقاب آنها در شهر خُتن (در منطقه خودمختار اویغور چین)، ترجمه منابع بودایی به زبان ختنی را در فاصله قرن هفتم تا دهم به یادگار گذاشته‌اند.

در همین دوره است که «هون»ها حرکت خود را از دشتهای مرتفع مغولستان به سمت غرب آغاز کردند و اسنادی مبنی بر تجاوز هونهای سفید به ایران شرقی باقی مانده است. از قرن ششم به بعد نیز «گوک‌ترک‌ها»[17] از ترکستان شرقی حرکت به شرق را آغاز کردند و به حوزه فرهنگی ایران کوچیدند؛ اما در صحنه مبادلات فرهنگی ظاهر نشدند.

فرهنگ ایرانی در کره

در شبه‌جزیره کره قبل از قرن ششم، فرهنگ «شیلا»[18] با فرهنگ «پائکچه» و فرهنگ «کُگُوریو» دارای تفاوتهایی بود. در کتاب «قلمرو فرهنگی رم ـ شیلا» تأکید شده است که شیلا در اوایل قرن ششم، پیش از اینکه فرهنگ چین را اخذ کند، فرهنگ روم را از راههای استپی وارد کرد. تاجهای طلایی و برنزی زیادی منقش به چند درخت مقدس کشف شده که نمونه آنها در کُگُوریو و پائکچه پیدا نشده است و در چین هم دیده نمی‌شود. تاجهای منقش به درخت مقدس ریشه در روم دارد و از شیلا به ژاپن آورده شدند. آبگینه رومی با گذشتن از راههای استپی اولیه، به شیلا آمد؛ اما آبگینه‌های ساسانی جای آبگینه‌های رومی را گرفت و اسباب و وسایل ایرانی با گذشتن از چین، به شیلا رسیدند.

یکی از مشخصه‌های فرهنگ شیلا، مجموعه «ریتون»های سفالی سخت آن است. این ریتونها ارتباطی با چین ندارد و چیزی است شبیه شاخ گاو یا حیوان تک‌شاخی مانند کرگدن. ریتونهای طلایی دوره هخامنشی بسیار معروف و شناخته شده‌اند.

زمان ورود فرهنگ روم به شیلا وقتی است که ساسانیان در اوج قدرت بودند و دولت روم با اجتناب از راههای واحه‌ای که در اختیار ایران قرار داشت، راههای استپی را که نیاز به مالیات نداشت، مورد استفاده قرار می‌داد. امپراتوری هخامنشی، اولین امپراتوری بزرگ تاریخ جهان است. در مقایسه با تمدن مصر و تمدن بین‌النهرین، تمدن پارس بیش از دوهزار سال دیرتر به وقوع پیوست؛ اما تمایل گسترش به خارج ـ که از نشانه‌های امپراتوری است ـ و داشتن نظم و انضباط، باعث پیشرفت انتقال فرهنگی در آن شد، عناصر فرهنگهای مختلف قبل از هخامنشیان، در فرهنگ ترکیبی امپراتوری پارس جذب و منتقل شد.



خورشید بالدار

در آسیای جنوب غربی باستان، نمادی مذهبی وجود داشت که قرص خورشید بالدار یا قرص بالدار نامیده می‌شد. این نماد به صورت حجاری، کنده‌کاری یا نقاشی بر ورودی قصرها، بالای چارچوبها، دیوار مقبره‌ها، تابوتها، ستونها، روی سر شاهان، کاشیهای تزئینی، مهرها و مسکوکات، به زمان کنونی منتقل شده است. داریوش (۵۲۲ ـ ۴۸۶ ق.م) حجاری‌هایی از پیروزیهای خود را بر صخره‌های بیستون باقی گذاشته است. در این تصویر، سران اقوام مختلف در حالی که لباس آن قوم را به تن دارند و همگی به ردیف به بند شده‌اند، نزد داریوش آورده شده‌اند. در بالای این کتیبه تصویر همین بالدار دیده می‌شود با حلقه‌ای که درونش خالی است.

بر دیوار کناری ورودی کاخ داریوش در تخت‌جمشید نیز حجاری او همراه با دو خدمتکار وجود دارد که یکی از آنها سایبانی را بر فراز سر او به دست دارد و دیگری چیزی را روی سر داریوش نگه داشته است. بر بالای سایبان، همانند حلقه بالدار بیستون، درون حلقه، بالاتنه انسانی قرار دارد. شخص در دست راستش حلقه‌ای کوچک و در دست چپش، گویی حجیم دارد. بر انتهای دو پای پرنده هم گوی حجیمی چسبیده است. این تندیس احساس شناور بودن در آسمان را القا می‌کند و با گذاشتن حلقه بر کمر او به تندیس مردی بالدار مبدل شده است. او برای مردم آن زمان او چه کسی بوده است؟

ای.اف.اسمیت که در دهه ۱۹۳۰ در تخت جمشید حفاری انجام داده، در کتاب «تخت جمشید» (شیکاگو، ۱۹۵۳) این شخص را اهوره‌مزدا قلمداد می‌نماید. جی.ام.ئونبارا که خود از پارسیان زردشتی بمبئی است، در کتاب «مجموعه مقالات یادبود مودی مطالعات هند ـ ایران» (بمبئی، ۱۹۳۰) او را روح نیاکان (= فَرَه‌وشی، در زبان اوستایی موجودی است که قبل از تولد شخص بوده و پس از مرگ او هم از بین نمی‌رود) می‌داند. یوُ زایدر نیز در منبع مذکور، او را خدای محافظ می‌داند.

عموماً گفته شده که نقش رشته مروارید در دورهٔ ساسانی به وجود آمده است. پارچهٔ زربفت دارای نقش شکار شیر، که در آن از نقش رشته مروارید استفاده شده است و در معبد هوریو[19] نگهداری می‌شود، چیزی متعلق به نیمهٔ دوم قرن هفتم است. این نقش نه تنها در لباسهای دورهٔ اشکانی دیده می‌شود، بلکه در تزئینات لباس طاق‌بستان هم زیاد به‌کار رفته است. در قرص بالدار بیستون همچنین در نشانِ اعطاشده به اردشیر در نقش رستم، حلقه‌ای که نشان شاهی است، دارایِ نقش رشته مروارید نیست اما در حلقه‌ای که در طاق بستان است، نقش رشته مروارید وجود دارد. در هنر دورهٔ ساسانی منسوجاتی دیده می‌شود که بر نقوش آنها، درون حلقهٔ رشته مروارید، پرندهٔ مقدس (سیمرغ) وجود دارد. بالها از درون به سمت بیرون کشیده شده‌اند که تداعی بالدار بودن است.

در کتاب «جهان ایرانیان» (اشتوتگارت، ۱۹۵۶) بیان می‌شود: در نگاره‌های موجود در گچبریهای تیسفون، نقش رشته مروارید متشکل از ۳۸ مروارید وجود دارد که در قسمت پایین حلقه، بالهای بزرگی از داخل به چپ و راست کشیده شده است و در قسمت بالای حلقه، آتشدان با آتش مقدس ترسیم شده است. این نقش تزئینی است که بر روی تاج شاهان سلسله ساسانی قرار می‌گرفت. در پارچه‌های دورهٔ ساسانی در داخل رشته مروارید، جاندار بالداری دوخته شده است که تداعی‌کنندهٔ روح نیایی است که در دورهٔ هخامنشی بالاتنه‌اش از حلقهٔ بالدار بیرون بود و پایین تنه‌اش پا نداشت. قرص بالدار دورهٔ هخامنشی به ژاپن منتقل شد و به «شیمه‌کازاری»[20] که در سال نو جلوی در خانه می‌آویزند، تبدیل شد.

ادامه دارد

پی‌نوشتها:

۱۶. Gigaku: نوعی نمایش با ماسک. این نمایش به همراه موسیقی اجرا می‌شود و گفتار در آن وجود ندارد.

17- Göktürk

۱۸ـ در قدیم شبه‌جزیرهٔ کره به سه کشور تقسیم می‌شد: شیلا، پائکچه، کگوریو.

۱۹ـ Hōryūji: یکی از معابد بسیار مشهور ژاپن در شهر نارا. در سال ۶۰۷م ساخته شده و درحال حاضر قدیمی‌ترین بنای چوبی جهان است.

20- Shimekazari

تأمین اجتماعی در ایران باستان

دکتر ایرج وامقی

بخش اول

در سال ۱۳۱۲ هنگام خاکبرداری از تخت جمشید، در گوشه شمال غربی صفّه، اتاقی پیدا شد که در آن تیغه شده بود، گویا در همان روزگاران. در این اتاق تعداد فراوانی الواح گلی کشف شد که بر روی آنها و در تمام اطراف هر یک، نوشته‌هایی به خط میخی دیده می‌شد و پس از مطالعات اولیه معلوم شد خط و زبان آنها ایلامی است. در آن زمان تنها مرکز ایلام شناسی جهان، دانشگاه شیکاگو بود. متخصصان برجسته که یکی پروفسور برستد (Breasted) بود که متأسفانه در همان اوان در گذشته بود و دیگری پروفسور کامرون.

لازم به ذکر است که اساساً حفریات تخت جمشید، طبق قراردادی به مؤسسه شرقی همین دانشگاه واگذار شده بود. چندی بعد در محلی که امروز به طور قطع محل خزانه و حسابداری تخت جمشید تشخیص داده شده است، تعداد ۷۵ لوح دیگر به دست آمد. دو سال بعد، یعنی در سال ۱۳۱۴ با توافقی که با دولت ایران به عمل آمد، این الواح را در صندوقهایی با کشتی به آمریکا فرستادند و در آنجا مورد مطالعه و بررسی دانشمندان قرار گرفت و اکنون که این سطور نوشته می‌شود، در زمینه ترجمه این الواح دو کتاب موجود است که نخستین آنها ثمره زحمات و کوششهای پروفسور کامرون بر روی الواح خزانه تخت جمشید و دیگری حاصل مطالعات و بررسی‌های عمیق و همه‌جانبه پروفسورهالک است بر روی الواح باروی تخت جمشید.

در کتاب دکتر کامرون «الواح خزانه تخت جمشید»، جمعاً ۸۵ لوح، ترجمه و به‌چاپ رسیده است، به همراه مقدمه‌ای در ۸۲ صفحه، که طی آن در ده بخش به تمام مسائل و جنبه‌های مربوط به الواح پرداخته و در پایان نشانه‌های الفبای ایلامی نیز آورده است.

کارگران حقوق‌بگیر

اینک به گزارش وضع کارگران حقوق‌بگیر در این ۸۵ لوح می‌پردازیم. نخست باید گفت بیشتر کارگران، ایرانی و ظاهراً اهل محل هستند؛ کارگرانی که از سایر نقاط امپراتوری هخامنشی آمده‌اند، به طور واضح معرفی شده‌اند؛ مثلاً در نخستین لوح این مجموعه یک کارگر مصری که درودگر یا نجار بوده و نیز سرپرستی صد نفر کارگر را به‌عهده داشته است، دستمزد پنج ماه خود را یک جا دریافت داشته، حقوق ماهیانه او ۶/۵ شِکِل (Shekel) بوده است.

نکته جالب که در تمامی این الواح به چشم می‌خورد، این است که کارگر می‌توانسته نصف حقوق دریافتی خود را به صورت جنس دریافت کند و نیز بهای جنسی که دریافت می‌کرده، به صراحت در هر متن ذکر می‌شده و می‌توان ادعا کرد که نخستین تأمینی که برای کارگر در نظر گرفته شده، همین است که هیچ کس نگرانی از این بابت نداشته که جنسی را گرانتر بخرد و درنتیجه قدرت خریدش به نسبت به دستمزدی که دریافت می‌کرده، همیشه ثابت می‌مانده است.

نکته دیگر حائز اهمیت این است که احتمال دارد مبلغ نقدی دریافتی، نصف دستمزد واقعی کارگر بوده ونیم دیگر را جنس می‌گرفته است.

نکته سوم اینکه در این متنها به ندرت به حقوق یک ماهه برمی‌خوریم؛ یعنی حقوقها ماه به ماه پرداخت نمی‌شده، ما به حقوقهای دوماهه، سه ماهه، چهارماهه و حتی دوازده ماهه برمی‌خوریم. برای نمونه در لوح شماره ۲۳ دو نفر کارگر، که کارشان ساختن درهای آهنی بوده، مزد دوازده ماه کار خود را از فروردین تا اسفند یا بنا بر

> ***در الواح باروی تخت جمشید، دستمزد زنان و مردان برابر است و حتی گاه بیشتر و در برخی از کارگاهها، زنان سمت سرپرستی و ریاست بر مردان را هم برعهده دارند. کارگران ایرانی و خارجی در مشاغل یکسان، حقوق مساوی دریافت می‌کردند و هیچ تفاوتی میانشان نبود**

تقویم هخامنشی، از «ادوکانی» تا «ویخته» یکجا دریافت کرده‌اند. اگر درنظر بگیریم که عده زیادی از کارگران قطعاً و نه احتمالاً زن و بچه هم داشته‌اند، نمی‌توان پذیرفت که آنها دوازده ماه گرسنگی را تحمل می‌کرده‌اند تا پدر خانواده در پایان سال حقوق خود را دریافت دارد. می‌توان در اینجا چند فرض را مطرح کرد:

نخست: کارگران که بیشتر محلی هستند، از روستاهای نزدیک و دور حتی از شیراز به تخت جمشید برای کار می‌آمدند. زنان در خانه خود و با فرزندان زندگی می‌کردند و احتمالاً قطعه زمینی داشتند و چارپایانی که خوراکشان را تأمین می‌کرد. شاید زنان و دختران، به کارهای دستی نیز می‌پرداختند و از فروش آنها درآمدی داشتند که کمک خرج زندگی آنها می‌شد. هنوز چه در ایران و چه در بسیاری از نقاط جهان، می‌توان پدرانی را یافت که در نقطه‌ای دور از زادگاه خود به کار مشغولند و هرچندماه یک بار به خانواده خود سرمی‌زنند و دستمزد مدت کار خود را برای خانواده خود می‌برند.

مرخصی بدون حقوق

پیداست که می‌توان بلافاصله این احتمال را هم مطرح کرد که کسانی که دستمزد سه یا چهار ماه کار خود را دریافت می‌دارند، ترک کارشان ممکن است برای سرکشی به خانواده باشد و این را باید یک نوع مرخصی بدون حقوق تلقی کرد که پس از گذراندن روزها یا هفته‌هایی، بار دیگر به سر کار خود بازمی‌گردند. معلوم است کسانی که مزد یک ساله را یکجا دریافت کرده‌اند، متأهل نبوده‌اند.

دوم: باتوجه به اینکه کارگران برای تأمین معاش و خورد وخوراک روزانه خود نیاز به پول داشته‌اند، معقول نیست تصور کنیم در تمام مدت سه یا چهارماه یا بیشتر یا کمتر که دستمزدی نگرفته‌اند، احتیاجی به خوراک و مسکن و حتی لباس نداشته‌اند. بنابراین می‌توان به طور قطع اظهارنظر کرد که این مسائل کلاً به عهده کارفرما بوده است.

می‌توان بر مطالب فوق بیماری را نیز اضافه نمود و نیز صدمات احتمالی ناشی از کارهای سخت و سنگینی که باتوجه به ساختمان عظیم تخت جمشید، می‌توان انتظار داشت. من تصور می‌کنم که ما با یک نوع هر نوعی که بشود پذیرفت، کم یا زیاد پانسیون و بیمه سر وکار داریم بدین معنی که در طول کار، لباس و مسکن و خورد و خوراک کارگران را «صاحب کار» یا «کارفرما» عهده‌دار بوده و در مواقع بیماری و تصادفات و صدمات نیز در همان جا و به صورت رایگان تحت درمان قرار می‌گرفته است.

باتوجه به سازمان اداری بی‌نظیر هخامنشیان چه پیش از آنها و چه پس از آنها وحتی در بسیاری از نقاط جهان امروز به هیچ وجه چنین امری بعید نمی‌نماید.



کارگران غیرمحلی

نکته‌ای که در اینجا لازم به یادآوری است، حضور کارگران غیرمحلی و حتی غیرایرانی در اینجاست؛ کارگرانی که از سایر متصرفات ایران هخامنشی آمده‌اند و در زمان ترک کار، مزد خود را دریافت کرده‌اند. این کارگران، از نظر دستمزد به هیچ وجه با دیگر کارگران تفاوتی ندارند و در این الواح، از این ایالتها کارگرانی معرفی شده‌اند: مصر، سوریه، کاریه، یونان.

چنان که پیش از این گفتیم، در نخستین لوح این مجموعه، یک نجار یا درودگر مصری را داریم که درعین حال، سرپرستی صد کارگر قطعاً نجار را نیز عهده‌دار بوده. این استادکار پس از پنج ماه، کار خود را ترک کرده و ناچار به وطن خود بازگشته. بنابراین دستمزد این مدت را یکجا دریافت نموده است.

در اینجا بد نیست برای نشان دادن نظم بی‌مانند سازمان اداری هخامنشی، عین حواله پرداخت حقوق این مصری که چند سطر بیشتر نیست، آورده شود. «بردکاما (مسئول مستقیم کارگر) به شاکا (که او هم مسئول پرداخت دستمزدها و به عبارت دیگر، حسابدار بوده) گزارش می‌دهد:

سه کُرشه و دو شکل و نیم نقره به هر دکاما نام او، یک درودگر مصری [و نیز] سرپرست صد [نفر] کارگر مزدور پارسه [نام اصلی تخت جمشید] که وهوکا مسئول [آنها] است، بپردازید. [معادل پولی] یک گوسفند سه شکل، یک کوزه [شراب] یک [شکل]، برای ماههای آبان، آذر، دی، بهمن و اسفند، روی هم پنج ماه سال ۳۲ [داریوش]. یک مرد در ماه شش و نیم (۶/۵) شکل دریافت می‌کند. [لوح] را هیپی روکا نوشت و از مردوکا رسید گرفت.

بدین طریق به نظر می‌رسد کارگران در تمام مدت کار، مخارجی نداشته‌اند و کارفرما متکلف هزینه زندگی آنها بوده است.

یک لوح استثنایی

در اینجا لازم است به یک لوح استثنایی نیز اشاره کنیم. در لوح شماره ۲۱ کتاب کامرون، دستور پرداخت دستمزد کسانی که به عنوان تنظیم‌کننده حسابها در خزانه تخت جمشید مشغول بوده‌اند، بابت چهارماه (یعنی ماههای ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲ آذر تا پایان اسفند) صادر شده است. نکته جالب در این لوح استثنایی این است که تاریخ این دستور ماه دهم (دی ماه) است؛ یعنی این کارگران در ماه دوم، دستمزد خود را تا پایان ماه چهارم دریافت کرده‌اند.

می‌توان چنین استنتاج کرد که این کارگران که ده نفرند، به هر دلیلی که تصور کنیم، نیازمند پول بوده‌اند و خزانه‌داری تخت‌جمشید پیشاپیش حقوق ماههای آینده آنها را به صورت مساعده یا پیش‌پرداخت و برای رفع نیازشان به آنها پرداخت کرده است. مساعده دادن به کارگر را می‌توان یکی از مهمترین مظاهر تأمین اجتماعی در بیست‌وپنج قرن پیش در جهان تلقی کرد. می‌توان ادعا کرد که همین یک لوح، نشان‌دهنده عمق توجه دستگاه دولت به زندگی مردم ـ حتی یک کارگر روزمزد ـ است که نه تنها بی‌سابقه بلکه حتی تا قرنها پس از آن، نیز بدون لاحقه باقی مانده است.

نکات دیگر

در میان این الواح ۸۵ گانه نکات فراوانی می‌توان یافت که نمی‌توان به همه آنها پرداخت مگر فهرست‌وار، و من سعی می‌کنم نکات آن را در کمال اختصار نقل کنم:

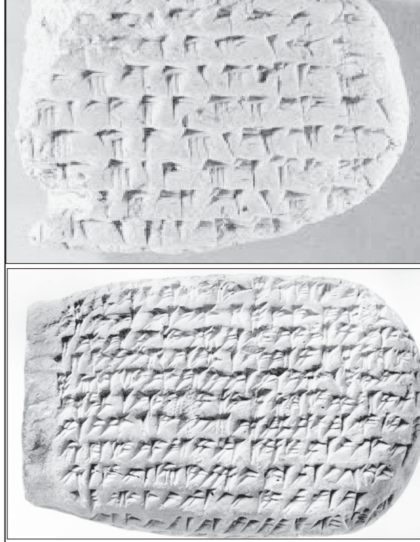
کارگران تنها مردان نیستند، بلکه در میان آنها زن، پسر و دختر نیز کم نیست. چند نکته را باید متذکر شد:

به نظر می‌رسد سن قانونی در ایران باستان پانزده سالگی بوده است. چنان که در دین زرتشت نیز پسران و دختران تا این سن هنوز «اهل دین» شناخته نمی‌شوند و تنها پس از انجام مراسمی در هنگام رسیدن به سن بلوغ دینی، یعنی پانزده ساله شدن، به جرگه اهل دین درمی‌آیند. بنابراین و باتوجه به کارهایی که دختران و پسران در آن شرکت دارند، می‌توان سن آنها را بین ۱۵ و ۱۸ سال تعیین نمود؛ مثلاً برای نمونه در این الواح دختران در این مشاغل شرکت دارند: طلاکاری (۳۷)، تهیه ماءالشعیر (۴۶)، تهیه شراب (۳۶)، ساختن زره (۵۲)، کار روی مس (۵۴)، نگهداری گوسفندان (۶۱)، صنعتگری (۶۹ و ۷۰).

هیچ یک از این کارها را نمی‌توان به «دختربچه»ها محول کرد. البته در تمام این گونه مشاغل، دستمزد پسران بیش از دختران است و نیز چنین است دستمزد مردان در مقایسه با زنان.

در لوح ۴۸ شش پسر در خدمت یک بانوی احتمالاً متشخص و درباری، به کار حسابداری مشغول بوده‌اند و دستمزد ماهیانه نسبتاً خوبی دریافت می‌کرده‌اند. به طور قطع باید گفت این پسران، باسواد بوده‌اند. البته در این الواح به حسابداران متعددی برمی‌خوریم؛ ولی این یکی نشان می‌دهد که به عکس تصور بسیاری، سواد به هیچ وجه در انحصار طبقه یا گروه خاصی نبوده.









نکته‌ای که حتی از این کار جالب‌تر است، برابری دستمزد همین نوجوانان حسابدار و باسواد با یک خرکچی نوجوان است (لوح ۴۷). در این لوح یازده پسر یا نوجوان حواله دستمزد خود را گرفته‌اند. دستمزد اینان و دستمزد حسابداران نوجوان برابر و ماهیانه ۳/۵ شکل نقره است.

تقریباً در همه کاری، زنان کارگر نیز حضور دارند و در الواح از آنها سخن رفته است؛ ولی چنان که گفته شد، دستمزد آنها معمولاً از دستمزد مردان کمتر است و در همه جا از پسران بیشتر.

پس از این خواهیم دید که در «الواح باروی تخت جمشید» دستمزد زنان و مردان برابر است و حتی گاه بیشتر و در برخی از کارگاهها زنان سمت سرپرستی و ریاست بر مردان را هم برعهده دارند. زنان را در این الواح در مشاغل طلاکار، کار در خزانه، متصدی مالیات، صنعتگر مس کار، چوپان، زره‌ساز، شرابگیر به کار مشغولند.

در لوح دیگری (۶۹) تعداد ۹۲۴ کارگر، مزد ده روز کار خود را گرفته اند. این کارگران، صنعتگر یا پیشه ور بودند. متن لوح نشان می‌دهد که این عده برای انجام یک کار ضروری، از جایی دیگر برای مدت محدودی (ده روز) فرستاده شده‌اند. در لوح آمده که اینها را «پاتی‌ناشا» فرستاده است. دستمزد این مدت کار این گروه به نسبت به سایر دستمزدها بالاست.

فرض بر این است که این کارگران و صنعتگران را از مکانی که احتمالاً به تخت جمشید نزدیک بوده، برای انجام یک کار فوری و ضروری و بسیار سنگین به تخت جمشید آورده و پس از انجام کار، به سر کار اصلی خود برگردانده‌اند. تعداد فراوان اینها باید به چه منظوری بوده باشد؟ حتی می‌توان گفت دستمزد بالای این ده روز حالت پاداش دارد، نه حقوق.

> *** همه کارگرانی که دارای حداقل حقوق بودند، برای جبران کسری زندگی‌شان به مناسبتهای مختلف و به عنوانهای گوناگون، اضافه دریافتهایی داشتند و به طور منظم و احتمالاً هر دو ماه یک بار به آنها پاداشهایی هم تعلق می‌گرفت**

پاداش

اکنون که صحبت از پاداش شد، لازم است از پولی که به ۱۱۳ نفر چوپان داده شده است یاد کنیم. در صدر لوح شماره ۵ آمده است «به فرمان داریوش» و به هر یک از این چوپانان مبلغ هشت کرشه (برابر با هشتاد شکل نقره) پرداخت شده است.

هیچ توضیح دیگری در آنجا نیامده، این لوح از این جهت بی‌سابقه است که نه دستمزد و حقوق است و نه بین شبانان تفاوتی از نظر دریافت پول قائل شده‌اند. با این پول هر شبان می‌توانست برای خود ۲۶ گوسفند بخرد و دو شکل هم زیاد بیاورد. تقریباً می‌توان یقین کرد که این پرداخت یک نوع پاداش یا به مناسبت خاصی بوده و چون فرمان آن از سوی شخص داریوش صادر شده، نشان دهنده عمق توجه داریوش، حتی به زندگی شبانان بوده است.

تاریخ لوح معلوم نیست، کامرون احتمال می‌دهد که پس از سال ۳۰ حکومت داریوش نوشته شده است. البته در یک لوح دیگر نیز از پرداختی نظیر این پرداخت و به کلی غیرقابل توجیه داریم. در لوح شماره ۴ به سیزده نفر، که نام یک یک آنها آمده پولهایی پرداخت شده: به چهار نفر، هر یک ۶۰۰ شکل، به سه نفر هر یک ۵۰۰ و به دو نفر هر یک ۳۰۰ و به چهار نفر هر یک ۲۰۰ شکل داده شده است.

ادامه دارد

یار

بهاءالدین ولد: هرجا یاری است، آزاری است. هر جا بیگانه‌ای است، یگانه‌ای است. بیگانه درآمد، لبم در خنده شد، آشنایی درآمد، آن خنده برفت.

معارف (سلطان العلما)

عزت ایرانم آرزوست

بیت‌الله جعفری ـ ارومیه

ایرانی‌ام، که عزت ایرانم آرزوست
نامش به صدر لوحه ایمانم آرزوست
گویم به آذری: جانیم ایران فداسی‌دور
خواهد هر آنچه مام وطن، آنم آرزوست
شیراز و جام حافظ و سعدی، سران عشق
سیری به بوستان و گلستانم آرزوست
دیرینه پایتخت و مهین شهر باستان
آن هگمتانه، شهر دلیرانم آرزوست
اخلاق نیک و خوی پسندیده دیده‌ام
زآن رو همیشه منظر تهرانم آرزوست
قامت قوی ز غیرت مازندرانی‌ام
خرم دلی چو خطه گیلانم آرزوست
مردآفرین دیار شهیدان راه عشق
سنگرنشین جبهه، سپاهانم آرزوست
تا از صفای دل بشوم مست فیض آن
فیض و حکیم و مشفق کاشانم آرزوست
مردانگی ز همت کرمانشهان طلب
آزادگی ز صحبت مردانم آرزوست
درس کرم ز شهر کریمان گرفته‌ام
یعنی دوباره خطه کرمانم آرزوست
یزد و اراک و پهنه ایلام و اردبیل
بوشهر آفتابی و سمنانم آرزوست
آری، از آن ماست خلیج همیشه فارس
زآن رو همیشه گوهر و مرجانم آرزوست
گیلان شیرپرور و زنجان پایدار
کردان گرد و شیر لرستانم آرزوست
با آن صداقتی که بود در بلوچ پاک
خیل تهمتنان ز سجستانم آرزوست
هفده ولایت از وطن من جدا شده‌ست
یاران! دوباره گنجه و شروانم آرزوست
گوید هماره جعفری ارموی به شوق:
ایرانی‌ام که عزت ایرانم آرزوست

ایران‌گردی

مروارید شهرها

با اطمینان می‌توان گفت که طبس، با وجود تنهایی فراموش شده و ترک شده‌اش، مروارید شهرهای ایران است.

طبس در نظر مسافر صحرا که از راهی دراز و غریب به آنجا می‌آید، واحه‌ای است جذاب و بهشتی. چه بسیار زائران که زیر نخلهای طبس خوابیده‌اند و خوابهای شادی دیده‌اند و چه بسا رهگذرانی که گلویشان از آب شور چاهها درهم کشیده شده است و بعد با آب صاف چشمه‌های کوههای طبس جلا داده شده است، و چه بسا مردمی که گرسنگی‌شان را با خرماهای شیرین و پرآب طبس رفع کرده‌اند!

از بالای مناره، مسافر خسته می‌تواند نگاه دیگری به راه پرپیچ و خم کویر که از آن گذشته است و به صحنه‌ای که قدمهایش زیر خورشید سوزان و خشکی دائم التزاید پشت سر گذاشته است، چشم بیندازد.

وقتی که من در زیر نخلهای طبس اتراق می‌کردم، یک زندگی دوماهه کویری را پشت سر داشتم. چقدر با میل می‌توانستم دو ماه دیگر در سایه این واحه بمانم!

سون هدین، جهانگرد سوئدی

زمینه‌های شکل گیری گفتمان مشروطه

دکتر علی‌اکبر امینی

بخش سوم و پایانی

۵ ـ ورود امواج مدرنیته

گفتمان ادبی مشروطه تا حد زیادی تحت تأثیر جریان مدرنیته است و در این قالب قابل تبیین و شناسایی است. این واژه با همه ابهام و عدم صراحت و دقتش، جای خود را در فرهنگ ایران باز کرده است. «مدرنیته را می‌توان نگاهی جدید به حساب آورد که از درون رنسانس، اومانیسم، راسیونالیسم، پروتستانیسم، انقلاب فرانسه و روشنگری سده هجدهم برخاست و عناصری از همه این تحولات را فراهم آورد.»[1] دکتر بشیریه در مدرنیته یک چهره دوگانه می‌بیند. یکی نیمرخ پیش از انقلاب فرانسه که خوش‌بینانه است و دیگر نیم‌رخ پس از آن انقلاب که وضعی متفاوت دارد.[2] به طور کلی می‌توان مدرنیته را «مجموعه فرهنگ و تمدن اروپایی پس از رنسانس دانست.»[3]

«مدرنیته نه مفهومی جامعه‌شناسانه است و نه مفهومی سیاسی و نه مفهومی دقیقاً تاریخی؛ مدرنیته مشخصه تمدن است. مشخصه‌ای که به مقابله با همه فرهنگهای سنتی ماقبل خود برمی‌خیزد. مدرنیته در تقابل با تنوع جغرافیایی و نمادین فرهنگ سنتی، خود را در سراسر جهان به عنوان وحدتی همگن تحمیل می‌کند.»[4]

در این تعریف نکته محوری همان سنت‌شکنی است و اگر خواسته باشیم دقیق‌تر بگوییم، در هم‌شکستن «حصار عادت» است؛ یعنی بینش‌های تنگ محصور در مکان و زمان را رها می‌سازد تا انسانی را که بیش از پیش پای خود را نمی‌بیند، به افقهای دور آشنا سازد. روستازدگی اندیشه را بردارد و جهانی کند.

«مدرنیت همانا جسارت شگرف انسان است. برای هر چه دورتر رفتن، هرچه بیشتر دیدن، هرچه بیشتر شناختن، هرچه بیشتر چیره شدن و در چنگ گرفتن. او همان‌گونه که طبیعت را ابزار گونه در چنگ می‌گیرد و باز می‌سازد، در قلمرو زبان نیز هرچه دورتر می‌رود تا هرچه بیشتر بداند و هرچه بیشتر بر آن چیره شود. تا آن را هرچه کاراتر به کارگیرد... این انسانی است پیشرو، زیرا به پیشرفت ایمان دارد. جهان او جهان ساکن «بودن» نیست، بلکه جهان بی‌مهار «شدن» است...»[5] یعنی باز هم فراتر رفتن تا آنجا که به گفته مرزبان‌نامه: «همچون قمر عرصه مشارق و مغارب بپیماید و چون خورشید زین بر مناکب کواکب نهد.»

چند عامل دیگر نیز هست که سبب تمایز جامعه مدرن از سنّتی می‌شود: «۱ـ شتاب دگرگونی، ۲ـ دامنه دگرگونی، ۳ـ وجود نهادهای مدرن مثل دولت ملی، کالایی شدن کامل محصولات کار و نیروی کار و وجود شهرهای مدرن.»[6]

این عوامل بر روی‌هم سبب پیدایی زمینه‌ای می‌شوند که آنتونی گیدنز آن را «جنبه پر امکانات» مدرنیت می‌داند و خود سبب «از جا کندگی» می‌شود. از جا کندگی یعنی کنده شدن روابط اجتماعی از محیط‌های محلی و پیوند خوردن آن با پهنه نامحدود زمانی و مکانی، یعنی «جهانی شدن». به گفتهٔ او دو عامل سبب «از جا کندگی» می‌شود، یکی ایجاد و آفرینش نشانه‌های نمادین است که در آن میان مهمترین نماد پول است و دیگری تخصّص: «یکی از شاخص‌ترین صورتهای از جاکندگی در دورهٔ مدرن گسترش بازارهای سرمایه‌داری (از جمله بازارهای پولی) است که از همان آغاز پهنه‌ای بین‌المللی داشته‌اند. پول کامل برای معاملات فاصله‌دار نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است.»[7]

والرشتاین معتقد است پیدایش سرمایه‌داری یک نوع سازمان کاملاً متفاوت را به ارمغان می‌آورد که برای نخستین بار حوزه‌ای به راستی جهانی دارد و بیشتر بر قدرت اقتصادی متکی است تا قدرت سیاسی. به نظر او: «سرمایه‌داری از همان آغاز یک پدیده اقتصاد جهانی بود و نه دولت ملی... سرمایه هرگز نگذاشت که آرزوهایش را مرزهای ملی تعیین کند.»[8]

شکی نیست که این جهانی شدن اقتصاد و سرمایه بر گفتمان بشری تأثیر چشمگیری داشته است. کسانی مثل لوکاچ و گلدمن و اسکارپیت کوشیده‌اند تا در پرتو تحولات اقتصادی، آثار ادبی را تجزیه و تحلیل کنند. تأثیر اقتصاد بر جامعه و بر گفتمان ادبی تحت عنوان پدیده «چیزوارگی»[9] (Reification) مطرح می‌شود.[10]

بدون اینکه به دام یکسونگری اقتصادی بیفتیم، باید بپذیریم که تحولات اقتصاد جهانی بر گفتمان ادبیات سیاسی مشروطه و پس از آن تأثیر زیادی بر جای گذاشت. حمایت گسترده تجار ایرانی از انقلاب مشروطه نماد و نشان همان آثار است.[11]

گذشته از آن در این دوره، واژگانی وارد گفتمان فارسی می‌شود که در دوره‌های گذشته یا به هیچ عنوان به کار نمی‌رفت و یا کاربرد اندکی داشت. مسائلی چون مساوات، کارگر و کارفرما و دهقان و کلاه‌نمدی و مانند آن. این گفتمان تا حد زیادی از جهانی شدن اقتصاد ناشی می‌شد.

یکی دیگر از عوامل جهانی شدن، توسعه صنعتی است که خود به دومین عامل «از جاکندن» یعنی «تخصص» کمک می‌کند. رشد صنعتی سبب می‌شود که انسان با تخصص‌های مختلف سر و کار داشته باشد. از اتومبیل‌رانی گرفته تا هواپیما و برج‌نشینی‌های مدرن، همگی تجلی‌گاه بارز تخصص‌اند. به گفته گیدنز، تخصص داشتن یا مجبور بودن به اینکه انسان فنّی‌تر از پیش زندگی کند، یکی دیگر از مظاهر زندگی نوین است.

یکی دیگر از معیارهای مدرنیسم، تضاد با سنت است. گیدنز این مسئله را در قالب بازاندیشی توضیح می‌دهد: «در تمدنهای پیش از مدرن، بازاندیشی تا اندازهٔ زیادی محدود به بازتفسیر و توضیح سنت می‌شد. چندان که در ترازوی زمان، کفه گذشته، بسیار سنگین‌تر از کفهٔ آینده بود. وانگهی از آنجا که نوشتن در انحصار اقلیتی قرار داشت، روال عادی بخشیدن به زندگی روزانه همچنان به سنت به معنای کهن آن وابسته بود. با پیدایش مدرنیت بازاندیشی خصلت دیگری به خود می‌گیرد. در این دوره بازاندیشی وارد مبنای بازتولید نظام می‌شود، به گونه‌ای که اندیشه و کنش پیوسته در یکدیگر انعکاس می‌یابند. عادی‌سازی زندگی اجتماعی هیچ‌گونه ارتباط ذاتی با گذشته ندارد.»[12]

در حقیقت این بازاندیشی در سایه خردباوری و تعقل امکان‌پذیر گردید. این است که خردگرایی هم یکی دیگر از معیارهای مدرنیته قلمداد می‌شود: «تجدد [مدرنیته] نوعی جامعه است که تعریف آن در آغاز، اهمیت دادن به غیرمذهبی کردن زندگی اجتماعی است.»[13]

«با تکوین مدرنیت در اروپا یعنی رشد عقلانی ناب و دست یازیدن آن به علم به عنوان تنها راه شناخت... غرب به صاف کردن حسابهای خود با گذشته پرداخت و در سده هجدهم دوران روشنگری، قرون وسطی و روح دینی آن را زیر تازیانه سنجش‌گری گرفت و با درهم شکستن بازمانده‌های آن در عالم اندیشه و در نهادهای اجتماعی و سیاسی راه را برای ظهور جامعه مدرن هموار کرد.»[14]

یکی از مظاهر رشد صنعتی، وجود تکنولوژی ارتباطات است که به گسترش دانش بسیار مدد رسانده است. اگر یک چند ما و پدران و مادرانمان از این گفته خالصانه و صمیمانه و در عین حال پرطنین و باشکوه فردوسی که: «توانا بود هر که دانا بود»، دامن‌کشان می‌گذشتیم و عظمت آن را به درستی درک نمی‌کردیم، امروزه بسیاری از متفکران هستند که از همبستگی دانش ـ قدرت سخن می‌گویند: امپراتوری‌های آینده امپراتوری مغزها خواهند بود»؛[15] مطلبی که چند سده پیش از جانب فرانسیس بیکن به تأکید تأیید شده بود.[16]

گیدنز بر آن بود که تکنولوژی ارتباطات هم به جهانی شدن می‌انجامد: «تکنولوژی‌های ماشینی ارتباطات از زمان پیدایش ماشین چاپ در اروپا بر همه جنبه‌های جهانی شدن تأثیر نمایانی گذاشته‌اند. این تکنولوژی‌ها یکی از عناصر ضروری بازاندیشی مدرنیت و گسست‌هایی هستند که پدیده مدرن را از پدیده سنتی جدا ساخته‌اند.»

در سایه همین تکنولوژی بود که اندیشه‌های نوین از آن سوی مرزها توانست به درون رخنه نماید. روزنامه‌هایی در داخل و خارج منتشر شد. ترجمه و نشر آثار ادبی امکان‌پذیر گردید. این عوامل دست به دست هم داد و نخستین خیزش سیاسی ملت ایران برپا گردید.

پی‌نوشتها:

۱ـ محمدتقی قزلسفلی، «پست مدرنیسم و فروپاشی ذهنیت توسعه»، اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی، شماره ۱۲۲ـ۱۲۱، مهر و آبان ۷۶، ص ۵۱.

۲ـ حسین بشیریه، درآمدی بر جامعه‌شناسی تجدّد، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه، ۱۳۷۹، ص ۲۱.

۳ـ بابک احمدی، مدرنیته و اندیشه‌های انتقادی، ص ۲.

۴ـ فوکو، لیوتار و دیگران، سرگشتگی نشانه‌ها، ترجمه بابک احمدی و دیگران، مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۲۰.

۵ـ داریوش آشوری، بازاندیشی زبان فارسی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۱۷۲.

۶ـ آنتونی گیدنز، پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۹.

۷ـ همان کتاب، ص ۳۲.

۸ـ همان کتاب، ص ۸۲.

۹ـ آنتونی گیدنز، همان کتاب، ص ۴۶.

۱۰ـ گاد.جی.گیلبار، «تجار ایران و انقلاب مشروطیت» زمینه ایران‌شناسی، به کوشش چنگیز پهلوان ـ وحید نوشیروانی، فراز، چاپ اول، ۱۳۶۴، ص ۲۲۲.

۱۱ـ لوسین گلدمن، نقد تکوینی، ص ۸۱ به بعد.

۱۲ـ واژهٔ تازه‌ای که از تسلط اشیا بر زندگی آدمی دلالت می‌کند و ناشی از عصر تولید و مصرف است. (نقد تکوینی، ص ۱۱۲)

۱۳ـ رامین جهانبگلو، «گفتگو با آلن تورن»، فصلنامه گفتگو، شماره ۳، فروردین ۷۳، ص ۱۵۷.

۱۴ـ داریوش آشوری، ما و مدرنیت، ص ۱۷۲.

۱۵ـ آلوین تافلر، جابه‌جایی در قدرت، ترجمه شهیندخت خوارزمی، ناشر مترجم، چاپ اول، ۱۳۷۰.

۱۶ـ ویل دورانت، تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دهم، ۱۳۷۱.

*گفتمان ادبیات سیاسی ایران در آستانه دو انقلاب




اقتصاد در دولت یازدهم

از زمان آغاز به کار دولت یازدهم که تقریبا یک سال می‌گذرد،تغییر وتحولات اساسی در سطوح مختلف به وقوع پیوسته که می‌توان به کاهش میزان تورم و نرخ‌بهره بانک‌ها اشاره کرد.

دولت در این مدت یکساله توانست با حذف برخی مقررات دست وپاگیر، هدایت قانون هدفمندسازی یارانه‌ها به سمت و سوی تولید، سلامت و محیط زیست،جذب سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی و بهادادن به دیپلماسی اقتصادی در "توافقات ژنو" و "داووس" گام‌های بلندی در راستای رشد و بهبود اقتصاد کشور بردارد.

با این وجود باید اشاره داشت دولت یازدهم با شعار تدبیر و امید مرداد سال گذشته در شرایطی سکان هدایت کشور را به عهده گرفت که از سویی اقتصاد ایران با تورم ۴۰ درصدی و رشد منفی اقتصادی روبرو بود و از سوی دیگر، پروژه مسکن مهر چشم امید بسیاری را به خود دوخته بود و جمعیت زیادی منتظر فاز دوم هدفمندی یارانه‌هابودند.

این در حالی است که دولت یازدهم اهداف خودرا برای اجرای فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها،توسعه بخش تولید و سلامت بیان کرده است.از این رو فاز دوم در ۲۰ فروردین ۱۳۹۳ با ثبت نام مجدد ازمتقاضیان دریافت یارانه نقدی آغاز شد . البته رسانه‌ها و فعالان اجتماعی حامی دولت در آغازثبت نام، مردم را به انصراف از یارانه ها تشویق می‌کردند.

هدفمند کردن یارانه‌ها یکی از زیرشاخه های برنامه تعدیل ساختاری است که از زمان ریاست جمهوری آقای هاشمی هربار قسمتی از آن به اجرا در می‌آمد که شامل تلاش برای کاهش نرخ تورم،افزایش نرخ رشد تولید واقعی و بهبود وضع تراز پرداخت ها می شد. اما اجرای بند حذف یارانه‌های مربوط به تولید، صادرات و مصرف تا زمان دولت نهم و دهم اجرایی نشد. زیراکارشناسان دولت های قبل عقیده داشتند زیرساخت های لازم برای انجام کار آماده نیست.اما دولت احمدی نژاد سرانجام موفق شد در ۲۷ آذر ۱۳۸۹ اجرای قانون هدفمندی یارانه ها را رسما اعلام کند.

البته طبق پیش بینی کارشناسان اجرای این طرح در زمان نامناسب باعث بروزمشکلاتی شد که مهم ترین آن کسری بودجه بود.در این شرایط دولت یازدهم وارد عرصه اجرایی شد ،در حالی که افراد زیادی منتظرواریز قسط بعدی یارانه‌ها به حساب بانکی شان بودند، با این حال دولت مجبور شد فاز دوم هدفمندی‌یارانه ها را کلید بزند . اگر چه فاز دوم به ظاهرا تفاوت چندانی با فاز اول ندارد،امااهداف دیگری را دنبال می کند. به طوری که دولت روحانی سعی دارد این هدفمندی در بخش تولید وسلامت مردم صرف شود و به جای پرداخت یارانه نقدی ، تورم و رکود را مهار کند . به همین دلیل در حال بررسی شرایط و افراد ثبت نام شده هستند تا بتوانند به مرور زمان دهک هایی که از لحاظ اقتصادی نیازی به دریافت یارانه ندارند را شناسایی کنند و به طور جدی پرداخت ها را هدفمند کنند.

در کنار تمام این اوضاع، دولت یازدهم با نرخ بالای تورم هم روبرو بود. به گفته کارشناسان،افزایش نقدینگی در جامعه به علت افزایش فروش نفت مهمترین علت افزایش میزان تورم بود. به طوری که درسال ۱۳۸۴ میزان تورم ۱/۲ درصد بود. اما در سال ۱۳۸۸ این رقم‌به ۱۰/۸ درصد صعود کرد و در نهایت در مرداد ۱۳۹۲ نرخ تورم به ۴۰ درصد رسید. این درحالی است که در زمان آغاز به کار دولت نهم درسال ۱۳۸۴ میزان رشد اقتصادی کشور ۸/۴درصد بود و این رقم در سال ۱۳۸۸ به ۳/۵درصد و در نهایت درسال ۱۳۹۲ به منفی ۳/۲درصد رسید . البته به نظر می رسد دلیل این اتفاقات در پیش گرفتن سیاست‌های انبساطی دولت‌های نهم و دهم، کاهش سرمایه‌گذاری‌های مولد و بسته شدن خطوط تولید بود که کشور درحالت رکود تورمی قرار گرفت .

با این وجودبررسی کارنامه اقتصادی یک سال گذشته دکتر روحانی نشان می دهدوعده‌های دولت یازدهم مبنی بر کاهش نرخ تورم در حال حاضر تا حد زیادی تحقق یافته است.به طوری که طی یازده ماه فعالیت دولت یازدهم (از مرداد ۹۲ تا تیر ۹۳) نرخ تورم مناطق شهری از ۳۵/۱ به ۲۴/۲درصد معادل ۱۰/۹درصد تقلیل یافته است.

از سوی دیگر،افزایش نقدینگی در دولت‌های نهم ودهم هم باعث شد دولت یازدهم همچنین به فکر اجرای سیاست انقباضی باشد. مثل سیاست‌های افزایش سود سپرده و جلوگیری از تغییر نرخ ارز که البته توانست با کاهش نقدینگی در جامعه و کنترل عرضه و تقاضا، اقتصاد را از حالت رکودتورمی به رکود بدون تورم برساند.اما از طرف دیگر، کاهش نقدینگی منجر به کاهش سرمایه در گردش مالی مورد نیازواحدهای تولیدی شد.

هر چند برخی کارشناسان معتقدند یکی دیگر از دلایلی که باعث کاهش تورم شده است، افزایش میزان بیکاری است که این موضوع و همزمانی آن با سیاست‌های انقباضی دولت منجر به افزایش رکود و کاهش قدرت خرید شده و تولیدکنندگان را مجبور به کاهش قیمت‌ها کرده است.این در حالی است که بیکاری در کنار تورم یکی از مهم‌ترین دغدغه های دولت به شمار می‌آید. آمارها نشان می‌دهد که میانگین نرخ رشد صنعتی که در نیمه اول سال ۹۱ منفی ۱۰/۹ درصد بوده، در نیمه اول سال ۹۲ به منفی ۷/۷ درصد و در اسفند سال ۹۲به صفر رسیده است و پیش‌بینی ها نشان می دهد با توجه به عملکرد دولت در نیمه دوم سال گذشته ،دولتمردان مصمم هستند که در سال جاری کشور به‌طور کامل از رکود اقتصادی خارج شود.

برنامه‌های اقتصادی دولت نشانگر آن است که نرخ رشد اقتصادی در سال جاری وارد مدار مثبت شده است تا هدف کسب ارزش افزوده ۳درصدی تا پایان سال جاری را محقق کند. دولت امیدوار است در این حوزه با حمایت ازتولید و افزایش سرمایه‌گذاری در بخش‌های مولد راه را برای تداوم صعود رشد اقتصادی باز کند.

براساس آمارهای جهانی، ایران در نرخ بیکاری جمعیت فعال، رتبه صد و چهل وچهارم جهان را دارد.

هر چند باید اشاره داشت: نرخ بیکاری از ۱۰/۴درصد تابستان ۱۳۹۲ به ۱۰/۳درصد در زمستان سال گذشته رسیده است

از سوی دیگر ،هر چند در طول این سال‌ها رتبه ایران در میان کشورهای جهان در شاخص فضای کسب و کار تنزل یافته است،اما در یک سال گذشته آرام‌آرام بااعمال سیاست‌های اقتصادی جدید سعی شد تا فضای کسب و کار در کشور وضع بهتری پیداکند. به طوری که خروج اقتصاد از فضای سوداگری که در همان ماه‌های فصل تابستان گذشته رقم خورد،نوید بازگشت سرمایه‌ها به بخش‌های تولیدی را برای اقتصاد به همراه داشت. همچنین خروج سرمایه‌ها از بازار ارز هم به واسطه از بین رفتن صرفه اقتصادی موجب شدتا بار دیگر سرمایه‌های سرگردان به سمت سیستم بانکی و بازار سرمایه هدایت شود.

در عین حال جذب سرمایه‌گذاری خارجی در طرح‌های صنعتی با افزایش رفت و آمد میان هیات‌های تجاری ایران و سایر کشورها، تقویت شده و ایجاد جهش در این بخش با لغو تحریم‌ها قابل پیش‌بینی است.

محمد وطن پور کارشناس اقتصادی عقیده دارد یکی از تفاوت‌های مهم دولت یازدهم نسبت به دولت قبلی ایجاد نظم در فضای اقتصادی است. در حال حاضر اگر گشایشی هم ایجاد نشده باشد، به دلیل افزایش نظم اقتصادی، فعالان این حوزه می‌توانند تا شش ماه آینده را پیش‌بینی کنند و نگران تصویب مصوبات سلیقه‌ای توسط دولتمردان نباشند.

از سوی دیگر نظم اقتصادی باعث پایین آمدن تورم انتظاری مردم نسبت به تورم واقعی شده است .هرچند در حال حاضر تورم به ۲۶/۲ درصد رسیده است. اما تورم انتظاری پایین‌تر از سطح واقعی است. در حالی که در دولت نهم و دولت دهم سطح تورم انتظاری بالاتر از سطح تورم واقعی بود و این عامل به افزایش تورم دامن می‌زد.

عباس وطن پرور یک کارشناس اقتصادی دیگر می‌گوید: یکی از موضوعاتی که دولت باید بر آن نظارت کاملی داشته باشد، واردات است. در حال حاضر واردات برخلاف سیاست‌های تقویت تولید است و باید محدود به واردات مواد اولیه مورد نیاز صنایع باشد. اما مشاهده می‌شود که نه تنها بخش‌خصوصی بلکه شرکت‌های دولتی و نیمه‌دولتی هم اقدام به واردات می‌کنند و حتی در بعضی موارد مانند شکر حجم واردات نسبت به دولت قبلی افزایش چشمگیری داشته است.

وی می‌گوید: یکی‌دیگر از عواملی که دولت یازدهم برای کاهش اتکاء به درآمدهای نفت باید به‌طور جدی به آن بپردازد، درآمدهای حاصل از مالیات است. در حال حاضر اداره امور مالیاتی به‌طور سختگیرانه سعی در وصول مطالبات خود دارد، اما ضعف قانونی مالیات و فرارها و معافیت‌های مالیاتی مانع از رسیدن این هدف می‌شود.

به هر حال آنچه مسلم است اینکه تنها راه دولت،سرمایه‌گذاری در بخش مولد برای نجات اقتصاد و از بین بردن رکود و تورم است. نگاهی به عملکرد دولت یازدهم نشان می دهد: مسایل و مشکلات موجود کشور در تمامی عرصه‌های اقتصادی‌اعم از مسایل بخش نفت و گاز ، رکود تورمی، کشاورزی، صنعت و معدن و آسیب پذیری اقتصاد داخلی در مقابل تحریم ها به طور کامل شناسایی و تشریح شده‌اند.

همچنین دولت قول داده است به عنوان پشتیبان مردم به گشایش فضای کسب و کار پرداخته و با دیدمشورتی به حل مسایل کلان اقتصادی بپردازد و به طور تقریبی می توان گفت موفقیت هایی هم در این زمینه به دست آورده است.

مثل کاهش میزان تورم و کاهش نرخ بهره بانک هاکه در افزایش تولید بسیار موثر است .

ایران و پیمان‌های پولی دو جانبه

گاهی خبرهایی مبنی بر امضای پیمان پولی دوجانبه بین کشورها برای کم رنگ شدن دلار در مبادلات آنها منتشر می شود. با این وجود پیمانی که سالهاست به دلایل مختلفی که می تواندکم توجهی مسوولان، نبود شرایط اقتصادی یا عدم صرفه توجیه کننده آن باشد، برای ایران امضا نشده است .

به گزارش ایسنا، پیمان پولی دوجانبه روش نوینی برای انجام تجارت بین دو کشور بوده و تاکنون نزدیک به ۵۰ مورد از آن در بین کشورهای مختلف به امضا رسیده است .

در این رویکرد، تجارت با استفاده از پول های محلی انجام می‌شود. به عبارتی دیگربه جای استفاده از پول واسط مانند دلار و یورو ،پول کشورهای مبدا و مقصد مورد مبادله قرار گرفته و دیگر دلار واسطه تجاری نخواهد بود.

این در حالی است که در سال‌های اخیر با وجود تشدید تحریم‌ها علیه ایران که درمهمترین بخش، سیستم تعاملات بانکی خارجی را به شدت تحت تاثیر قرار داده و موجب مسدود شدن حسابهای دلاری و یورویی ایران و عدم امکان استفاده از آنها در تجارت فرامرزی با شرکای تجاری شده است، بانک مرکزی به طور جدی برای امضای پیمان پولی دوجانبه با هیچ کشوری وارد مذاکره نشده است.

در عین حال دلار به حدی بر اقتصاد ایران سلطه یافته که هر گونه تحرکی در قیمت و عرضه آن چه کاهشی یا افزایشی به شدت تاثیر گذار بوده و تمام بخش های اقتصادی راتحریک می کند.

براین اساس بسیاری از کارشناسان معتقدند که با وجود سابقه طولانی پیمان پولی دوجانبه در ایران و پیامدهای مثبتی که می‌تواند برای کشور در خصوص استحکام و بهبودبخشی به روابط سیاسی و درعین حال زمینه‌سازی برای همکاری‌های بلندمدت بین کشورهاداشته باشد، هنوز گام جدی در این مورد برداشته نشده است. این در حالی است که امروزه با وجود تشدید تحریم‌ها بالاخص از سال ۱۳۹۰ به بعد نه تنها برای ورود به پیمان‌های دو جانبه نباید بیش از این تعلل کرد، بلکه می‌باید پیش‌تر توسعه پیمان های پولی دردستور کار قرار می گرفت تا با تشدید محدودیت‌ها مشکل مبادلات بانکی خارجی تا حدودی تعدیل شود.

در مقابل برخی دیگر از کارشناسان و مسوولان بر این باورند که پیمان‌های پولی دوجانبه نباید به حذف دلار و یورو از مبادلات خارجی که مورد قبول اکثر کشورهای دنیاست، بینجامد. بلکه باید روشی انتخاب شود که حفظ منافع ملی را به همراه داشته باشد.در عین حال که نمی‌توان در این مورد بی پایه تصمیم گرفت؛ چرا که باید کشور مقابل،تمایل کافی برای ورود به مذاکره را برخوردار باشد.

اما با وجود انتقادات مطرح شده نسبت به عملکرد بانک مرکزی برای پیشبردپیمان‌های پولی دوجانبه و فرصت‌های از دست رفته، این بانک اعلام می‌کند که موضوع بکارگیری ارزهای ملی(محلی) در تجارت با کشورهای طرف عمده تجاری ایران از سال ۱۳۹۰به کرات در بخش ارزی بانک مرکزی مورد بررسی کارشناسی قرار گرفته و مکاتبات متعددی با سازمانهایی چون وزارت اقتصاد، وزارت امور خارجه و شورایعالی امنیت ملی انجام شده است.

همچنین اینگونه بنظر می رسد که در حال حاضر هم در این زمینه کارگروهی در بانک مرکزی تشکیل و طرح اولیه آن تنظیم و مقررات ارزی مورد نیاز در این رابطه تدوین و به سیستم بانکی کشور ابلاغ شده است .

با این وجود شاید با تمامی مزایایی که پیمان های پولی می تواند برای کشور به خصوص سیستم بانکی به همراه داشته باشد، در کنار تمامی انتقاداتی که نسبت به عملکردبانک مرکزی در مورد جاماندن از این رویکرد مطرح می شود باید این موضوع را هم موردبررسی قرار داد که حتی اگر اعتقادی به ورود به پیمان های پولی یا عزم جدی در این مورد وجود ندارد، ریشه آن را باید در کجا جستجو کرد؟

در این زمینه محمد هاشم پوریزدان پرست اقتصاددان با اشاره به اینکه پیمان‌های ارزی در شرایط ویژه و اغلب به اجبار مورد استفاده قرار گرفته و نوعی تهاتر محسوب می شوند، می گوید: با وجود اینکه این پیمان ها در موقعیت های خاصی نظیرتحریم بسیار مناسب بوده و مورد اهمیت است اما مشکلات مربوط به خود را هم به همراه دارد. به طوری که ممکن است طرفین مجبور باشند کالایی را پایین تریا بالاتر ازارزش واقعی آن خریداری کنند.

وی با اشاره به اینکه پیمان های ارزی تمام راه مقابله با تحریم نیست. اما بسیارتاثیرگذار خواهد بود، افزود: با وجود اینکه دلار قدرت گذشته خود را از دست داده وانحصار آن روبه تنزل است، اما با توجه به رقم قابل توجه درآمدهای دلاری ناشی ازصادرات نفتی و غیر نفتی کشور امکان حذف کامل دلار برای ما وجود ندارد.

پوریزدان پرست لازمه ورود محکم به پیمان های ارزی دوجانبه را اقتداراقتصادی و ارزش بالای پول ملی عنوان کرد و گفت: این در حالی است که اقتصاد ایران هنوز به مرحله ای از قدرت نرسیده که بتواند در جهان تاثیرگذار باشد یا اینکه پول ملی ما به حدی دچار نوسان ارزش است که نمی توان پشتوانه محکم و مورد تاییدی برای طرف مقابل آن هم در برابر دلار باشد.

این اقتصاددان یادآورشد: با تمام موانع موجود نباید از ورود به پیمان های ارزی دوجانبه غافل ماند چراکه می توان درکنار حفظ دلار، ارز واسط را به گونه ای جایگزین کرد که در وضعیت تحریم با مسایلی که در سال های اخیر با آن مواجه بودیم،بتوان کنار آمد. در عین حال که در صورت برگشت ثبات و قدرت به اقتصاد کشور، پیمان های ارزی می توانند به مرور موجب کمرنگ تر شدن نقش دلار شوند .چراکه جایگرینی ارزهای واسط و استفاده از پول ملی سلطه دلار بر اقتصاد کشورمان را سست می کند.

اما سید بهاالدین حسینی هاشمی کارشناس امور بانکی معتقد است که نبودصرفه و صلاح اقتصادی و خلاء ارز قدرتمند جایگزین، اقدامات بانک مرکزی برای کنارگذاشتن معاملات دلاری از مبادلات تجاری را مسکوت گذاشته است.

وی با اشاره به مقبولیت عمومی دلار در سطح دنیا گفت: وجود مکانیزهایی برای سهولت در نقل و انتقال پولی در حوزه دلار، انجام بسیاری از معاملات قهری با این ارز، سنگینی کارمزد ارزهای جایگزین و همچنین الزام برخی معاملات بر پایه دلار موجب شده تا همچنان اتکا به این ارز در مبادلات بیشتر از سایر ارزها باشد.

حسینی هاشمی همچنین به تلاش های انجام شده از سوی بانک مرکزی برای ورود به پیمان‌های ارزی و کاهش استفاده از دلار در مبادلات اشاره و یادآور شد: این‌گونه نبوده که هیچ گاه بانک مرکزی در پیمان های ارزی اقدامی نکرده باشد. به طوری که درگذشته اقداماتی انجام شد، اما نتایج خوبی به دست نیامد. چرا که کارمزدهای تبدیل ومالیات آن همچنین اجبار به خرید از یک کشور خاص و محدودشدن اختیارات خرید در مجموع چندان به صرفه نبوده و شرایط مساعد چنین کاری فراهم نشد.



افزایش عرضه محصولات پتروشیمی در بورس کالا

مدیرعامل شرکت بورس کالای ایران ضمن ارائه گزارشی درباره آثار اجرای مصوبه وزارت صنعت مبنی بر تغییر مبنای محاسبه قیمت پایه محصولات پتروشیمی در بورس کالا، از ارز مبادله‌ای به ارز آزاد، از ایجاد تعادل در بازار محصولات پتروشیمی، بدنبال اجرای این مصوبه خبر داد.

به گزارش ایسنا، حسین پناهیان در جلسه اتاق گفتگوی بورس و پتروشیمی که در محل سازمان بورس و اوراق بهادار برگزار شد، با ارائه آمار مربوط به معاملات محصولات پتروشیمی، از زمان اجرای مصوبه جدید تاکنون و مقایسه آن با مدت زمان مشابه قبل از اجرای مصوبه، تأکید کرد. وی گفت: میزان عرضه محصولات پتروشیمی در بورس کالا، از زمان اجرای مصوبه مربوط به تغییر مبنای محاسبه قیمت پایه این محصولات تاکنون، ۳۸۱ هزار تن بوده است، درحالیکه در دوره مشابه قبل از اجرای این مصوبه، میزان عرضه محصولات پتروشیمی ۲۷۳ هزار تن بوده که این امر، حاکی از افزایش عرضه محصولات پتروشیمی در بورس کالا، در پی اجرای مصوبه مذکور بوده است.

پناهیان همچنین به آمار تقاضا برای محصولات پتروشیمی، قبل و بعد از اجرای مصوبه، اشاره و خاطرنشان کرد: میزان تقاضا برای محصولات پتروشیمی در بورس کالا بعد از اجرای مصوبه مذکور، در حالی به رقم ۳۸۱ هزار تن رسیده است که میزان تقاضا برای این محصولات، در دوره مشابه قبل از اجرای مصوبه یک میلیون و ۲۲۳ هزار تن بوده و این امر، حاکی از ایجاد تعادل نسبی تقاضا، متناسب با سطح عرضه محصولات پتروشیمی در بورس کالا و نیز حذف برخی تقاضاهای کاذب برای این محصولات بوده است.

مدیرعامل بورس کالای ایران همچنین با بیان اینکه در دوره زمانی بعد از اجرای مصوبه، ۷۳ درصد میزان عرضه محصولات پتروشیمی در بورس کالا، بدون رقابت و با قیمت پایه معامله شده است، افزود: متوسط افزایش قیمت ناشی از رقابت در محصولات پتروشیمی ۱,۰۶ درصد بوده است.دبیر انجمن صنفی کارفرمایان صنعت سیمان هم در گفتگو ایسنا، گفت: سازوکار بورس های کالایی در تمام دنیا مشخص است و آن، کشف عادلانه قیمت ها براساس عرضه و تقاضاست، اما متاسفانه تولیدکنندگان سیمان به دلیل دخالت‌های دولت در قیمت گذاری محصولات، تاکنون تجربه موفقی در بورس کالای ایران نداشته‌اند.

عبدالرضا شیخان افزود: در سال‌های اخیر سیمان در بورس کالای ایران عرضه شد، اما در کمال تعجب با وجود عرضه این محصول در بورس، همچنان نرخ‌های دولتی و سقف قیمت برای این محصول باقی ماند که سرانجام تولیدکنندگان از عرضه این محصول در بورس منصرف شدند.

بازار در یک نگاه

جدول شاخص‌های بورس

عنوان شاخص	مقدار	بیشترین	کمترین	تغییر	درصد
شاخص کل	۷۴۶۹۷/۵	۷۴۸۰۰/۸	۷۴۶۸۳/۳	(۱۱/۷)	(۰/۰ ۲)
شاخص ۳۰شرکت بزرگ	۳۵۲۹/۱	۳۵۳۶/۷	۳۵۲۹/۱	(۰/۳)	(۰/۰ ۱)
شاخص آزادشناور	۸۵۳۹۵/۴	۸۵۶۴۸/۳	۸۵۳۹۵/۳	(۱۱۲/۱)	(۰/۱۳)
شاخص بازاراول	۵۵۲۷۹/۶	۵۵۳۷۴/۵	۵۵۲۷۶/۶	(۵۰/۶)	(۰/۰ ۹)
شاخص بازاردوم	۱۴۵۳۷۸/۳	۱۴۵۴۶۴/۶	۱۴۵۲۷۴/۸	۲۳۹/۳	۰/۱۶
شاخص صنعت	۶۲۸۳۸/۱	۶۲۹۰۳/۴	۶۲۸۱۸/۸	(۳/۳)	(۰/۰ ۱)

آمار معاملات آخرین روز معاملاتی (سه شنبه ۹۳/۵/۱۴)

مجموع حجم معاملات	۴۱۵/۱۸۸/۹۸۶ سهم
مجموع ارزش معاملات	۱/۲۶۳/۸۲۱ میلیون ریال
جمع تعداد معاملات	۳۷۱۵۱ معامله
ارزش بازار	۳/۴۲۰/۶۰۲ میلیارد ریال

رشد نرخ اوراق تسهیلات مسکن

بازار امتیاز تسهیلات مسکن شاهد رشد بین یک تا ۴,۶ درصدی قیمت بود و نرخ هر ورقه امتیاز تسهیلات مسکن آذر ۹۰ به ۹۰۵ هزار و ۸۴ ریال رسید.

به گزارش روابط عمومی فرابورس ایران، در مبادلات فرابورس بالغ بر ۷۳,۶ میلیون اوراق به ارزش ۵۲۸,۳ میلیارد ریال ثبت شد و شاخص فرابورس با رشد ۰,۱۸ درصدی به ۷۹۲,۷۲ واحد رسید.

هلدینگ صنایع معدنی خاورمیانه با معامله ۱۵,۹ میلیون سهم به ارزش ۷۳,۱ میلیارد ریال از بیشترین حجم معاملات برخوردار بود.

همچنین هنکل پاک وش، سرمایه گذاری اعتلا البرز، گسترش سرمایه گذاری ایرانیان و افرانت نسبت به سایر شرکت ها بیشترین رشد قیمت را به خود اختصاص دادند. بیشترین کاهش قیمت هم متعلق به ساختمان اصفهان، مجتمع معادن مس تکنار و پتروشیمی ممسنی بود.

کاهش تعداد شرکت‌های میلیاردی در بورس تهران

با ادامه دار شدن روند افت بورس از ابتدای سال تاکنون، جایگاه بزرگان بورس با تغییراتی مواجه شده و تعداد شرکتهای ۱۰هزار میلیاردی در بورس تهران کاهش یافته است.

به گزارش ایسنا، جدیدترین آمار منتشر شده از تالار شیشه‌ای نشان می‌دهد که با کاهش قیمت‌ها در تالار شیشه‌ای تعداد شرکتهای ۱۰ هزار میلیاردی در بورس کاهش یافته است به طوری که در حال حاضر شش شرکت ۱۰ هزار میلیاردی در بورس تهران حضور دارند.

به این ترتیب با کاهش شاخص بورس و بازدهی منفی بورس تهران از ابتدای سال تاکنون جایگاه بزرگان بورسی با کاهش معناداری مواجه شده و تعداد شرکتهای ۱۰ هزار میلیاردی به شش شرکت رسیده است.بر این اساس تازه ترین رتبه بندی شرکت‌های بورسی نشان می‌دهد که هلدینگ خلیج فارس در حال حاضر با ارزشی معادل ۳۷ هزار و ۴۲۵ میلیارد تومان در صدر جدول قرار گرفته است.این درحالی است که ارزش این شرکت در ابتدای سال ۴۰ هزار میلیارد تومان بود.

پس از هلدینگ خلیج فارس، تاپیکو و ارتباطات سیار با کاهش معنادار ارزش بازار مواجه شده و به ترتیب ارزشی معادل ۱۴هزار و ۹۵۲ میلیارد و ۱۲ هزار و ۵۸۲ میلیارد تومان رتبه های دوم و سوم را در اختیار گرفته است.

مخابرات با ۱۲ هزار و ۱۶۵ میلیارد تومان، غدیر با ۱۲ هزار و ۱۴۱ میلیارد تومان و نفت و گاز پارسیان با ۱۱هزار و ۷۲۵میلیارد تومان رتبه‌های بعدی را به خود اختصاص دادند و شش شرکت ۱۰ هزار میلیاردی بازار سرمایه شدند.این در حالی است که با ادامه افت بورس از ابتدای سال تاکنون، تعداد شرکتهای هزار میلیاردی در بورس تهران افزایش و ارزش بازار شرکتهای مطرح بازار به هزار میلیارد تومان تقلیل یافته است به طوری که در حال حاضر ارزش بازارگل گهر ۹هزار و ۹۰۳ میلیارد تومان، ملی مس ۹ هزار و ۷۸۴ میلیارد تومان، چادرملو ۷ هزار و ۵۶۸ میلیارد تومان، مپنا ۷ هزار و ۳۳۱ میلیارد تومان، فولاد خوزستان ۵ هزار و ۹۳۶ میلیارد تومان، صندوق بازنشستگی ۵ هزار و ۸۳۹ میلیارد تومان، توسعه معادن و فلزات ۴ هزار و ۹۲۹ میلیارد تومان، بانک صادرات با ۴ هزار و ۸۳۷ میلیارد تومان، بانک پارسیان ۴ هزار و ۶۳۰ میلیارد تومان، بانک تجارت چهار هزار و ۵۷۰ میلیارد تومان و کشتیرانی ۴ هزار و ۴۸۸ میلیارد تومان رتبه‌های بعدی را در اختیار گرفتند.

این در حالی است که شرکت‌هایی همچون پتروشیمی خارک، فولاد خراسان، سرمایه‌گذاری گروه توسعه ملی، ایران خودرو، خدمات انفورماتیک، پتروشیمی شازند، بانک اقتصاد نوین، پتروشیمی فناوران، سایپا، بانک کارآفرین، پتروشیمی شیراز، نفت بهران، صنایع شیمیایی ایران، دارویی تامین، سرمایه گذاری خوارزمی، نفت سپاهان، بانک انصار، سیمان فارس و خوزستان، صبانور، بانک سینا، حفاری شمال، پتروشیمی کرمانشاه، توسعه صنایع بهشهر و سرمایه گذاری ملی ایران ارزشی معادل ۳ هزار تا هزار میلیارد را در اختیار گرفته و در رتبه‌های بعدی ایستاده‌اند.خبر دیگر اینکه شاخص کل بورس در پایان معاملات روز دوشنبه گرچه به دنبال رشد مثبت خودروسازها با افزایش ۷۱ واحدی همراه شد، اما همچنان در کانال ۷۴ هزار واحد درجا زد و گویی در انتظار رخدادهای مهم داخلی از جمله اجرایی شدن بسته خروج غیرتورمی از رکود است.

به گزارش فارس، در پایان معاملات بازار سهام شاخص کل با افزایش ۷۱ واحدی به رقم ۷۴ هزار و ۷۰۹ واحد رسید که هلدینگ پارسیان، مپنا، سایپا خودرو و سرمایه‌گذاری صندوق بازنشستگی کشور بیشترین تأثیر افزایشی داشتند.

بورس اوراق بهادار تهران در حالی طی هفته‌های اخیر در کانال ۷۴ هزار واحد در جا می‌زند که وضع قیمت خودرو، مجامع پالایشگاه‌ها، سیاست‌های کلان اقتصاد و لایحه حمایت از تولید ملی به طور کامل نهایی نشده و بازار به دنبال تعیین تکلیف این مباحث مهم است.

بر اساس این گزارش، رخدادهای ذکر شده هر کدام تأثیر به سزایی در روند حرکتی شاخص و قیمت سهام شرکت‌ها خواهد داشت، به این ترتیب چشم‌انداز شرکت‌ها و روند سودآوری تغییراتی با اهمتی را تجربه خواهند کرد.از حجم عرضه‌های نمادهای خودرویی به واسطه انتظار سهامداران درباره تعیین تکلیف قیمت‌ها کاسته شد و به این ترتیب دو غول خودروسازی یعنی سایپا و ایران خودرو بیشترین تأثیر افزایشی و با افزایش نسبی قیمت مواجه شدند.نمادهای شیشه همدان، رادیاتور، صنایع جوشکاب یزد، قطعات اتومبیل، کمباین‌سازی، سرمایه‌گذاری صنعت نفت، لوله و ماشین‌سازی ایران بیشترین افزایش قیمت را در مقابل پمپ‌سازی، پتروشیمی فارابی، سرمایه‌گذاری توکافولاد، شیر پاستوریزه پگاه اصفهان، سایپا آذین، قند اصفهان و صنایع شیمیایی سینا بیشترین افت قیمت را تجربه کردند.

آخرین تغییرات قیمت سهام دربورس تهران

نام شرکت	آخرین قیمت (ریال)	میزان تغییرات
ح . خوراک دام پارس	۴,۲۸۹	۳۱۷
فراورده های نسوزایران	۱۵,۶۴۲	۱۳۲۴
ح . سرمایه گذاری پردیس	۳۳۵	۲۴
سامان گستراصفهان	۱,۷۲۴	۶۶
سرمایه‌گذاریتوسعه‌صنعتی‌ایران	۱,۸۵۵	۷۱
مس شهیدباهنر	۲,۲۶۲	۸۷
درخشان تهران	۳,۳۲۵	۱۲۷
صنایع‌خاک‌چینی‌ایران	۴۶,۹۶۳	۱۸۰۶
سرمایه گذاری شاهد	۲,۰۲۸	۷۸
فرآورده‌های‌نسوز آذر	۵,۹۲۸	۲۲۸
سرمایه‌گذاری صنعت نفت	۲,۳۷۸	۹۱
بیمه ملت	۲,۰۴۵	۷۸
لوله‌وماشین‌سازی‌ایران	۱,۹۵۰	۴۲
خوراک دام پارس	۵,۵۹۱	۲۱۵
قنداصفهان	۴,۹۴۴	۱۹۰
شیشه همدان	۷,۴۱۱	۲۸۵
عمران‌وتوسعه‌فارس	۲,۷۸۴	۱۰۷
سرمایه گذاری صنعت بیمه	۱,۲۵۸	۴۸
بیمه دانا	۱,۲۰۳	۴۶
تولیدی‌مهرام	۷,۰۰۹	۲۶۹
پارس دارو	۳۴,۰۵۲	۱۳۰۹
سرمایه گذاری پارس توشه	۳,۴۶۰	۳۲
فرآورده‌های نسوز پارس	۳,۴۶۰	۶۳
قند ثابت خراسان	۱,۸۷۰	۷۱
بیمه البرز	۱,۰۵۹	۴۰
داده‌پردازی‌ایران	۲,۱۸۰	۱۰
س. نفت و گاز و پتروشیمی تأمین	۵,۲۹۰	۱۳۰
بیمه آسیا	۱,۲۸۰	۴۹
سرمایه‌گذاری‌توسعه آذربایجان	۱,۴۰۱	۲۸
سرمایه‌گذاری‌ملت	۶۸۲	۱۷
گروه مدیریت سرمایه گذاری امید	۳,۹۰۰	۹
صنایع‌جوشکاب‌یزد	۱۱,۰۰۰	-۵۲
سیمان شرق	۲,۳۱۴	۱۱
س. نفت و گاز و پتروشیمی تأمین	۵,۱۶۵	۵
صنایع‌شیمیایی‌سینا	۱۰,۳۷۹	۳۷۳
گروه‌صنعتی‌سپاهان	۵,۳۶۳	۲۰۶
فولاد آلیاژی ایران	۳,۳۰۰	۱۰۹
کاشی وسرامیک حافظ	۴,۵۹۵	۱۷۶
سرمایه گذاری ساختمان‌ایران	۳,۱۸۷	-۱۳
لیزینگ رایان سایپا	۲,۲۴۲	۲
بانک پاسارگاد	۱,۹۴۰	-۴۶
قطعات اتومبیل ایران	۲,۵۹۰	-۳۰
ایران مرینوس	۱۳,۹۵۷	۵۳۶
داروسازی کوثر	۴,۲۰۰	-۹۰
سرمایه‌گذاری‌صندوق‌بازنشستگی	۴,۰۴۰	-۳۸
صنایع‌ریخته‌گری‌ایران	۱,۹۱۰	۳۷
لعابیران	۳,۲۹۰	-۱۵
لامپ پارس شهاب	۱۲,۶۲۹	۴۸۵
سرمایه‌گذاری‌صندوق‌بازنشستگی	۴,۱۰۰	۲۲
بین‌المللی‌توسعه‌ساختمان	۱,۳۲۰	۲۱
فیبر ایران	۳,۹۴۸	۳۱
چرخشگر	۱,۷۰۰	-۲۸
داملران	۱۰,۶۲۶	۴۰۸
معدنی‌وصنعتی‌چادرملو	۶,۰۴۸	-۲۵۱
شیشه و گاز	۴,۶۶۷	۱۷۹
سرمایه گذاری پردیس	۱,۲۲۶	۳
داروسازی سینا	۱۳,۵۵۰	۷۷
صنایع لاستیکی سهند	۷,۰۷۲	۹۱
کنتورسازی‌ایران	۱۰,۲۱۳	-۱۳۴
داروسازی ابوریحان	۱۸,۲۶۸	۷۰۲
شیرپاستوریزه‌پگاه‌اصفهان	۶,۱۰۰	۱۲۲
گروه صنعتی بارز	۸,۷۹۰	۱۶۴
سینتا	۱۰,۳۲۵	۳۹۷
سخت آژند	۴,۹۲۰	۱۰۸
صنایع پتروشیمی خلیج فارس	۱۵,۱۲۶	۳۸
گسترش نفت و گاز پارسیان	۷,۹۴۹	۱۱۸
قند شیرین خراسان	۵,۲۹۸	۵۶
بانک ملت	۲,۱۱۹	۹
کارخانجات قند قزوین	۳,۰۸۸	۱۰۵
لامیران	۲,۶۷۲	۱۰۲
حمل و نقل بین المللی خلیج فارس	۱,۵۱۱	۵۸
ایرکا پارت صنعت	۳,۸۴۰	-۷
بیمه پارسیان	۲,۴۴۴	۷۳
ح . معدنی و صنعتی گل گهر	۴,۱۰۱	-۲۵
دارویی رازک	۲۳,۵۵۰	۶۵۳
توسعه‌شهری‌توس گستر	۳,۳۷۸	۱۱۰
پتروشیمی خارک	۱۹,۴۱۵	-۶۶
داروسازی فارابی	۱۰,۰۱۹	-۳۹
سیمان بهبهان	۳۵,۴۹۵	۹
آلومینیوم‌ایران	۴,۱۵۰	۴۸
سرمایه گذاری مسکن شمال شرق	۱,۸۳۱	-۲۳
نیروکلر	۴,۱۵۰	-۹۷
کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران	۴,۴۹۰	۳
کشت و صنعت چین چین	۱۵,۱۰۰	۱۰۰
پتروشیمی فناوران	۲۵,۰۰۰	-۱۴۹
توسعه معدنی و صنعتی صبانور	۶,۶۹۶	۱۶۶
سرمایه‌گذاری‌غدیر(هلدینگ	۶,۷۴۲	-۵
موتوژن	۷,۹۰۰	۲۳۲
کالسیمین	۴,۱۷۵	-۳
قند مرودشت	۶,۰۳۷	۱۵۴
سیمان‌ارومیه	۶,۳۶۰	-۲۱
سیمان‌فارس	۶,۶۴۰	۲۵۵
لبنیات پاک	۴,۶۰۳	۱۱
فروسیلیس ایران	۳,۲۹۶	-۱۳۷

نام شرکت	آخرین قیمت (ریال)	میزان تغییرات
پارس‌سویچ	۳,۱۷۱	۳
پتروشیمی‌شیراز	۷,۸۸۵	-۳۲۰
شهد ایران	۲,۲۸۳	۳۵
صندوق سرمایه‌گذاری صنوین-مختلط	۱۰,۹۱۰	-۹
ح . سرمایه‌گذاری مسکن	۵۰۱	۰
دوده صنعتی پارس	۳,۸۵۰	۲۲
بانک تجارت	۱,۰۰۰	۰
سیمان دورود	۱۵,۸۰۸	-۶۵۸
داروپخش (هلدینگ	۱۵,۴۱۱	-۵۵۳
فولاد امیرکبیرکاشان	۱۱,۸۸۶	-۴۹۵
سیمان‌مازندران	۱۹,۴۴۷	-۸۱۰
قندنقش‌جهان	۹,۵۳۲	-۳۹۷
پارس پامچال	۲۷,۳۰۱	-۱۱۳۷
صنعتی آما	۶,۷۴۴	-۲۸۱
شرکت ارتباطات سیار ایران	۳۱,۰۰۴	-۴۵۲
ماشین سازی اراک	۴,۹۱۳	-۱۷۰
صنایع کاشی و سرامیک سینا	۱۳,۸۴۶	-۵۷۶
نورد آلومینیوم	۴,۲۰۲	-۱۷۵
صنایع سیمان دشتستان	۳,۸۹۰	-۱۶۲
نوسازی‌وساختمان‌تهران	۳,۳۳۰	-۵۸
سیمان فارس نو	۵,۸۰۳	-۱۸۶
حفاری شمال	۴,۸۳۹	۳
شکرشاهرود	۲,۱۲۰	۳۷
سیمان‌هگمتان	۶,۰۱۱	-۱۲۰
کابل البرز	۱,۷۰۰	-۳۷
سیمان‌شاهرود	۵,۰۶۷	-۱۲۵
سرمایه‌گذاری‌توکافولاد(هلدینگ	۵,۰۸۱	-۶۸
فرآورده‌های‌غذایی‌وقندپیرانشهر	۵,۵۰۰	۲۰
معدنی املاح ایران	۱۰,۴۵۰	۸۶
البرزدارو	۱۰,۱۱۱	-۱۱۶
سرمایه گذاری دارویی تامین	۶,۰۴۹	-۴۰
ایران‌ارقام	۲,۸۰۲	-۵۴
سیمان داراب	۲,۶۴۰	-۱
شیمی داروئی داروپخش	۶,۱۸۵	-۲۵۷
سازه پویش	۱۹,۲۱۲	-۸۰۰
لابراتوارداروسازی دکترعبیدی	۸,۰۰۰	۱۳۷
سرمایه‌گذاری‌بهمن	۱,۵۱۶	-۵۶
سیمان کارون	۶,۱۹۱	-۷۲
سیمان قائن	۲۸,۶۵۲	-۱۱۹۳
پمپ سازی ایران	۴,۲۷۱	-۱۷۷
گروه دارویی سبحان	۷,۰۰۰	-۶۸
معدنی و صنعتی گل گهر	۵,۴۷۰	-۳۶
سرمایه‌گذاری ملی‌ایران	۱,۹۷۳	-۲۵
صنایع پتروشیمی کرمانشاه	۶,۹۵۰	-۱۰۶
ملی سرب‌وروی ایران	۱,۹۰۰	-۱۰
سیمان شمال	۳,۱۵۱	-۱۳
توسعه‌معادن‌وفلزات	۳,۰۶۹	-۸
بانک‌اقتصادنوین	۲,۳۳۰	-۲۵
سرمایه گذاری البرز(هلدینگ	۴,۶۰۰	-۱۴
خدمات‌انفورماتیک	۱۰,۴۷۹	-۲۵۴
سرمایه گذاری صنعت ومعدن	۲,۱۷۰	-۱۱
فرآورده‌های تزریقی ایران	۸,۲۶۲	-۳۴۴
بانک کارآفرین	۲,۴۲۲	-۱۰۰
بانک انصار	۲,۵۰۰	-۱۲
بانک صادرات ایران	۸۲۹	-۸
سرمایه‌گذاری‌نیرو	۲,۰۴۸	۱۴
سیمان صوفیان	۴,۱۰۸	-۱۷۰
سیمان خزر	۵,۲۷۵	-۲۱۸
جام‌دارو	۱۱,۹۴۵	-۴۹۷
تکنوتار	۱,۷۲۰	-۲۹
سرمایه‌گذاری سپه	۲,۲۹۵	-۲۰
سرمایه گذاری گروه توسعه ملی	۴,۸۱۳	-۱۱۰
ح . پتروشیمی‌فارابی	۹,۲۰۰	-۲۸۸
تراکتورسازی‌ایران	۴,۶۵۰	-۳۰
ملی صنایع مس ایران	۲,۵۸۰	-۶۶
پتروشیمی شازند	۷,۷۸۵	-۱۵۰
قند لرستان	۳۱,۸۵۶	-۱۳۲۱
داروسازی اسوه	۱۰,۹۲۲	-۳۶۶
نفت سپاهان	۱۴,۹۰۰	-۱۵۹
گروه صنعتی ملی (هلدینگ	۵,۷۰۵	-۲۳۷
توسعه صنایع بهشهر(هلدینگ	۳,۱۸۵	-۲۴
گروه مپنا (سهامی عام)	۷,۱۷۹	-۱۵۷
باما	۱۰,۹۳۶	-۴۰
سیمان‌غرب	۵,۶۶۲	-۲۱
سیمان تهران	۴,۱۰۶	-۹۱
داروسازی جابرابن‌حیان	۷,۸۴۱	-۲۶۷
کارتن ایران	۴,۰۵۰	۲۱
ذغال‌سنگ نگین طبس	۳,۱۱۰	-۴۷
فولاد خوزستان	۷,۱۳۰	-۲۸۹
بانک‌پارسیان	۲,۸۲۰	-۹۹
مخابرات ایران	۲,۵۶۰	-۹۰
سرمایه‌گذاری صنایع پتروشیمی	۲,۰۹۱	-۳۷
نفت پارس	۱۲,۴۵۷	-۵۱۴
کمباین سازی ایران	۲,۰۴۷	۳۵
موتورسازان‌تراکتورسازی‌ایران	۲,۲۰۰	-۹
کارخانجات‌داروپخش	۷,۴۴۲	-۳۱۰
معادن بافق	۵,۷۱۹	-۱۹
معادن‌منگنزایران	۵,۳۲۳	-۲۲۱
سرمایه‌گذاری‌بوعلی	۲,۲۰۰	-۴۵
صنایع‌شیمیایی‌ایران	۷,۴۳۵	-۲۹۳
سرمایه‌گذاری‌توسعه‌ملی	۳,۱۶۱	-۴۳
شهد	۱۷,۵۵۰	-۵۳۳
کشت‌وصنعت‌پیاذر	۳,۸۴۴	۷۳
سیمان‌سپاهان	۲,۰۳۸	-۴۶

نام شرکت	آخرین قیمت (ریال)	میزان تغییرات
بین المللی محصولات پارس	۴,۵۱۶	-۱۸۸
توسعه معادن روی ایران	۲,۶۲۰	-۵
نوردوقطعات فولادی	۷,۱۶۱	-۲۹۸
لنت ترمزایران	۲,۵۷۶	-۱۰۷
بانک سینا	۲,۰۸۲	-۳۴
تولیدی کاشی تکسرام	۲,۰۴۰	-۲۷
مهرکام‌پارس	۲,۲۴۵	-۹۳
سیمان فارس و خوزستان	۳,۰۴۰	-۷۸
گسترش‌سرمایه‌گذاری‌ایران‌خودرو	۳,۰۷۱	-۵۷
لیزینگ‌صنعت‌ومعدن	۲,۱۷۰	-۳۹
سایپاشیشه	۲,۶۵۴	-۲۸
گروه‌صنایع‌بهشهرایران	۲,۰۶۸	-۲۶
تجارت الکترونیک پارسیان	۸,۶۰۲	-۱۸۳
گروه‌بهمن	۱,۶۰۷	-۲۱
لیزینگ‌ایران	۲,۰۱۳	-۵۳
ایران ترانسفو	۴,۶۳۰	-۴۰
حمل و نقل پتروشیمی(سهامی عام	۲,۲۷۹	-۳۷
گروه صنعتی پاکشو	۸,۶۶۰	-۱۵۳
تولیدمواداولیه‌داروپخش	۱۶,۷۸۰	-۵۵۵
کیمیدارو	۶,۲۵۰	-۱۰۷
داروسازی امین	۱۲,۳۰۱	-۴۸۰
نیروترانس	۵,۴۰۰	-۱۶۱
پشم‌شیشه‌ایران	۵,۵۰۰	-۶۲
نیرو محرکه	۱,۵۲۱	-۳۳
صنایع پتروشیمی خلیج فارس	۱۴,۹۰۰	-۱۸۸
ح . پتروشیمی شازند	۶,۴۱۰	-۷۹
سایپا	۱,۳۱۵	-۲۹
دارویی لقمان	۳,۹۰۰	-۱۰
س.صندوق بازنشستگی کارکنان بانک	۱,۳۳۰	-۲۷
فرآوری‌موادمعدنی‌ایران	۵,۹۹۴	-۷۰
آبسال	۵,۰۰۰	-۱۱۹
تولیدمحورخودرو	۱,۷۰۳	-۷۰
سرمایه گذاری اعتبار ایران	۲,۰۵۰	-۵۰
کشاورزی ودامپروی مگسال	۲۸,۹۶۲	-۱۲۰۶
قندهکمتان	۳,۴۰۰	-۱۴۱
سرمایه‌گذاری سایپا	۱,۱۴۵	-۲۱
کارخانجات تولیدی شهید قندی	۱,۵۳۹	-۳۱
گلتاش	۸,۶۴۶	-۳۶۰
ایران خودرودیزل	۷۶۰	-۱۱
پارس خزر	۶,۷۴۴	-۲۸۰
سرمایه‌گذاری مسکن	۱,۶۶۹	-۵۳
آهنگری تراکتورسازی ایران	۱,۸۲۶	-۷۶
سرمایه گذاری آتیه دماوند	۳,۷۵۱	-۱۰۴
پاکسان	۵,۰۸۰	-۹۸
پگاه‌آذربایجان‌غربی	۱,۱۲۰	-۲۵
کارخانجات‌تولیدی‌شیشه‌رازی	۲,۱۸۶	-۵۴
لیزینگ ایرانیان	۱,۹۹۹	-۲۴
پارس مینو	۴,۹۹۰	-۸۱
سرمایه‌گذاری رنا(هلدینگ	۱,۱۵۳	-۳۷
رینگ‌سازی‌مشهد	۲,۶۱۵	-۵۳
نفت بهران	۲۱,۶۰۰	-۶۱
کنترل‌خوردگی‌تکین‌کو	۸,۵۳۵	-۲۰۳
سایپا دیزل	۷۵۶	-۱۷
لیزینگ‌خودروغدیر	۱,۹۴۲	-۶۴
پارس خودرو	۸۳۸	-۲۰
ح . نفت پارس	۹,۷۲۰	-۲۰۶
مهندسی‌نصیرماشین	۴,۹۲۰	-۲۰۴
زامیاد	۱,۲۱۰	-۴۱
صنایع شیمیایی فارس	۳,۸۴۵	-۱۴۹
قند نیشابور	۴,۲۳۳	-۵۲
گسترش‌صنایع‌وخدمات‌کشاورزی	۵,۸۰۱	-۱۹۷
تامین ماسه ریخته‌گری	۶,۶۰۰	-۴
کمک‌فنراینداامین	۱,۷۷۵	-۶۵
الکتریک خودرو شرق	۱,۶۶۱	-۶۱
ح . لعابیران	۲,۱۸۳	-۹۵
فنرسازی‌خاور	۲,۶۷۰	-۱۰۷
ح . ایران خودرو	۱,۴۵۰	-۴۰
ایران خودرو	۲,۵۱۰	-۸۶
صنایع آذرآب	۲,۱۶۷	-۶۹
ایران‌دارو	۷,۰۰۰	-۲۷۰
ریخته‌گری تراکتورسازی ایران	۱,۹۶۵	-۱۲
کربن ایران	۲,۶۹۴	-۹۱
ماشین‌سازی‌نیرومحرکه	۲,۰۴۳	-۸۵
سرمایه گذاری خوارزمی	۱,۵۹۰	-۶۴
پلاسکوکار	۱,۱۳۰	-۳۹
بهنوش ایران	۷,۰۴۸	-۲۹۳
ایران‌یاساتایرورابر	۱۴,۹۱۷	-۶۲۱
سیمان کرمان	۹,۵۰۵	-۳۹۶
لبنیات‌کالبر	۱,۹۷۱	-۷۴
محورسازان‌ایران‌خودرو	۱,۸۲۶	-۷۶
توریستی ورفاهی آبادگران ایران	۱,۸۶۸	-۷۷
رادیاتور ایران	۴,۷۱۲	-۱۹۶
فنرسازی‌زر	۱,۵۴۷	-۶۴
سایپاآذین	۲,۶۸۷	-۱۱۱
سرما آفرین	۲,۴۰۴	-۱۰۰
پارس سرام	۶,۷۷۱	-۲۸۲
پتروشیمی‌فارابی	۱۱,۱۴۰	۱۲۲
کاشی پارس	۸,۴۶۷	-۳۵۲
تولیدمواداولیه‌والیاف‌مصنوعی	۲,۹۸۵	-۱۲۴
سیمان‌خاش	۷,۶۳۳	-۳۱۸
ح . گروه‌صنایع‌بهشهرایران	۱,۰۳۲	-۶۶
ح . فنرسازی‌زر	۶۳۶	-۴۸
ح . الکتریک خودرو شرق	۷۷۰	-۶۶

حضور رفسنجان در اجلاس بین‌المللی میراث فرهنگی معنوی

کرمان ـ خبرنگار اطلاعات: رفسنجان در اجلاس بین‌المللی میراث فرهنگی ناملموس شرکت می‌کند.

فرماندار رفسنجان گفت: این اجلاس و نیز نخستین اجلاس زنان ۱۵ و ۱۶ مهر با هدف پاسداری از میراث فرهنگی ناملموس جهان، در استان اصفهان برگزار می‌شود.

وی با اشاره به تلاش شهرهای جهان برای ثبت میراث‌های فرهنگی خود، افزود: رفسنجان دارای آثار و بناهای تاریخی، آداب و رسوم منحصربه‌فرد، صنایع دستی، غذاها و بازی‌های بومی بسیاری است و تلاش می‌شود در اجلاس بین‌المللی میراث ناملموس، این ظرفیت‌ها معرفی شود و دنیا شهرستان رفسنجان را فراتر از پسته و بزرگترین خانه خشتی جهان بشناسد. به گفته حمید ملانوری، اجلاس میراث فرهنگی ناملموس در محورهای افسانه‌ها، اسطوره‌ها، هنرهای مختلف، آیین‌ها و جشن‌ها، صنعت و صنایع دستی برگزار می‌شود.

دستگیری کلاهبرداران ۳۷ میلیاردی در یزد

یزد ـ خبرنگار اطلاعات: پلیس آگاهی استان یزد اعضای یک شبکه پنج نفری جعل و کلاهبرداری را دستگیر کرد.

به گزارش پایگاه خبری پلیس، سرهنگ ایرج کاکاوند فرمانده انتظامی استان یزد با بیان این مطلب افزود: در پی شکایت فردی مبنی بر اینکه عده‌ای سودجو و فرصت‌طلب با استفاده از سند جعلی، ملک وی را به متراژ ۱۶۰۰ مترمربع به فروش رسانده‌اند، بررسی این موضوع توسط کارآگاهان عملیات ویژه پلیس آگاهی یزد در دست اقدام قرار گرفت.

وی با اشاره به صحت موضوع و مبلغ بالای کلاهبرداری و در نتیجه حساسیت این موضوع گفت: کارآگاهان پلیس آگاهی یزد با تلاش و زحمات شبانه‌روزی بسیار زیاد توانستند افراد این شبکه را شناسایی و با انجام چند عملیات جداگانه آنها را دستگیر کنند.

کاکاوند، مبلغ کلاهبرداری این شبکه را ۳ میلیارد و ۷۰۰ میلیون تومان اعلام کرد و افزود: متهمان در بازجویی‌های انجام شده به جعل، کلاهبرداری و فروش مال غیر اعتراف کردند. او از تحویل متهمان این پرونده با دستور مقامات قضایی به زندان خبر داد و در ادامه به شهروندان یادآور شد: اصل یا حتی کپی اسناد و مدارک خود مانند: شناسنامه، کارت ملی، گذرنامه، اسناد مالکیت زمین و مغازه را به دلایل مختلف همانند استخدام در شرکت، انجام کار اداری و فروش ملک در اختیار افراد ناشناس و غیرمطمئن قرار ندهند.

کوتاه از چهار گوشه کشور

اجرای طرح تابستانی پلیس‌راه در محورهای مواصلاتی کرمان

کرمان ـ خبرنگار اطلاعات: دومین مرحله طرح ویژه تابستانی پلیس‌راه در محورهای مواصلاتی کرمان اجرایی شد.

فرمانده پلیس‌راه استان کرمان گفت: این طرح در تمامی راه‌های حادثه‌خیز اجرا می‌شود. به گفته سرهنگ احمد حجت‌آبادی در این طرح ضمن به کارگیری نیروهای پلیس‌راه و تجهیزات کنترل سرعت، با تخلفات حادثه‌ساز به صورت جدی برخورد می‌شود و سرعت‌ها و سبقت‌های غیرمجاز دقیقاً تحت کنترل قرار می‌گیرد. وی افزود: حرکات نمایشی، رعایت نکردن فاصله با خودروی جلویی، استفاده نکردن از کمربند ایمنی و استفاده از تلفن همراه به هنگام رانندگی، از جمله تخلفاتی است که به شدت با آن برخورد خواهد شد. فرمانده پلیس‌راه استان کرمان با اشاره به استعلام نمره منفی رانندگان متخلف افزود: گواهینامه رانندگی که نمره منفی آنها به حدنصاب برسد، گرفته خواهد شد.

آتش‌سوزی در عرصه منابع طبیعی سیرجان

* گردشگران عامل آتش‌سوزی ۲۱ هکتار از عرصه منابع طبیعی سیرجان بودند. رئیس اداره منابع طبیعی سیرجان گفت: این آتش‌سوزی در عرصه منابع طبیعی روستای چناران در منطقه چهار گنبد خانه سرخ، اتفاق افتاد.

احمد برومند افزود: در این عرصه پوشش گیاهی که بخش بزرگی از آن شامل درختان بادام وحشی بود، از بین رفت. به گفته وی از ابتدای امسال تاکنون ۶۰ هکتار از پوشش گیاهی منطقه سیرجان در آتش سوخته که علت اصلی آن عوامل انسانی بوده است.

غرق شدن ۱۹ نفر در ۲ ماه

ساری ـ خبرنگار اطلاعات: از اول خرداد تا پایان ماه گذشته ۱۹ نفر (همگی مرد) در سواحل دریای خزر در مازندران غرق شدند که این رقم نسبت به مدت مشابه سال قبل ۷۸ درصد کاهش داشت.

مدیرکل پزشکی قانونی مازندران با اعلام این خبر افزود: ۷۴ درصد غرق شدگان غیربومی و ۷۹ درصد در بین ۱۱ تا ۴۰ سال هستند.

علی عباسی گفت: شهرستان‌های نوشهر با ۴ مورد عباس‌آباد و محمودآباد هرکدام با ۳ مورد دارای بیشترین آمار هستند.

ساخت جاده‌های اصلی و دوبانده؛ اولویت بخش حمل و نقل سیستان و بلوچستان

زاهدان ـ خبرنگار اطلاعات: استاندار سیستان و بلوچستان از ظرفیت پایین جاده‌های این استان انتقاد کرد. مهندس علی اوسط هاشمی در نشست کمیته حمل و نقل و ایمنی جاده‌ای استان با تأکید بر این که بهره‌مند کردن مردم از جاده اصلی، و ساخت جاده‌های دوبانده در اولویت است، افزود: توسعه سیستان و بلوچستان در ابعاد مختلف نیازمند نگاه توسعه‌ای جاده‌ای است.

وی تدوین سند واحدی از کارگروه گردشگری و کمیته حمل و نقل جاده‌ای را ضروری دانست و گفت: طرح این سند در شورای توسعه استان الزامی است.

او اعلام کرد: ظرفیت جاده‌ای سیستان و بلوچستان ۶ میلیون تن است که با افزایش ظرفیت اسکله‌های بندر چابهار تا پایان سال، ظرفیت راه‌های استان تکمیل خواهد شد.

وی طولانی بودن مسیرهای ارتباطی و فاصله زیاد شهرهای استان با یکدیگر را عامل مهم فقر بین جاده‌ای دانست. و گفت: نگاه برابر از مرکز برای همه استان‌ها موجب محروم ماندن این استان می‌شود زیرا سیستان و بلوچستان از نظر وسعت با پنج استان کشور برابری می‌کند.

استاندار سیستان و بلوچستان با انتقاد از رهاسازی اقامتگاه‌های بین راهی، افزود: جاده‌های استان مسافران را آزار می دهد از این رو لازم است تا همانند نوروز نمادهای سنتی استان بین راهها استقرار داشته باشد تا مسافران مورد استقبال قرار گیرند.

مهندسی هاشمی بر افزایش توان دستگاه‌های متولی جاده‌ها، تاکید کرد و گفت: معرفی موانع و مشکلات در مسیر توسعه استان و معطوف کردن نگاه های مرکز به استان رسالت مهم مسئولان دستگاه‌های اجرایی است.

وی ایجاد گشت نامحسوس در جاده‌ها را یکی از راههای کاهش تلفات جاده‌ای دانست و گفت: برای تحقق این امر ابتدا، باید پلیس راهنمایی و رانندگی تقویت شود و عوامل انتظامی در کنار آن آموزش‌های لازم را فراگیرند تا در مواقع لزوم برخورد قانونی انجام گیرد.

در این نشست باقر کرد معاون هماهنگی امور عمرانی استاندار نیز گفت: در برنامه پنجم توسعه، هر سال ۱۰ درصد از تلفات جاده‌ای کاهش می‌یابد که این امر در سال ۹۲ تا حدودی در استان محقق شده است.

به گفته وی متاسفانه سوانح رانندگی در ۲ ماه اخیر افزایش یافته به نحوی که بیشترین تلفات مربوط به قاچاق سوخت و انسان بوده است.

او یادآور شد: برابر آمارها، ۳۰ درصد تلفات ٤ ماه اخیر براثر قاچاق سوخت و انسان بوده است.

او بیشترین تردد را در مسیر زاهدان ـ خاش با ٤٠٠ هزار تردد اعلام کرد و افزود: بیشترین آمار تصادفات با حدود ۱۱ درصد در همین محور اتفاق افتاده است.

در ادامه مدیرکل حمل و نقل و پایانه‌های سیستان و بلوچستان اعلام کرد: ۲۱۹ نفر در ۳ ماه نخست امسال در محورهای استان جان خود را از دست داده‌اند که در مقایسه با مدت مشابه پارسال ۳۹ درصد افزایش نشان می‌دهد. به گفته وی شدت تصادف در جاده‌های ارتباطی استان سیستان و بلوچستان بسیار بالا است و ٦٤ درصدی تلفات جاده‌ای در سر صحنه حادثه به وقوع پیوسته است.

او تأکید کرد: برابر کاهش مرگ و میر در صحنه تصادفات باید نسبت به مدیریت سرعت خودروها و آرام‌سازی ترافیک اقدام کرد و علاوه بر آن زمان حضور نیروهای امدادی را در سر صحنه تصادفات با افزایش تعداد پایگاه های امدادرسانی و تامین تجهیزات و پرسنل متخصص کاهش داد.

خانقایی اعلام کرد: پارسال ۲۰ میلیون تردد در جاده‌های ارتباطی سیستان و بلوچستان به ثبت رسید که آمار ۳ ماه نخست امسال با ۷ میلیون تردد در مقایسه با مدت مشابه پارسال ۱۵ درصد افزایش داشته است.

بیشترین آمار تصادفات

خانقایی یادآور شد: محور زاهدان ـ خاش یکی از پر سرعت‌ترین محورهای استان با میانگین ۱۲۰ کیلومتر است که آمار نگران کننده‌ای است. وی افزود: در جنوب استان سیستان و بلوچستان محور ایرانشهر ـ بمپور به رغم وجود جاده دوبانده بیشترین آمار تصادفات را دارد و محور سرباز ـ ایرانشهر نیز یکی از پر سرعت‌ترین محورها است.

مدیرکل حمل و نقل و پایانه‌های سیستان و بلوچستان اعلام کرد تعداد تصادفات در ۳ ماه نخست امسال با ۱٤ درصد افزایش روبرو بوده است که بیشترین سهم در تصادفات مربوط به سواری‌ها با ۳۳۸ فقره و وانت بارها با ۱۲۵ فقره بوده است.

در این نشست همچنین فرمانده پلیس راه شمال سیستان و بلوچستان گفت: سهم سیستان و بلوچستان از جاده‌های چهار بانده در کشور کمتر از یک درصد است و لذا توسعه و استاندارد سازی راه‌های اصلی و روستایی نقش تعیین کننده‌ای در کاهش آمار تصادفات و تلفات جاده‌ای دارد.

وی با اظهار تأسف از این که به‌دلیل نبود تناسب راه‌های استاندارد با حجم خودروهای عبوری آمار تصادفات سیر صعودی و رو به افزایش دارد، افزود: تردد خودروهای حامل سوخت قاچاق و انسان یکی از عوامل تأثیرگذار در افزایش آمار تصادفات و تلفات جاده‌ای است و برابر آمار موجود ۳۰ درصد تلفات جانی در محورهای استان به خودروهای قاچاق سوخت و انسان اختصاص دارد.

او افزود: سرعت لجام گسیخته این خودروها در جاده‌های استان که با پلاک‌های مخدوش یا سرقتی تردد می‌کنند، جان بسیاری از رانندگان خودروهای عبوری را نیز تهدید می‌کند.

به گفته شرافتی سیستان و بلوچستان جزو سه استان نخست کشور از نظر بیشترین میزان فوت هنگام انتقال مجروحان به بیمارستان است که این امر نیز باید مورد توجه و بررسی جدی قرار گیرد.

او ایجاد روشنایی، پوشش تلفن همراه و تقویت پاسگاه‌های پلیس راه در محورهای ارتباطی استان را از عوامل مهم و تأثیرگذار در کاهش تصادفات و ارائه خدمات امداد رسانی به موقع و در نهایت پیشگیری از آمار رو به رشد تلفات جاده‌ای اعلام کرد.

وی درباره افزایش میزان تلفات در جاده‌های روستایی نیز گفت: ٦٦ درصد تلفات انسانی در راه‌های روستایی به علت وارد آمدن ضربه به سر بوده است که با ارائه آموزش و ترویج استفاده از کمربند ایمنی به همراه طرح‌های آرام‌سازی که پلیس راه در روزهای پر تردد سال اعمال می‌کند می‌توان این آمار را کاهش داد.

ایجاد ایستگاه‌های دوچرخه در کاشان

کاشان ـ خبرنگار اطلاعات: معاون حمل و نقل و ترافیک شهرداری کاشان از ایجاد دو ایستگاه دوچرخه‌سواری در این شهر خبر داد.

امیر هوشنگ میردامادی، ایجاد ایستگاه‌های دوچرخه سواری را از جمله اقدامات موثر به منظور گسترش فرهنگ ورزش دوچرخه‌سواری در این شهر برشمرد.

وی با اشاره به اینکه این اقدام در پارک‌های لاله و جوان انجام شده است، گفت در مرحله دوم اجرای این طرح تعداد ۳۰ دوچرخه با هزینه ۳۰۰ میلیون ریال خریداری می‌شود و در اختیار شهروندان قرار می‌گیرد.

تشریح طرح‌ها و برنامه‌های راهسازی در تربت جام

تربت جام ـ خبرنگار اطلاعات: طرح‌های اجراشده و آماده بهره‌برداری اداره راه و شهرسازی تربت جام تشریح شد.

رئیس اداره راه و شهرسازی تربت جام در این باره گفت: فاز یک کنارگذر شهرستان به‌طول ۲۰ کیلومتر شامل بخشی از رینگ اصلی و رمپ‌ها و لوپ‌ها و سه تقاطع غیرهمسطح در محل تلاقی محور تربت جام ـ فریمان، محور روستایی نبرد و محور باخرز با مشخصات بزرگراه با چهار خط عبور و عرض ۲۲ متر و هزینه ۲٤ میلیارد تومان که با حضور وزیر راه و شهرسازی و استاندار خراسان رضوی و دیگر مسئولین استانی و محلی افتتاح شد از اهم این پروژه‌هاست.

مهندس جواد نژادی‌پور افزود: افتتاح قسمتی از قطعه سوم باند دوم تربت جام ـ فریمان به‌طول ۱۲ کیلومتر و به عرض ۱۱ متر و اعتباری بالغ بر ۱٤/۵ میلیارد تومان از دیگر پروژه‌هاست.

وی با اشاره به دیگر اقدام‌های اداره راه و شهرسازی گفت: ۳۰۰ متر مربع رنگ‌آمیزی و پاکسازی پارکینگ‌ها و سکوهای نماز، سایبان ساخته شده به تعداد ۱۲ عدد، ۲۱۰ متر مربع رنگ‌آمیزی، تعمیر و ترمیم نرده پل‌ها با دهانه بیش از ۳ متر مربع، انجام برفروبی و یخ‌زدایی با شن و نمک ۲۶۰ هزار متر مکعب و ۲۰۰ متر مکعب شن و نمک، تسطیح، رگلاژ و ترمیم آب‌بردگی‌های محورهای روستایی شوسه به‌طول ۱۷۰ کیلومتر در چهار نوبت در پی بارندگی‌های شدید ماه‌های بهار، انجام دریواسیون و پاکسازی ورودی و خروجی ابنیه موجود در محورهای حوزه استحفاظی، ترمیم، تعمیر و تعویض گاردریل با پایه و متعلقات به طول ۱۵٦ متر از دیگر موارد کارنامه کاری این اداره بوده است.

وی گفت: تیغ‌زنی، تسطیح و رگلاژ محورهای شوسه و خاکی مرزی به طول ۱۷ کیلومتر در دو نوبت به دلیل بارندگی شدید، بوته‌زنی، تیغ‌زنی، تسطیح و رگلاژ حریم راه‌های اصلی فریمان ـ تربت جام و تربت جام ـ تایبادو تربت جام ـ سمیع‌آباد با سطحی معادل ۲ میلیون ۷۰۰ هزار متر مربع، تعمیر و ترمیم و تعویض ۵۰۰ عدد تابلو صدمه دیده از جمله اقداماتی است که توسط این اداره انجام شده است.

وی ایمنی راه‌ها را باتوجه به تمرکز برنامه‌های راهداری کشور و اداره کل بر کاهش تلفات و سوانح از مهمترین برنامه‌های موردتوجه این اداره دانست و گفت: اجرای عملیات اصلاح شیب شیروانی به طول ۳۰۰۰ متر مربع و با حجم خاکریزی ۹۰۰۰ متر مربع مکعب، لکه‌گیری و مرمت آسفالت با سطح کلی ۳۲۰۰ متر مربع، بخشی از عملکرد راهداران پرتلاش این اداره است که در ظرف ۳ ماه اخیر انجام شده است.

او در ادامه به رفع نقاط حادثه‌خیز محورهای جاده‌ای اشاره کرد و افزود: رفع نقطه پرحادثه در ابتدای کیلومتر یک محور روستایی رونج توسط اصلاح قوس افق و قائم موجود و حذف آب‌نما با ساخت یک پل دو رشته‌ای در این عملیات اقدام به ایجاد ۲۵۰ متر راه جدید با حجم عملیات خاکریزی ۱۸۰۰ متر مکعب و ٤۵ متر مکعب بتن‌ریزی برای ساخت پل شده است.

وی گفت: باتوجه به آزادسازی حریم راه در محور روستایی تقی‌آباد توسط اهالی در این محور اقدام به ۵۰۰ متر شانه‌سازی در دو طرف (مجموعاً به‌طول ۱۰۰۰ متر) با حجم عملیات خاکی ۱٤۰۰ متر مکعب انجام شده است.

او همچنین به ایمن‌سازی و آشکارسازی قوس‌های افقی موجود در محور روستایی نیل شهر به ملک‌آباد با نصب ۵۰ عدد تابلو جهت‌نما و ۱۵ عدد تابلو اخطاری اشاره کرد و گفت: برای ایمن‌سازی روستای الله‌آباد از روستاهای بخش پایین جام این شهرستان که در حاشیه محور گسترش یافته علاوه بر نصب دو ردیف سرعت‌گیر اقدام به نصب دو چراغ چشمک‌زن برقی و یک چراغ آذرخش برقی شده است.

مهندس نژادی‌پور در مورد پروژه‌های حوزه مسکن تربت جام گفت: از مجموع ۱٤۵۲ واحد مسکن مهر تاکنون ۹۵۷ واحد به متقاضیان تحویل قطعی شده و برای ۱۰۰۵ واحد پایان کار اخذ شده است و برای ۷۷۷ واحد صورتمجلس تفکیکی اعیانی صادر شده است و ۵۷۰ واحد دفترچه اقساط دریافت کرده‌اند.

خط ارتباطی مردم با اطلاعات

تلفن ۲۲۲۲۶۰۹۰

ایمیل خط ارتباطی: ertebat@ettelaat.com

بقیه از صفحه ۱۳

بوی زباله آزار دهنده است

پشت محوطه مجتمع مسکونی گلستان حصارک کرج مملو از زباله است و بوی تعفن آن، ساکنان مجتمع را می‌آزارد. از شهرداری منطقه ۵ کرج تقاضای پاکسازی محوطه یاد شده را داریم.

حصارک کرج ـ مقدسی

گرانی افسار گسیخته مایحتاج عمومی

قیمت مایحتاج عمومی در تبریز افسار گسیخته شده است و به نظر می‌رسد مسئولان غیربومی که از اطراف به تبریز آمده‌اند، برای حل مشکلات گرانی اجناس در این شهر اقدامات لازم را انجام نمی‌دهند!

تبریز ـ از اهالی

با کمک ۱۰هزار تومانی می‌توان منزلت سالمندان را حفظ کرد؟

در اغلب کشورها شهروندان بالای ٦۵ سال از امتیازات و مزایایی مانند نیمه‌بها بودن قیمت خدمات و برخی از موادغذایی برخوردارند، اما در کشور ما به ازای تحویل کارت منزلت با اعتبار ۱۵۰هزار تومان در سال ۳۰هزار تومان هزینه صدور دریافت می‌کنند که باقیمانده آن ۱۲۰هزار تومان در سال و ۱۰هزار تومان در ماه می‌شود. آیا با این کمک جزیی برای سوار شدن به اتوبوس و مترو می‌توان منزلت سالمندان را حفظ کرد؟

خانم دارنده کارت منزلت

معطلی زیاد برای نان ساده و بدون کنجد

برای خرید نان ساده و بدون کنجد ۲ بار به نانوایی بربری ۵٤۵ خیابان دزاشیب تجریش مراجعه کردم، اما گفتند باید مدتی صبر کنی تا نان ساده برایت به تنور بگذاریم تا پخته شود! چه ایراد دارد در هر نوبت پخت نان ساده و بدون کنجد هم بپزند و بدون معطلی زیاد در اختیار متقاضیان آن بگذارند؟

از مراجعان به نانوایی بربری

پرواز حشرات موذی در فضای آبادان!

چند روزی است که نوعی حشره موذی و ناشناخته فضای آبادان و از جمله مناطق اروند کنار و بهمنشیر را فرا گرفته و موجب اذیت و آزار اهالی شده است. از مسئولان ذی‌ربط تقاضا می‌شود این مشکل را حل کنند.

آبادان ـ حیدری

اجناس کی ارزان می‌شود؟

۲۰ درصد به حقوق بازنشستگان اضافه شده، آن وقت قیمت‌ها چند برابر آن افزایش یافته است. پس مایحتاج عمومی کی ارزان می‌شود؟

رشت ـ محمدی بازنشسته کشوری

هوای واگن‌های مترو گرم و کلافه کننده است

از مسافران دائمی خط ۵ مترو، تهران ـ ایستگاه گلشهر کرج هستم. با این که در واگن‌های این خط صدای سیستم خنک کننده شنیده می‌شود، اما فضای داخل واگن‌ها بسیار گرم و کلافه کننده است.

کرج ـ مسافر مترو

معاینه فنی خودروها به پلیس سپرده شود

مدیرعامل سازمان پایانه‌های شهرداری تهران با انتقاد از معاینه فنی صوری و نادرست خودروها انتقاد کرده و آن را یکی از عوامل حوادث رانندگی دانسته است که ضمن تأیید این موضوع، یادآور می‌شوم که من هم به عنوان یک کارشناس ترافیک، در سال ۸۹ در گزارش‌هایی مستند به مسئولان، واگذاری معاینه فنی خودروها از راهنمایی و رانندگی به بخش خصوصی را اقدامی غلط و کارشناسی نشده دانستم و امیدوارم معاینه فنی خودروها بار دیگر به پلیس راهنمایی و رانندگی سپرده شود تا به کاهش حوادث رانندگی کمک شده باشد.

کرمانشاه ـ محسن رحیم‌نژاد

ساخت هتل موجب آلودگی جاجرود می شود

باتوجه به این که بخشی از آب مصرفی ساکنان تهران از جاجرود تأمین می‌شود، ساخت هتل آرینا در حاشیه این رودخانه می‌تواند به آلودگی جاجرود کمک کند و از اینرو ضرورت دارد استانداری تهران در این خصوص چاره‌ای بیندیشد.

تلفن به خط ارتباطی

اجرای طرح منظومه‌های روستایی در کشور

قزوین ـ خبرنگار اطلاعات: طرح منظومه‌های روستایی با هدف تمرکز فعالیت‌ها براساس موقعیت جغرافیایی و شرایط اقلیمی در روستاهای کشور اجرا می‌شود.

رئیس بنیاد مسکن در آیین تودیع و معارفه مدیران کل بنیاد مسکن استان قزوین گفت: طرح منظومه‌های روستایی به منظور خدمات‌رسانی هرچه بهتر در این مناطق اجرا می‌شود.

علیرضا تابش با تأکید بر این که «فعالیت‌های پراکنده در روستاها کارایی مناسب را ندارد»، افزود: براساس این طرح؛ روستاها بنا بر موقعیت جغرافیایی و شرایط اقلیمی خود تفکیک می‌شوند و با برخی دیگر یک منظومه را تشکیل می‌دهند که در این شکل گیری هر کدام از آنان به قطب‌های فرهنگی، کشاورزی، صنعتی و دیگر عرصه‌ها تبدیل می‌شوند و فعالیت‌ها به صورت متمرکز در این مناطق پیگیری خواهد شد.

وی با اشاره به اجرای آزمایشی این طرح در روستاهای استان قزوین یادآور شد: برای اجرای این طرح نیاز است سند فعالیتی برای هر کدام از روستاهای استان تهیه و اجرای آن به صورتی زنجیروار و در تعامل با دیگر مناطق دنبال شود.

رئیس بنیاد مسکن کشور با تأکید بر حمایت این بنیاد در تأمین اعتبارات ملی مورد نیاز برای اجرای طرح گفت: در این طرح ایجاد مشاغل پایدار در روستاها و استفاده از ظرفیت‌های انسانی بومی برای توسعه این مناطق باید در دستور کار قرار گیرد.

تابش با اشاره به بهسازی و بازسازی بیش از یک میلیون و ۴۰۰ هزار مسکن روستایی توسط بنیاد مسکن در کشور اعلام کرد: با نگاه حمایتی دولت بزودی با تشکیل کمیته‌ای متشکل از معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی ریاست جمهوری، بانک مرکزی و بنیاد مسکن، سندی برای ادامه فعالیت بهسازی و نوسازی واحدهای مسکن روستایی تهیه و برای تصویب به هیات دولت ارائه می‌شود.

وی با تأکید بر این که «برای تسریع در بهسازی و بازسازی مسکن روستایی نیاز به جذب منابع مالی غیر از ارائه تسهیلات ارزان قیمت بانک‌های عامل داریم، افزود: یکی از مکانیزم‌های مورد نظر برای تسریع در طرح مقاوم‌سازی مسکن روستایی، جذب مشارکت‌های مردمی و دریافت آورده‌های آنان در کنار ارائه تسهیلات ارزان قیمت بانک‌های عامل است.

تابش استفاده از ظرفیت قابل توجه نیکوکاران مسکن‌ساز در حوزه مسکن روستایی را ضروری دانست و گفت: نیاز است از ظرفیت انجمن نیکوکاران مسکن‌ساز علاوه بر رفع محرومیت از قشرهای مستضعف جامعه در راستای حمایت از نخبگان، دانش آموختگان، فرهنگیان و زوجین جوان استفاده می‌شود.

استاندار قزوین نیز با تأکید بر لزوم بازخوانی حوزه مدیریت روستایی برای جلوگیری از کاهش جمعیت روستایی در استان، گفت: علیرغم ارائه خدمات مختلف در راستای محرومیت‌زدایی در روستاها شاهد جابه‌جایی جمعیت روستایی به شهرها هستیم.

مرتضی روزبه بر لزوم پیگیری و مطالعه دلایل موفق نبودن در حفظ جمعیت روستایی تأکید کرد و افزود: انجام هر نوع فعالیت در این حوزه به تنهایی نمی‌تواند برای جلوگیری از مهاجرت روستائیان به شهر تأثیرگذار باشد و از این رو نیاز است تهیه سند توسعه یا آمایش از روستاها آغاز شود.

در پایان این آیین با قدردانی از خدمات چهار ساله احمد فیروزی مدیرکل پیشین بنیاد مسکن استان قزوین، حافظ باباپور به‌عنوان مدیرکل جدید این بنیاد معرفی شد.

۱۹ واحد مسکونی به مددجویان بهزیستی اردبیل واگذار می‌شود

اردبیل ـ خبرنگار اطلاعات: همزمان با هفته بهزیستی ۱۹ واحد مسکونی برای مددجویان در استان اردبیل افتتاح می‌شود.

رویا احمدیان مدیرکل بهزیستی استان اردبیل در جمع اصحاب رسانه گفت: در ارائه خدمات متنوع به جامعه هدف خود اعم از معلولان در بخش روان درمانی و روانپزشکی، توانمندسازی زنان سرپرست خانوار، ارتقای سلامت و کیفیت زندگی آحاد جامعه با آموزش مهارت زندگی در مدارس، ادارات و فضاهای دیگر تلاش و جدیت را در اولویت قرار دادیم.

او اظهار داشت: چشم‌انداز بیست ساله، برنامه پنج ساله و حرکت راهبردی در این سازمان مدنظر و مورد توجه است و در این‌زمینه کار ویژه‌ای آماده و تهیه شده است تا در قالب این برنامه بتوانیم سازمان تخصصی توسعه‌یافته را با کمک اهداف و مقاصد کمک به همنوع در اولویت قرار دهیم.

احمدیان با اشاره به ماموریت‌های بهزیستی در قالب ۲۰ استراتژی در رسیدن به اهداف و برنامه‌های راهبردی اضافه کرد: در سال ۹۲ ارزیابی‌های بهزیستی نشان داد که این استان در تحقق برنامه راهبردی جزو استان‌های ممتاز و شاخص بوده و در این‌زمینه رتبه پنجم را به دست آورده است.

وی اضافه کرد: در ارزیابی عملکرد سازمان بهزیستی بین دستگاه‌های دولتی این نهاد در کل کشور، اداره‌کل بهزیستی استان اردبیل رتبه سوم را به دست آورده که این موفقیت نشان از تلاش و جدیت بهزیستی در ارائه خدمات به جامعه هدف است.

مدیرکل بهزیستی استان اردبیل به کسب موفقیت‌های علمی، ورزشی، هنری معلولان، روشندلان و همچنین افتخارات معلولان و روشندلان در مسابقات قرآنی و کسب رتبه برتر در رشته تجوید اشاره کرد و گفت: امیدواریم این موفقیت‌ها ادامه یابد.

او ادامه داد: در دولت یازدهم بسته‌های حمایتی غذایی آماده توزیع از طریق فروشگاه‌های رفاه و اتکا برای مددجویان زیرپوشش که مستمری‌بگیر هستند ارائه می‌شود و ۱۷ هزار و ۱۷۵ خانوار زیرپوشش با ارائه شماره ۱۶ رقمی کارت بانکی خود از شارژ دریافت این سبد کالا بهره‌مند می‌شوند که این اقلام شامل گوشت، لبنیات، روغن مایع، خرما، رب گوجه‌فرنگی و دیگر مایحتاج ضروری است.

وی همچنین در مورد مددجویان غیرساکن شهری نیز گفت: در کنار فروشگاه رفاه، اتکا و فرهنگیان که حتی در دورترین شهرها آماده ارائه خدمات هستند مجتمع‌های ما در ادارات شهرستانی فضایی را فراهم کرده‌اند تا مددجویان به راحتی بتوانند از این خدمات استفاده کنند.

مدیرکل بهزیستی استان اردبیل افزود: به ازای اعتبار دولتی برای هر خانوار تک نفره ۳۰ هزار تومان، دو نفره ۶۰ هزار تومان و به ازای هر عائله که افزایش پیدا می‌کند ۱۰ هزار تومان به این مبلغ اضافه شده و سقف آن تا ۱۲۰ هزار تومان تعریف شده است.

احمدیان گفت: این کارت هر سال چهار بار شارژ می‌شود که مرحله نخست آن آغاز شده است و اگر قرار باشد به خانواده‌ها سبد کالا داده شود، مددجویان بهزیستی بدون این اولویت از این امتیاز نیز بهره‌مند خواهند شد.

اجرای طرح هادی در روستاهای آذربایجان‌غربی

ارومیه ـ خبرنگار اطلاعات: مدیرکل دفتر امور روستایی استانداری آذربایجان‌غربی از تهیه طرح هادی در ۸۵۶ روستای بالای ۲۰ خانوار استان خبر داد و گفت: تهیه این طرح‌ها قرار بود در ۳ سال انجام شود که با هماهنگی و همکاری بنیاد مسکن انقلاب اسلامی استان و تامین اعتبارات لازم از طرف استانداری و مساعدت و همکاری دهیاران اجرای این طرح‌ها تا پایان امسال به پایان می‌رسد.

شریف پور با اشاره به اینکه ۲۱۶۳ روستای بالای ۲۰ خانوار در استان وجود دارد، افزود: با پایان تهیه طرح‌های هادی در ۸۵۶ روستای بالای ۲۰ خانوار استان، تمام روستاهای بالای ۲۰ خانوار استان دارای طرح هادی می‌شوند.

وی بابیان این‌که اجرای طرح‌هادی در روستا موجب رونق آبادانی و عمران روستاها می‌شود، ادامه داد: در ۱۳۰ روستای بالای ۲۰ خانوار استان اجرای طرح هادی به صورت نیمه‌تمام باقی مانده است که با برنامه ریزی‌های انجام شده از سوی بنیاد مسکن انقلاب اسلامی استان و تعامل با شوراها و دهیاران، اجرای این طرح‌ها نیز امسال به پایان می‌رسد.

شریف پور در ادامه با اشاره به این‌که کمبود آب و تامین آب آشامیدنی یکی از مسائل و مشکلات کشور و به تبع آن آذربایجان‌غربی است، از همه مردم خواست در مدیریت مصرف آن تلاش کنند.

مدیرکل دفتر امور روستایی استانداری آذربایجان غربی همچنین از تشکیل ۱۰۶ صندوق خرد اقتصادی در روستاهای مرکز استان خبر داد و گفت: این صندوق‌ها با هدف تامین بخشی از مایحتاج اقتصادی روستاها با هدف ایجاد اشتغال و با مشارکت خود روستائیان تشکیل شده است.براساس آخرین آمارگیری یک میلیون و ۱۰۱ هزار و ۵۱۱ نفر از جمعیت استان در ۲۹۴۱ روستای آذربایجان‌غربی ساکن هستند که این شمار ۳۷/۲۷ درصد از جمعیت استان را شامل می‌شود.

پیش‌بینی تولید ۱۳۰۰ تن انواع آبزی در کرمان

کرمان ـ خبرنگار اطلاعات: استان کرمان در زمینه پرورش آبزیان از پتانسیل‌های خوبی برخوردار است.

مهدی ابراهیمی مدیر شیلات سازمان جهاد کشاورزی کرمان از وجود بیش از ۷۰۰۰ منبع آب مستعد برای پرورش آبزیان در این استان خبر داد و افزود: اگر ۲۰ درصد منابع آب موجود در کرمان در زمینه پرورش آبزیان فعال شود تولید آبزیان در این استان بیش از ۵۰۰۰ تن می‌رسد.

وی با اشاره به وجود ۲۴۰ استخر پرورش ماهی و ۱۶ بند خاکی و سیمانی در استان برای پرورش ماهی گفت: ماهیان گرم‌آبی در استخرهای ذخیره و منابع آب شامل بندهای خاکی و سیمانی رهاسازی و تولید می‌شوند و پیش‌بینی می‌شود امسال ۱۳۰۰ تن انواع آبزیان در استان کرمان تولید شود.

وی یادآور شد: اقلیم موجود در استان کرمان به گونه‌ای است که شرایط پرورش انواع ماهی‌های خاویاری، گرم‌آبی، ماهیان سردآبی، زینتی آرتمیا و تیلاپیلا وجود دارد و استخرهای ذخیره آب کشاورزی هم ظرفیت خوبی برای پرورش آبزیان است.

به گفته وی، پرورش ماهی درآب استخرهای کشاورزی موجب غنی شدن آب می‌شود.

اخبار کوتاه شهرستان

اجرای نمایش عروسکی در شهرهای مازندران

ساری ـ خبرنگار اطلاعات: مدیر کل کانون پرورش فکری مازندران از حضور گروه نمایش عروسکی تریلی سیار کانون به مازندران خبر داد.

قاسم عزیززاده گرجی با اعلام این خبر افزود: ۱۴ تا ۱۶ مرداد نمایش عروسکی تریلی سیار در شهرهای رامسر، کتالم، نشتارود، تنکابن، چالوس، محمودآباد، فریدونکنار، کیاکلا، جویبار، نکا و ساری باعنوان «سلام ایرانی» برگزار می‌شود.

وی هدف این برنامه را ایجاد فضای نشاط و شادی در میان کودکان و نوجوانان، بیان مفاهیم تربیتی در قالب تئاتر و نمایش و آشنایی خانواده‌ها با فعالیت‌های جذاب در کانون پرورش فکری اعلام کرد.

شوراها باید منافع عموم مردم را درنظر بگیرند

باشت ـ خبرنگار اطلاعات: همایش رؤسای شوراهای شهر و روستاهای شهرستان باشت برگزار شد.

فرماندار باشت در همایش رؤسای شوراهای اسلامی شهر و روستا، شهرداران و دهیاران شهرستان گفت: جایگاه شوراها در قالب قانونگذاری و مشورت است و طبق قانون نقشی در اجرائیات ندارند. شوراها حامل اعتماد مردم هستند و باید منافع عموم مردم را درنظر بگیرند.

سیدموسی حسینی درباره توسعه منابع روستایی نیز گفت: منابع دولت در رابطه با توسعه اشتغال محدود است و بودجه لازم در این زمینه وجود ندارد ولی دولت مکلف است که بسترهای لازم برای ایجاد اشتغال را فراهم کند.

وی گفت: با ایجاد بخش خصوصی و شرکت‌های تعاونی می‌توان اشتغال پایدار باتوجه به پتانسیل‌های موجود در هر منطقه ایجاد کرد.

فرماندار باشت افزود: سرمایه گذاران ما در این شهرستان خود مردم منطقه هستند چرا که مردم بهتر از دیگران می‌توانند طرح‌های متناسب با پتانسیل‌های شهرستان را پیاده‌سازی کنند.

حسینی درباره ساخت و سازهای بی‌رویه هم اظهار داشت: باید به سوی اخذ محور پیش برویم و شوراها هم باید به رفتار دهیاران نظارت کنند.

تحول بزرگ در اکتشافات معدنی از ۲ سال آینده

زرین‌شهر ـ خبرنگار اطلاعات: نماینده مردم لنجان در مجلس شورای اسلامی، از تحول بزرگ در اکتشافات معدنی در ۲ سال آینده خبر داد و گفت: متأسفانه در زمینه اکتشافات معدن، بسیار ضعیف عمل کرده‌ایم.

مجید منصوری افزود: تلاش می‌کنیم تا پایان سال آینده به میزان دو برابر میزان اکتشافات معادنی که از ابتدای انقلاب تاکنون داشته‌ایم را اکتشاف کنیم که البته برای این کار نیاز به برنامه‌ریزی است.

وی گفت: این موضوع در صورتی رخ می‌دهد که با همدلی مسئولان به دنبال اجرای برنامه‌های توسعه‌ای برویم.

منصوری بیکاری را یکی از مهمترین مسایلی دانست که نیاز به رسیدگی دارد و اظهار امیدواری کرد رسیدگی بیشتری به این موضوع شود.

رشد ۶ درصدی پیک بارمصرف برق در استان یزد

یزد ـ خبرنگار اطلاعات: رشد ۶ درصدی پیک بار در تابستان، هشداری برای ضرورت بهینه سازی در مصرف برق است.

مدیر امور دیسپاچینگ وفوریت‌های برق شرکت توزیع نیروی برق استان یزد با اعلام این خبر افزود: میزان پیک بار مصرفی پارسال استان یزد ۷۲۴ مگاوات بوده است و با پیش بینی‌های انجام شده این رقم به ۷۶۰ مگاوات خواهد رسید.

مهندس نادرعلی سامعی گفت: به دلیل افزایش دما و گرمای هوا، بیشترین مقدار مصرف در ۳ تیر، به میزان ۶۸۴ مگاوات در روز رسیده است.

او افزود: با توجه به رشد تعداد مشترکان زیر پوشش و انتزاع شهرستان طبس و افزایش دما در استان یزد، احتمال رشد مصرف برق نسبت به پارسال وجود خواهد داشت.

وی با اشاره به این که شمار مشترکان زیر پوشش استان یزد به ۵۵۶ هزار و ۸۳۲ مشترک رسیده است، گفت: همکاری قشرهای مختلف مردم در بخش‌های مصرف خانگی، عمومی، اداری و صنعتی برای گذر بدون کمترین مشکل از زمان اوج مصرف برق در تابستان ضروری است.

او افزود: با برنامه‌های تامین برق در دوران اوج مصرف و همکاری خوب مشترکان خانگی وصنعتی، نگرانی خاصی از تامین برق پایدار در سال جاری وجود ندارد.سامعی ابراز امیدواری کرد: با توجه به افزایش دما و به کارگیری راهکارهای بهینه مصرف برق در استان، خللی در تامین برق مطمئن و پایدار به‌وجود نخواهد آمد.

پایان داوری مرحله استانی آثار جشنواره کودک و نوجوان رضوی

کرمان ـ خبرنگار اطلاعات: داوری بیش از ۲۸۰ اثر تولیدی جشنواره‌های هشت‌گانه کودک و نوجوان رضوی، در مرحله استانی به پایان رسید.

مدیرکل کانون پرورش‌فکری کودکان و نوجوان کرمان کودکان و نوجوان را در این جشنواره چشمگیر ارزیابی کرد و گفت: در مرحله نخست، آثار تولیدی در بخش‌های مختلف مراکز کانون داوری و ۲۰ درصد آنها به دبیرخانه جشنواره در دفتر استان ارسال شده است.

محمدرضا علیزاده افزود: این آثار شامل ۲۰۸ داستان کوتاه و خاطرات رضوی، ۱۰۲ اثر شعر کودک و نوجوان رضوی و ۳۲۵ اثر نقاشی است و همچنین ۹ نشریه الکترونیکی و ۵۲ نشریه کاغذی رضوی توسط ۲۴۹ کودک و نوجوان تولید و به دبیرخانه جشنواره ارسال شده است.به گفته وی ۷ تحقیق و پژوهش رضوی، ۱۹ اثر در حوزه نمایش عروسکی از دیگر آثار راه‌یافته به بخش استانی این رقابت است.علیزاده هدف از برگزاری جشنواره‌های هشتگانه رضوی را فراهم آوردن فرصتی برای آشنایی و انس کودکان و نوجوانان با سیره و سبک زندگی امام رضا(ع) اعلام کرد و گفت: باتوجه به رویه جدید برگزاری جشنواره‌های رضوی از اسفند پارسال، فراخوان و شیوه‌نامه این جشنواره علاوه بر مراکز فرهنگی هنری کانون سراسر استان، در بسیاری از دستگاه‌های اجرایی و فرهنگی نیز اطلاع‌رسانی شده است. وی افزود: گروه داوری این جشنواره متشکل از کارشناسان و مربیان مجرب کانون است که پس از داوری و ارزیابی آثار در مرحله استانی، در نهایت از هربخش ۸ درصد آثار برگزیده به دبیرخانه دوازدهمین جشنواره بین‌المللی امام رضا(ع) در تهران ارسال می‌شود.

به گفته وی همزمان با دهه کرامت از برگزیدن استانی و کشوری این جشنواره قدردانی خواهد شد.بنابه این گزارش فعالیت‌های کودک و نوجوان دوازدهمین دروه جشنواره بین‌المللی امام رضا(ع) شهریورماه آینده با ۸ موضوع ملی با عنوان‌های داستان‌های کوتاه و خاطرات زیارت رضوی، نشریه‌نگاری کاغذی و الکترونیکی رضوی، قصه‌گویی رضوی، تحقیق و پژوهش رضوی؛ عکاسی، نقاشی و شعر رضوی برگزار می‌شود.

سازمان‌های مردم نهاد مازندران همایش برگزار کردند

ساری ـ خبرنگار اطلاعات: نخستین همایش بزرگ سازمان‌های مردم نهاد مازندران در سالن اجتماعات پیامبر اعظم(ص) دانشگاه علوم پزشکی مازندران برگزار شد.

مدیرکل اجتماعی استاندار مازندران با اعلام این خبر افزود: اهم اهداف همایش معرفی و شناساندن NGOهای استان، فرهنگ‌سازی و ترویج تاسیس تشکل‌های جدید مردمی، هویت بخشی و تشویق و ترغیب نهادهای مردمی موجود به فعالیت بهتر و گسترده‌تر، جذب و جلب پشتیبانی‌ها و حمایت‌های بیشتر مسئولان و مدیران کشوری، استانی و شهرستانی برای به کارگیری و بهره‌مندی از توان و تجربه بی‌شمار این تشکل‌ها بود.

علی شادمان برنامه‌های همایش را سخنرانی مقامات کشوری و استانی، دعوت از میهمانان مرتبط، مشارکت سازمان‌های مردم نهاد، تبلیغ در سطح استانی به روش‌های مختلف، ارائه پکیج تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی، اعطای لوح تقدیر به تشکل‌های برتر استان، برپایی برنامه سرود و موسیقی محلی، ارائه گزارش اقدامات و عملکرد و قرائت بیانیه قطعنامه پایانی اعلام کرد.

نیکوکاران، ساختمان انجمن حمایت از زندانیان نیشابور را تکمیل می کنند

نیشابور ـ خبرنگار اطلاعات: ساخت بنای شش طبقه انجمن حمایت از زندانیان نیشابور با حمایت خیران ادامه دارد.

مدیرعامل انجمن حمایت از زندانیان نیشابور با اعلام این خبر افزود: عملیات عمرانی ساختمان شش طبقه این انجمن به نصب ستون‌ها رسیده است و با پایان فونداسیون اکنون با کمک خیران وارد اجرای دیگر مراحل عمرانی شدیم.احمد همت‌آبادی اظهار داشت: زمین برای ساختمان را از ستاد اجرایی فرمان امام(ره) در خراسان رضوی خریداری کردیم که چون کاربری مسکونی داشت، با زمین فعلی در بولوار جمهوری اسلامی که سه نبش است معاوضه کردیم تفاضل آن ۴۵۰ میلیون ریال به سمت شهرداری بود که خیران آن را پرداخت کردند.وی از شهرداری نیشابور به‌خاطر صدور رایگان پروانه ساختمانی به ارزش بیش از ۲ میلیارد ریال، از سازمان نظام مهندسی به‌خاطر تخفیف یکصد میلیون ریالی، از سازمان عمران شهرداری برای گودبرداری رایگان، از مجتمع فولاد خراسان(نیشابور) به‌خاطر تامین رایگان بخشی از آهن‌آلات و از شرکت صدرا برای قبول اجرای رایگان تاسیسات برق قدردانی کرد.او یادآور شد: در این ساختمان شش طبقه علاوه بر واحد اداری، واحدهای دیگری چون: تالار پذیرایی، آشپزخانه، درمانگاه و واحدهای تجاری در نظر گرفته شده است تا از طریق درآمد آنها بتوان برنامه‌های خیریه انجمن را به پیش برد.وی اضافه کرد: کلاس‌های آموزشی اخلاقی، مذهبی و مهارت‌های زندگی برای خانواده زندانیان همراه با ارسال بسته مواد غذایی برای خانواده زندانیان نیازمند در حال اجرا است.

معرفی کتاب

سیاست‌نامه

کتاب سیاست‌نامه به قلم دکتر سیدحسن فیروزآبادی منتشر و به بازار عرضه شد.

کتاب سیاست‌نامه(نظام‌مدیریت راهبردی در دکترین مهدویت) از سوی انتشارات دانشگاه عالی دفاع ملی به چاپ رسیده و مشتمل بر ۹ فصل شامل ۱ـ محورها و رویکردها در سیاست‌نامه انتظار ۲ـ دکترین مهدویت زیربنای طرح‌ریزی‌های راهبردی ۳ـ سیاست دولت در زمینه‌سازی ظهور ٤ـ فرهنگ زمینه‌ساز در جامعه زمینه‌ساز ظهور ٥ـ تربیت زمینه ساز در جامعه منتظران ظهور ٦ـ اقتصاد در جامعه زمینه ساز ظهور ٧ـ زن و خانواده در جامعه زمینه‌ساز ظهور ٨ـ سبک زندگی در جامعه زمینه‌ساز ظهور ٩ـ نگاه راهبردی به مؤلفه محیط زیست در عصر زمینه‌سازی ظهور، است که به قیمت ۱۸ هزار تومان و با شمارگان یک هزار جلد در بازار عرضه شده است.

در بخشی از مقدمه فصل ششم می‌خوانیم:

فقر، که همواره قرین بشر بوده، از حقایق مزمنی است که قرن‌ها جزء سرنوشت و تقدیر انسانی به شمار آمده و در هر عصری به نحوی با آن دست و پنجه نرم کرده‌اند. اما به جز برهه‌هایی از دوران باشکوه صدر فرهنگ انتظار و تمدن فرهنگ انتظاری که بنا به نقل فقیری وجود نداشته تا از بیت‌المال زکات دریافت کند، بشر همواره در مبارزه با این پدیده شوم مشکل داشته و حتی صنعتی شدن و رشد اقتصادی بلندمدت نیز نتوانسته ریشه فقر را برکند. البته رشد اقتصادی و انقلاب صنعتی و آگاهی فقرا از پیشرفت‌های مادی سبب شده که آنها در حال حاضر فقر خویش را کشف کنند و به دنبال رفع آن از هر طریق ممکن باشند. مهاجرت به شهرها و کشورهای ثروتمند یکی از پی‌آمدهای این کشف است. به طور کلی از اوایل قرن نوزدهم میلادی تفاوت میان نحوه زندگی مردم مناطق مختلف جهان شناخته شد و بروز نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها و عواقب آن اندیشمندان و نظریه‌پردازان را به ارائه فرضیاتی پیرامون علل و عوامل مؤثر در پیدایش فقر واداشت. این تلاش‌ها به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم و کشف فقر فزاینده کشورهای جهان سوم اوج گرفت. راهبردهای رشد اقتصادی، رشد اقتصادی همراه با توزیع، و راهبرد نیازهای اساسی و....، به منظور بهبود شرایط زندگی مردم این کشورها طراحی شدند، اما متأسفانه آثار توزیعی این راهبردها آن‌چنان که باید سرریز نشد و به حاشیه قرار گرفتن کثیری از مردم و گسترش پدیده فقر انبوه انجامید.

رشد اقتصادی پایدار افزایش بلندمدت ظرفیت تولید به منظور افزایش عرضهٔ کل است تا بتوان نیازهای جمعیت را تأمین کرد. صفت پایداری بر رشدی تأکید دارد که در آن نیازها و رضایت‌مندی افراد همراه با افزایش کیفیت زندگی انسان تأمین مستمر می‌شود. در حکومت امام زمان(عج) این ویژگی به نهایت حد خود می‌رسد. اقتصاد در دکترین مهدویت اقتصادی است که انسان را هم به معیشت این جهانی و هم به سعادت آن جهانی برساند. اقتصادی که آدمی را فقط به معیشت محدود و زودگذر دنیوی برساند، اقتصادی ناسالم و نارساست. اقتصاد سالم، باید وامدار فرهنگی سالم و جامع باشد تا به اهداف اصیل انسانی خویش هم در این جهان و هم در آن جهان نایل آید. اقتصاد غربی وامدار فرهنگی ناسالم و غیرالهی است. از این‌رو، نه تنها انسان را به سعادت ابدی خویش نمی‌رساند، بلکه آدمی را در معیشت دنیوی خویش نیز دچار سرگردانی و حیرت می‌سازد. انسان معاصر بنده و اسیر چیزی می‌شود که خود آن را خلق کرده است. صنعت، تجارت، تکنولوژی و اقتصاد را با اندیشه و همت خویش دست و پا می‌کند، اما اسیر و بیچاره‌اش می‌شود. انسان معاصر بازار و کسب و کار را به دست خویش ایجاد می‌کند، اما به یک‌باره خوار و حیرانش می‌شود، بدان دل می‌سپارد و به دنبالش می‌رود. انسان معاصر اقتصاد و تجارت را خود می‌آفریند، اما همان خدایش می‌شود، از او دل می‌ستاند، تمام وجودش را به هر سو می‌کشاند، از سیر بندگی خارجش می‌کند و مهارش را به دست شیطان می‌سپارد.... و این‌گونه است که اقتصاد و تجارت، به بت و بازار و فضای کسب و کار به بتکده‌های نوین قرن بیست و یکم و جولانگاه سپاهیان شیطان تبدیل می‌شود.

... و اما فرهنگ جامع اسلام، نه تنها فرهنگ را در خدمت اقتصاد قرار نمی‌دهد، بلکه به اقتصاد سمت و سوی فرهنگی می‌بخشد و آن را به ابزاری قوی برای تضمین معیشت این جهانی و سعادت آن جهانی تبدیل می‌سازد. فرهنگ سعادت‌آفرین اسلام اقتصاد را یله و رها نمی‌پسندد؛ چرا که اقتصاد رها فرجامی جز هلاکت دنیوی و شقاوت اخروی در پی نخواهد داشت.

پاکباز عرصه عشق

■ بخش نخست

*** شهید بابایی چهره آشنای بسیجیان و یار وفادار فرماندهان قرارگاه های عملیاتی بود و فقط از سال ۱۳۶۴ تا هنگام شهادت، بیش از ۶۰ مأموریت جنگی را با موفقیت کامل به انجام رساند**

اشاره: نیروی هوایی ارتش یکی از نیروهای پرقدرت انقلاب اسلامی است که در جریان دفاع مقدس توانست با خلق حماسه های بی بدیل، شرایط را برای پیروزی رزمندگان فراهم کند که به طور حتم وجود سرمایه های انسانی در این نیروی الهی، عامل مهم موفقیت ها بوده و هست.

شهید عباس بابایی یکی از این عزیزان است که با نشان دادن توانایی هایش توانست دوستداران بیشماری پیدا کند و استعداد ذاتی اش را در عرصه های خطیر به نمایش بگذارد.

فرارسیدن ۱۵ مرداد ،سالروز شهادت آن شهید والامقام، بهانه ای شد تا مرور کوتاهی کنیم بر زندگی سراسر ایثار او.

شهید عباس بابایی، بزرگ مردی که در مکتب شهادت پرورش یافت، مجاهدی که زهد و تقوایش بسان دریایی خروشان بود و هر لحظه از زندگانیش موج ها در برداشت. مرد وارسته ای که سراسر وجودش عشق و از خودگذشتگی و کرامت بود، رزمنده ای که دلاور میدان جنگ بود. از آن زمان که خود را شناخت، کوشید تا جز در جهت خشنودی حق تعالی گام برندارد. به راستی او گمنام، اما آشنای همه بود. از آن روستایی ساده دل، تا آن خلبان دلیر و بی باک .شهید بابایی در سال ۱۳۲۹، در شهرستان قزوین دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی و متوسطه را در همان شهر به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳٤۸، به دانشکده خلبانی نیروی هوایی راه یافت و پس از گذراندن دوره آموزش مقدماتی برای تکمیل دوره به آمریکا اعزام شد. شهید بابایی در سال ۱۳٤۹، برای گذراندن دوره خلبانی به آمریکا رفت.

طبق مقررات دانشکده می بایست به مدت دو ماه با یکی از دانشجویان آمریکایی هم اتاق می شد. آمریکایی ها، در ظاهر، هدف از این برنامه را پیشرفت دانشجویان در روند فراگیری زبان انگلیسی عنوان می کردند، اما واقعیت چیز دیگری بود. چون عباس در همان شرایط همه واجبات دینی خود را انجام می داد، از بی بند و باری موجود در جامعه آمریکا بیزار بود. هم اتاقی او در گزارشی که از ویژگی ها و روحیات عباس نوشته، یادآور می شود که بابایی فردی منزوی و در برخوردها، نسبت به آداب و هنجارهای اجتماعی بی تفاوت است. از رفتار او بر می آید که نسبت به فرهنگ غرب دارای موضع منفی است و شدیداً به فرهنگ سنتی ایران پای بند است. همچنین اشاره کرده بود که او به گوشه ای می رود و با خودش حرف می زند، که منظور او نماز و دعا خواندن عباس بوده است.

فارغ التحصیلی از دانشکده خلبانی آمریکا

خود وی ماجرای فارغ التحصیلی از دانشکده خلبانی آمریکا را چنین تعریف کرده است: «دوره خلبانی ما در آمریکا تمام شده بود، اما به خاطر گزارشاتی که در پرونده خدمتم درج شده بود، تکلیفم روشن نبود و به من گواهینامه نمی دادند، تا این که روزی به دفتر مسئول دانشکده، که یک ژنرال آمریکایی بود، احضار شدم. به اتاقش رفتم و احترام گذاشتم. او از من خواست که بنشینم.

پرونده من در جلو او، روی میز بود، ژنرال آخرین فردی بود که می بایستی نسبت به قبول و یا رد شدنم اظهار نظر می کرد. او پرسش هایی کرد که من پاسخش را دادم. از سوال های ژنرال بر می آمد که نظر خوشی نسبت به من ندارد. این ملاقات ارتباط مستقیمی با آبرو و حیثیت من داشت، زیرا احساس می کردم که رنج دوسال دوری از خانواده و شوق برنامه هایی که برای زندگی آینده ام در دل داشتم، همه در یک لحظه در حال محو و نابودی است و باید دست خالی و بدون دریافت گواهینامه خلبانی به ایران برگردم.

در همین فکر بودم که در اتاق به صدا در آمد و شخصی اجازه خواست تا داخل شود. او ضمن احترام، از ژنرال خواست تا برای کار مهمی به خارج از اتاق برود با رفتن ژنرال، من لحظاتی را در اتاق تنها ماندم. به ساعتم نگاه کردم، وقت نماز ظهر بود. با خود گفتم، کاش در اینجا نبودم و می توانستم نماز را اول وقت بخوانم. انتظارم برای آمدن ژنرال طولانی شد.

گفتم که هیچ کار مهمی بالاتر از نماز نیست، همین جا نماز را می خوانم. ان شاءالله تا نمازم تمام شود، او نخواهد آمد. به گوشه ای از اتاق رفتم و روزنامه ای را که همراه داشتم به زمین انداختم و مشغول نماز شدم. در حال خواندن نماز بودم که متوجه شدم ژنرال وارد اتاق شده است. با خود گفتم چه کنم؟ نماز را ادامه بدهم یا بشکنم؟ بالاخره گفتم، نمازم را ادامه می دهم، هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد. سرانجام نماز را تمام کردم و در حالی که بر روی صندلی می نشستم از ژنرال معذرت خواهی کردم. ژنرال پس از چند لحظه سکوت نگاه معناداری به من کرد و گفت: چه می کردی؟ گفتم: عبادت می کردم. گفت: بیشتر توضیح بده. گفتم: در دین ما دستور بر این است که در ساعت های معین از شبانه روز باید با خداوند به نیایش بپردازیم و در این ساعات زمان آن فرا رسیده بود، من هم از نبودن شما در اتاق استفاده کردم و این واجب دینی را انجام دادم. ژنرال با توضیحات من سری تکان داد و گفت: همه این مطالبی که در پرونده تو آمده مثل این که راجع به همین کارهاست. این طور نیست؟ پاسخ دادم: آری همین طور است. او لبخندی زد. از نوع نگاهش پیدا بود که از صداقت و پای بندی من به سنت و فرهنگ و رنگ نباختنم در برابر تجدد جامعه آمریکا خوشش آمده است. با چهره ای بشاش خود نویس را از جیبش بیرون آورد و پرونده ام را امضا کرد. سپس با حالتی احترام آمیز از جا برخاست و دستش را به سوی من دراز کرد و گفت: به شما تبریک می گویم. شما قبول شدید. برای شما آرزوی موفقیت دارم. من هم متقابلا از او تشکر کردم. احترام گذاشتم و از اتاق خارج شدم. آن روز به اولین محل خلوتی که رسیدم به پاس این نعمت بزرگی که خداوند به من عطا کرده بود، دو رکعت نماز شکر خواندم.

با ورود هواپیماهای پیشرفته اف ـ ١٤ به نیروی هوایی، شهید بابایی که جزو خلبان های تیزهوش و ماهر در پرواز با هواپیمای شکاری اف ـ٥ بود، به همراه شمار دیگری از همکاران برای پرواز با هواپیمای اف ـ١٤ انتخاب و به پایگاه هوایی اصفهان منتقل شد. با اوج گیری مبارزات علیه نظام ستمشاهی، بابایی به عنوان یکی از پرسنل انقلابی نیروی هوایی، در جمع دیگر افراد متعهد ارتش به میدان مبارزه وارد شد.

آغاز پذیرش مسئولیت های مهم

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، وی گذشته از انجام وظایف روزمره، به عنوان سرپرست انجمن اسلامی پایگاه، به پاسداری از دستاوردهای پرشکوه انقلاب اسلامی پرداخت.

شهید بابایی با دارا بودن تعهد، ایمان، تخصص و مدیریت اسلامی چنان درخشید که شایستگی فرماندهی وی محرز و در تاریخ هفتم مرداد ۱۳٦۰، فرماندهی پایگاه هشتم هوایی بر عهده او گذاشته شد.

به هنگام فرماندهی پایگاه با استفاده از امکانات موجود آن، به عمران و آبادانی روستاهای مستضعف نشین حومه پایگاه و شهر اصفهان پرداخت و با تامین آب آشامیدنی و بهداشتی، برق و ساخت حمام و دیگر ملزومات بهداشتی و آموزشی در این روستا، گذشته از تقویت خط سازندگی انقلاب اسلامی، در روند هر چه مردمی کردن ارتش و پیوند هر چه بیشتر ارتش با مردم خدمات شایان توجهی را انجام داد.

بابایی، با کفایت، لیاقت و تعهد بی پایانی که در زمان تصدی فرماندهی پایگاه اصفهان از خود نشان داد، در ۹ آذر ۱۳٦۲ با ارتقاء به درجه سرهنگی به سمت معاون عملیات نیروی هوایی منصوب و به تهران منتقل شد. او با روحیه شهادت طلبی به همراه شجاعت و ایثاری که در طول سال ها، در جبهه های نور و شرف به نمایش گذاشت، صفحات نوین و زرینی به تاریخ دفاع مقدس و نیروهای هوایی ارتش نگاشت و با بیش از ۳۰۰۰ ساعت پرواز با انواع هواپیماهای جنگنده، قسمت اعظم وقت خویش را در پرواز های عملیاتی و یا قرارگاه ها و جبهه های جنگ در غرب و جنوب کشور سپری کرد و به همین ترتیب چهره آشنای «بسیجیان» و یار وفادار فرماندهان قرارگاه های عملیاتی بود و فقط از سال ١٣٦٤ تا هنگام شهادت، بیش از ٦٠ مأموریت جنگی را با موفقیت کامل به انجام رساند. شهید برای پیشرفت سریع عملیات ها و حسن انجام امور، فقط به نظارت اکتفا نمی کرد، بلکه شخصاً پیشگام می شد و در جمیع مأموریت های جنگی طراحی شده، برای آگاهی از مشکلات و خطرات احتمالی، نخستین خلبان بود که شرکت می کرد.

سرلشکر بابایی به علت لیاقت و رشادت هایی که در دفاع از نظام، سرکوبی و دفع تجاوزات دشمنان از خود بروز داد، در تاریخ ۸ اردیبهشت ١٣٦٦، به درجه سرتیپی مفتخر شد. تیمسار بابایی معاون عملیات نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران به هنگام بازگشت از یک مأموریت برون مرزی، هدف گلوله ضد هوایی قرار گرفت و به شهادت رسید.

تیمسار عباس بابایی صبح روز پانزدهم مرداد روز عید قربان همراه یکی از خلبانان نیروی هوایی (سرهنگ نادری) به منظور شناسایی منطقه و تعیین راهکار اجرای عملیات، با یک فروند هواپیمای آموزشی اف ـ٥ از پایگاه هوایی تبریز به پرواز درآمد و وارد آسمان عراق شد. تیمسار بابایی پس از انجام دادن مأموریت، به هنگام بازگشت، در آسمان خطوط مرزی، هدف گلوله های تیربار ضد هوایی قرار گرفت و از ناحیه سر مجروح شد و بلافاصله به شهادت رسید.

یکی از راویان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ درباره این واقعه نوشته است:«به دنبال اصابت گلوله به هواپیمای تیمسار بابایی و اختلالی که در ارتباط هواپیما و پایگاه تبریز به وجود آمد، پایگاه مذکور به رابط هوایی سپاه اعلام کرد که یک فروند هواپیمای خودی در منطقه مرزی سقوط کرد برای کمک به یافتن خلبان و لاشه آن هر چه سریعتر اقدام کنید. مدت کوتاهی از اعلام این موضوع نگذشته بود که فرد مذکور مجدداً تماس گرفت و در حالی که گریه امانش نمی داد گفت: هواپیمای مورد نظر توسط خلبان به زمین نشست، ولی یک از سرنشینان آن به علت اصابت گلوله در داخل کابین به شهادت رسیده است.» راوی در مورد بازتاب شهادت تیمسار بابایی در جمع برادران سپاه نوشته است: «برخی از فرماندهان ارشد سپاه در جلسه ای مشغول بررسی عملیات بودند که تلفنی خبر شهادت تیمسار بابایی به اطلاع برادر رحیم رسید.

با شنیدن این خبر، جلسه تعطیل شد و اشک در چشمان حاضران به خصوص آنان که آشنایی بیشتری با شهید بابایی داشتند ، حلقه زد.» نقل شده که وی چند روز قبل از شهادت در پاسخ پافشاری های بیش از حد دوستانش برای عزیمت به مراسم حج گفته بود: «تا عید قربان خودم را به شما می رسانم.» بابایی در هنگام شهادت ٣٧ سال داشت، او اسوه ای بود که از کودکی تا واپسین لحظات عمر گرانقدرش همواره با فداکاری و ایثار زندگی کرد و سرانجام هم در روز عید قربان، به آرزوی بزرگ خود که مقام شهادت بود نائل و نام پرآوازه اش در تاریخ پرافتخار ایران جاودانه شد.

ادامه دارد

۱۷

خلبان هواپیمای فانتوم با اسم شناسایی «دنای الفا»، با کمک رادار، خود را به هواپیمای مسافربری هدف نزدیک‌تر کرده بود، و منتظر دستور فرماندهی پایگاه بود، فرمانده پایگاه در کاروان به دلیل تعدد دسترسی به انواع رادیوهای VHF و UHF قادر بود همه مراحل پیشرفت عملیات را از نزدیک رصد و کنترل کند.

هواپیمای مسافربری حامل ریگی به‌سرعت پیش می‌رفت و هر آن از آسمان فرودگاه بین‌المللی بندرعباس فاصله می‌گرفت.

در چنین شرایطی دو فرضیه و رویداد برای فرود اجباری هواپیمای مسافربری وجود داشت که در صورت بروز هر گونه مشکل برای هواپیمای فانتوم عملیات به شکست می‌انجامید. زیرا هواپیمای مسافربری به سرعت در حال فاصله گرفتن از فرودگاه بندرعباس بود و باتوجه به تصمیمات اتخاذشده مبنی بر نشاندن هواپیمای مسافربری در فرودگاه بین‌المللی بندرعباس عملیات ناکام می‌ماند. اگرچه در ادامه مسیر دو فروند اف١٤ در نقاط ایستایی مرکز به سمت شرق آماده اجرای عملیات رهگیری در صورت بروز هرگونه مشکل و یا دخالت عوامل بیگانه در تکمیل عملیات رهگیری هوایی بود، در صورت چنین فرضیه‌ای احتمالاً پایگاه دیگری که می‌توانست یکی از پایگاه‌های بیرجند، مشهد، تهران و کرمان باشد، مقصد اجباری فرود هواپیمای مسافربری حامل ریگی درنظر گرفته می‌شد، که هر کدام در جای خود می‌توانست موجب بروز مشکلاتی به هنگام فرود اجباری هواپیمای مذکور شود.

فرض دیگر، قطع تماس راداری با هواپیمای فانتوم بود که درباره دریافت آخرین پیام‌ها برای هدایت و راهنمایی خلبان هدایت‌کننده، در اجرای واکنش‌های عملیاتی و پروازی مناسب، دچار مشکل می‌شد.

به همین جهت، دستور پرواز دومین هواپیمای فانتوم با معرف «دنای براوو» صادر شد. این هواپیما از قبل پیش‌بینی شده آمادهٔ پرواز بود و در ورودی باند فرودگاه بندرعباس قَرار داشت.

این بار هواپیمای جنگنده دنای براوو در مساعدت به جنگنده دنای آلفا به پرواز درآمد و خیلی زود توانست در فاصله منطقی میان نقطه ارتباط رادار زمینی و کاروان پروازی مستقر در بندرعباس قرار گیرد و این امر توانست با پوشش رادیویی مناسب فرض دوم را به عنوان تهدید ادامه رهگیری خنثی و برطرف کند.

لحظات به سرعت سپری می‌شد و هواپیما با سرعتِ تقریبی ٤٨٠ مایل، حدود هشت مایل در دقیقه از آسمان فرودگاه بندرعباس بیشتر می‌شد.

براساس محاسبهٔ فوق، فقط ۱۰ دقیقه برای مجاب‌کردن خلبان هواپیمای مسافربری فرصت باقی مانده بود تا از ادامه مسیر منصرف شود و عمل فرود اجباری را در فرودگاه بندرعباس انجام دهد. در غیر این صورت، هدف از حدود منطقهٔ کنترل هوایی بندرعباس، به شعاع ۸۰ مایلی، خارج می‌شد و عملاً کنترل ترافیکی را از فرودگاه بندرعباس مطابق مقررات بین‌المللی با مشکل روبه‌رو می‌کرد.

مسألهٔ دیگری که ذهن افرادِ درگیر در این عملیات را به خود معطوف کرده بود ایجادِ اختلال الکترونیکی روی سامانه‌های ارتباطیِ هواپیماها بود. این کار گرچه میِ‌توانست کل ارتباطات منطقه را تحت تأثیر قَرار دهد و خلاف عرف بین‌المللی و قوانین ایکائو بود، با این حال، در این شرایطِ خاص، احتمال ارتباطِ نیروهای بیگانه، به قصد کمک به عبدالمالک ریگی دور از انتظار نبود. اتفاقی که به دفعات در نقاط مختلف جهان انجام گرفته بود.

خلبان دنای آلفا، براساس قوانین ایکائو و آموخته‌های پروازی، می‌دانست که، حتی با قطع ارتباطات رادیویی، هواپیمای شکاری رهگیر می‌تواند با دادن علائم پروازی، که با چشم غیرمسلح قابل مشاهده باشد، (تکان‌دادن متناوب بال‌های هواپیما به سمت جلو و چپ و یا پایین‌آوردن چرخ‌ها)، عملیات رهگیری را با موفقیت به انجام برساند.

فرمانده پایگاه از هواپیمای دنای براوو، که برای انتقال بهتر پیام در حد وسط هواپیمای رهگیر (دنای آلفا) و رادار قرار داشت، درخواست کرد که مطابق مقررات بین‌المللی، تلاش کند که خلبانِ هواپیمایِ مسافربری، به اجبار، در بندرعباس فرود بیاید.

ادامه دارد

۲۵

گزینه‌های دشوار

هیلاری کلینتون

وزیر امور خارجه ایالات متحده امریکا ۲۰۰۹-۲۰۱۳

ترجمه: **علی اکبر عبدالرشیدی**

Hillary Rodham Clinton HARD CHOICES

می خواستم نظرات خودم را در دولت پیش ببرم. اما همانطور که تاریخ نشان داده و تجربه‌های شخصی خودم به من ثابت کرده "امضای هری ترومن در اتاق بیضی کاخ سفید" بود که سرنوشت همه چیز را تعیین می کرد. تلاش دیگران در برابر اراده رئیس جمهور به جایی نمی‌رسید. از طرف دیگر به خاطر رقابت و مبارزه طولانی که من با باراک اوباما داشتم می دانستم که رسانه‌ها منتظرند – و شاید امیدوارند – تا نشانه‌ای از ناهماهنگی بین من و کاخ سفید پیدا کنند. من هم بر آن بودم که رسانه‌ها را از وجود چنین خبری محروم کنم.

از دیدن آدمهایی که رئیس جمهور منتخب برای تیمش انتخاب کرده بود به وجد آمده بودم. جو بایدن به عنوان معاون رئیس جمهور، کوهی از تجارب بین‌المللی را که در مقام ریاست کمیته روابط خارجی سنا اندوخته بود با خود آورده بود. گرم و شوخ طبع بود و با این روحیه وقتی در اتاق سیچویشن[10] کاخ سفید دور هم بودیم لحظات دلپذیری داشتیم. من و جو، هر هفته برای صرف یک صبحانه خصوصی با یکدیگر دیدار داشتیم. این صبحانه در محل اقامت جو بایدن واقع در اراضی مرکز رصد و کنترل دریایی امریکا[11] صرف می شد که اتفاقا نزدیک محل اقامت من بود. همیشه در کمال ادب تا جلوی اتومبیل به استقبال من می آمد و سپس به سمت محل صرف صبحانه هدایت می کرد. در همین جا بود که صبحانه می‌خوردیم و حرف می زدیم. در گفتگوهایمان گاه اتفاق نظر داشتیم و زمانی اختلاف نظر. اما من همیشه از گفتگوهای سرّی و صریحی که داشتیم لذت می بردم.

اتاق سیچویشن اتاقی است مهم در زیر زمین کاخ سفید واشینگتن به مساحت ۵۱۳ متر مربع که جلسات سری و اغلب اطلاعاتی دولت امریکا در آن برگزار می‌شود. مدیریت و نگهداری این اتاق با کارکنان شورای امنیت ملی امریکا است و جلسات رئیس جمهور و نشست های مشاورانش از جمله مشاور امنیت ملی، رئیس کارکنان کاخ سفید و معاون امنیت داخلی در آن برگزار می‌شود. در جلساتی که در این اتاق برگزار می گردد بحرانهای داخلی و خارجی مطرح می‌شود و ارتباط امن با اشخاصی در خارج از کاخ سفید و اغلب در خارج از امریکا از طریق تجهیزات موجود در این اتاق انجام می گیرد. اتاق سیچویشن مجهز به پیشرفته‌ترین تجهیزات ارتباطات است که رئیس جمهور از طریق آن فرماندهی خود را بر نیروهای نظامی امریکا در سراسر جهان اعمال می کند.

مرکز رصد و کنترل دریایی امریکا یکی از قدیمی ترین مراکز رهگیری دریایی و مکان یابی واحدهای دریایی متعلق به نیروی دریایی امریکا است. محل اقامت معاون رئیس جمهور امریکا در خانه ای واقع در همین مرکز است.

"راهم امانوئل" را سالها می‌شناختم. از اوایل سال ۱۹۹۲ کار را در مبارزات انتخاباتی همسرم آغاز کرد، بعد به کاخ سفید راه یافت و در نهایت به شیکاگو رفت تا برای ورود به کنگره مبارزه کند. او در مجلس نمایندگان یک ستاره در حال عروج بود و در سال ۲۰۰۶ مبارزه‌ای را مدیریت کرد که توانست اکثریت جدیدی از حزب دموکرات را در این مجلس به وجود بیاورد.

اما وقتی باراک اوباما به ریاست جمهوری رسید با درخواست اوباما از او برای رفتن به کاخ سفید و برعهده گرفتن مسئولیت ریاست کارکنان کاخ سفید، کار در کنگره را رها کرد. بعدها هم به شهرداری شیکاگو رسید. راهم به داشتن شخصیت نیرومند و زبان شفافش شهرت دارد. او حرف خود را بی پرده اما با ادب کامل بیان می کند. در دوران سخت مبارزات مقدماتی ریاست جمهوری، راهم در قبال من و اوباما موضعی میانه داشت. علت این بود که هم با من روابط خوبی داشت و هم با سناتور اوبامای آنروز. یک بار در مصاحبه با روزنامه "شیکاگو تریبیون" گفته بود: "من زیر میز قایم شده ام."

حالا که من و اوباما در کنار هم قرار گرفته بودیم، راهم تبدیل به بخشی از چسبی شده بود که این تیم را به هم می چسباند. او گوش شنوای خود را دوستانه در اختیار من قرار داده و در اتاقش را در بال غربی به روی من باز گذاشته بود. اغلب با هم دیدار و گفتگو داشتیم.

ادامه دارد

پی نویس:

10-Situation Room

11-The United States Naval Observatory (USNO)

گفتگو با نخست وزیر سنگاپور در نشست شورای روابط خارجی آمریکا

قدرت یابی چین و پیشرفت‌های اقتصادی و سیاسی شرق آسیا

■ ترجمه: محمود فاضلی بیرجندی

■ بخش اول

اشاره:

رشد سریع اقتصادی کشورهای حوزه شرق آسیا و علی‌الخصوص چین و سنگاپور، حیرت کارشناسان را برانگیخته است.

در این میان رقابت تنگاتنگی میان غرب و چین در برخی حوزه‌های اقتصادی آغاز شده است، اما اکنون شرایط به گونه‌ای پیش می‌رود که قدرت‌هایی چون آمریکا و چین درپی سامان دادن به روابط تجاری ـ سیاسی خود هستند تا از این رهگذر منافع خود را تامین کنند. در ادامه مطلب مصاحبه‌ای با نخست‌وزیر سنگاپور در رابطه با قدرت چین و همچنین پیشرفت‌های اقتصادی و سیاسی شرق آسیا انجام شده که از نظر شما می گذرد.

***

*** به نشست گفتگو با «لی هسین لونگ» نخست وزیر سنگاپور در شورای روابط خارجی امریکا خوش آمدید. من «استاپلتون روی» هستم، کارمند بازنشسته وزارت امور خارجه امریکا که هم اکنون در مرکز «وودرو ویلسون» کار می کنم. چند کلمه به اختصار درباره نخست وزیر سنگاپور بگویم. من چند دهه است که ایشان را می شناسم. آشنایی ما از اواسط دهه ۱۹۸۰ آغاز شد.**

در آن موقع من سفیر امریکا در سنگاپور بودم. آقای «لی» در ابتدا نظامی بود. در ارتش مراتب را به سرعت طی کرد تا به درجه ژنرالی رسید. سال ۱۹۸۴ نماینده مجلس شد. ۲۰ سال در مجلس ماند. به دنبال آن وزیر دارایی شد و بعد از مدتی که عهده دار سمت معاونت نخست‌وزیر بود به نخست‌وزیری رسید. او اینک مدت ۱۰ سال است که نخست وزیر سنگاپور است.

لی: متشکرم. من به سه دلیل به واشنگتن آمده ام. نخستین دلیل، دهمین سالگرد پیمان تجارت آزاد امریکا و سنگاپور است. دامنه این پیمان علاوه بر مسائل تجاری به بقیه امور هم می رسد و شامل همکاری در امور ضد تروریستی، فرهنگی و برخی زمینه های دیگر می شود. دلیل دوم این است که در تلاش هستیم مذاکرات ماورای اقیانوس آرام به ثمر بنشیند و این مذاکرات دارد به فرجام می رسد.

این تخم دیگری است که ما در سنگاپور افشاندیم و امروز دارد بهره می دهد. سنگاپور با برونئی، زلاند نو و شیلی همپیمان شد و این مناسبات به نام پیمان تجارت آزاد گروه چهار معروف شده است. دلیل سوم هم در سخنان رییس جمهوری امریکاست که در باب تجدید موازنه قوا در آسیا و اهمیت آسیا برای امریکا ابراز داشت.

ما هم به جد پشتیبان این مواضع هستیم. تجدید موازنه قوا فقط محدود به امور امنیتی نمی‌ماند و به مسائل دیگر هم می کشد. منطقه خاور دور دارد به سرعت دگرگون می شود.

چین کشوری در حال توسعه است و پیوسته دارد بر نفوذ و اقتدار خود می افزاید. از این رهگذر، فرصت‌های زیادی در منطقه پدید می‌آید. تنش ها و پیچیدگی های زیادی هم در منطقه شکل می گیرد. تنش بین چین و ژاپن، ژاپن و کره و بین کشورهای منطقه که هر یک پویایی و ظرفیت‌های مخصوص خود را دارند. ما گرفتار مشکلات دریای جنوب چین هستیم که چندین کشور از اعضای آسه آن ـ یا به قولی تمامی آسه آن ـ را درگیر کرده است.

شماامریکایی‌هاهم گرفتاری‌های خاص خود را دارید. امروز عراق ذهن غالب مقامات شما را به خود مشغول کرده است. ایران و سوریه و همچنین اروپای شرقی و اوکراین نیز از دلمشغولی های شماست.

*** جناب نخست وزیر! می‌خواهم سخنانم خطاب به شما را از مسائلی آغاز کنم که خودتان طرح کردید. صاحب نظران در باب رابطه امریکا و چین خیلی دل نگرانند.**

هر دو کشور هم پذیرفته اند که به این نوع تازه از روابط سامان خوبی دهند که نخستین نمونه از روابط ابرقدرت ها با یکدیگر است. این روابط باید جای رقابت راهبردی بین این دو را بگیرد و ثبات و امید به بار آورد.

اما امروز همان طوری که شما بیان کردید در منطقه جنوب آسیا و خاور دور تنش هایی را داریم که بین چین و ژاپن و از طرف دیگر بین چین و کره جنوبی جریان دارد...

*** امریکا می خواهد در روابط خود با چین الگویی عرضه کند که حتی برای کشورهای کوچک هم در روابط فیمابین آنها کارساز باشد**

*** چین در پی شکل دادن به روابط دوستانه با کشورهای آسه آن است**

*** چین به موازات حرکت سریع رو به جلوی خود، ناگزیر می‌شود که خود را با دنیا و با نظام حاکم بر دنیا وفق دهد، آن هم به روشی که واکنش به دنبال نداشته باشد و بازیگر مثبت و سازنده‌ای شناخته شود و مورد استقبال بقیه کشورها هم قرار بگیرد**

لی: نه، چین و کره جنوبی مشکلی با هم ندارند.

*** معذرت می خواهم بین ژاپن و کره جنوبی. منظورم این است که روابط کره جنوبی و چین...**

لی: روابط این دو هم خوب است.

*** بله. من اخیرا در کره جنوبی بودم و خودم شاهد این حسن رابطه بودم. اما تنش های دریای جنوب چین را نمی توان منکر شد. سنگاپور کشور کوچکی است اما با نیرویی حرکت می کند که از وزن و هیکلش بیشتر است. از طرفی کشوری است که تاب ایستادن در برابر تندبادها را هم ندارد. شما درباره پدیدار شدن نقاط ضعف در منطقه چه نظری دارید؟**

لی: اگر جایگاه امروزی ما را با ۱۰ سال پیش مقایسه کنید خواهید دید که فقط نقاط ضعف تشدید نشده، بلکه نقاط قوت هم زیاد شده است. ضعف‌ها و قوت‌ها پا به پای یکدیگر پیش آمده‌اند. در منطقه هیچ کشوری هم نیست که دنبال جنگیدن با چین باشد. اما خوب، مناقشات مرزی یا دریایی هم به جای خودش هست و واقعیت دارد. از طرفی چین هم در پی شکل دادن به روابط دوستانه با کشورهای آسه آن است.

*** آقای نخست وزیر، حالا می‌خواهم نکته‌هایی از سخنان خودتان از شما بپرسم. روابط امریکا و چین موضوع نگرانی‌های گسترده است. هر دو کشور بر سر این توافق کرده اند که فضای روابط را به صورتی شکل دهند که رقابت اساسی روزافزون موجود بین آن دو قدرت بزرگ را به ثبات و آرامش تبدیل کند.**

بله، در دریای جنوب چین مناقشه برقرار است یا بهتر بگویم که رقابت بزرگی جریان دارد. سنگاپور کشور کوچکی است که بیشتر از وزن خودش در جامعه بین‌المللی ظاهر شده اما باید در برابر رخدادهای منفی که در منطقه واقع می شود مراقب خودش باشد. نظر شما درباره این شرایط و وضع کشورتان چیست؟

لی: به گمانم کشورها نسبت به ۱۰ سال قبل، قوی تر شده اند و رفتارهای آنها هم قوی تر شده است. منافع کشورها بیشتر شده و البته دشواری‌های کارها هم بیشتر شده است.

حجم تجارت چین و آسه آن یا چین و ژاپن به نسبت ۱۰ سال پیش بسیار عظیم تر است. حتی حجم تجارت ماورای اقیانوس آرام هم بیشتر شده است.

با این اوضاع می خواهم بگویم دیگر هیچ کشوری در آسیای جنوب شرقی نیست که میل داشته باشد خود را درگیر جنگی با چین ببیند. چین هم دارد در جهت تقویت روابط دوستانه با اعضای آسه آن حرکت می کند. برای روابط دوستانه و ادامه آن طرح‌های درست، جامع، و اصولی داریم. در این ۱۰ ساله موضوع ملی گرایی هم در همه کشورها توسعه زیادی به خود دیده است.

چین میزبان بازی های المپیک شده است، کشوری شده که در کارهایش کامیابی دارد، کشوری که دارد از جا بر می خیزد.

این‌ها بر موضوع ملی گرایی موثر است. در این احوال اگر اختلاف بر سر جزایر یا اختلافی درباره سرزمین‌ها پیش بیاید حل و فصل آن دشوارتر می‌شود. حالا امریکا می‌خواهد در روابط خودش با چین که روابط دو قدرت بزرگ است، الگویی عرضه کند که حتی برای کشورهای کوچک هم در روابط فیمابین آنها کارساز باشد.

*** به آینده که نگاه کنیم نقش چین در آسیای شرقی جای نگرانی دارد. ماهیت روابط امریکا و چین هم درخور نگرانی است. اما نگران خود چین هم هستیم. چین با سرعت خیلی زیاد توسعه یافته است. توسعه چین آثار مثبت در منطقه داشته اما از طرفی توانایی نظامی زیادی نیز به هم زده که پیشتر فاقد آن بود. نتیجه این تحول نظامی، خودش را در قالب اغتشاش در توزیع ثروت و پاره‌ای از تحولات اجتماعی نشان می‌دهد که اساسا نقیض ثبات شناخته می‌شوند. شما دو سال پیش به دیدن دانشکده حزب کمونیست چین رفته بودید و آن جا سخنانی بیان کردید که به نظم سخت اندیشمندانه بود و طی آن مساله توسعه در چین را بررسی کردید. یک جمله در آن سخنان شما مرا تحت تاثیر قرار داد و آن جایی بود که گفتید چین برای تامین زندگی و روزگار مردمش می‌بایست اقتصادش را به پیش ببرد.**

جهت گیری اقتصادش را باید از اقتصاد متکی بر صادرات به اقتصاد متکی بر تقاضا هدایت کند. باید خود را برای پاسخ دادن به نیازهای جمعیتی که در حال پیر شدن است مهیا سازد، شبکه های امنیت اجتماعی را تقویت کند و بر نابرابری درآمدها غلبه کند. برای پاسخ دادن به نیازهای فزاینده عموم باید دست به اصلاحات سیاسی بزند آن چنان که ثبات و نظم اجتماعی هم دستخوش تزلزل نشود. اما اخیرا که سخنان شما را دوباره مرور می کردم چیزی که مرا تحت تاثیر قرار داد این بود که شما این نکات را با برنامه دلیرانه چینی ها در پلنوم سوم هجدهمین نشست کمیته مرکزی در نوامبر پارسال مقایسه کرده و به این نتیجه رسیده بودید که چین دارد واقعا به بسیاری از این نکات می‌رسد و در پی آن است که این‌ها را به نحوی رفع و رجوع کند. حال، چنانچه درست به این محورها برسد پایه محکمی برای رشد پایدار خود بر جا خواهد زد و اگر این مسایل اساسی را به بازی بگیرد با بی ثباتی مواجه خواهد شد و آن بی ثباتی، کل منطقه را دچار دردسر خواهد کرد. می‌خواهم نظر شما را بدانم. آیا چین به همان راهی می رود که اندیشیدن به آن، الهام بخش شما برای بیان آن سخنان بود؟

ادامه دارد

سیاست خارجی و دنیای پرتلاطم

دکتر سید محمد کاظم سجادپور

روابط بین‌المللی جنگ غزه؛ گرایش‌ها، کنش‌ها و پویش‌ها (۱)

جنگ حدود یک‌ماه رژیم‌صهیونیستی علیه مردم بی‌پناه غزه در تابستان جاری، ظاهراً جنگی کوچک و در محدوده‌ای مشخص به نام نوار غزه است، امّا در واقع فاجعه، رخداد و تحول بزرگی از ابعاد گوناگون انسانی، نظامی، روانی، اقتصادی و راهبردی است. کشتن غیرنظامیان مخصوصا کودکان توسط رژیم‌صهیونیستی آنقدر دردناک و فاجعه‌آمیز است که به هیچ رو نمی‌توان عمق ناراحتی و تأثر انسانی را به تصویر کشید. در ورای ابعاد متنوع و متعدد این جنگ، لبه بین‌المللی و منطقه‌ای این جنگ بسیار حائز اهمیت است. شاید اغراق نباشد اگر بیان شود که هیچکدام از تجاوز است رژیم‌صهیونیستی در منازعه کهن اعراب و اسرائیل در حدود هفت دهه گذشته، مانند این جنگ در نظر منطقه ای و بین‌المللی چند لایه، پیچیده و پرچین نبوده است. این جنگ رژیم‌صهیونیستی با مردم غزه به تنهایی نیست. در واقع تعداد بازیگران این منازعه فراوان و به هیچ رو محدود به دولت‌ها نیست. در این جنگ بی‌طرفی و بی تفاوتی نمی‌تواند وجود داشته باشد. با چنین نگرشی پرسشی اساسی و متمرکز قابل طرح است و آن اینکه ابعاد بین‌المللی این جنگ چگونه قابل تجزیه و تحلیل است؟ در پاسخ به این سئوال باید گرایش‌ها، کنش‌ها و پویش‌ها در جنگ رژیم‌صهیونیستی علیه مردم غزه را شناسایی کرد.

در این جنگ شاهد گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های گوناگون هستیم. برخی از گرایش‌ها، بسیار سنتی، کلیشه‌ای و تکراری است. این گرایش‌ها را می‌توان مخصوصاً در رفتار ایالت‌متحده آمریکا مشاهده کرد. حمایت تقریباً بی‌قید و شرط از رژیم‌صهیونیستی در این جنگ نابرابر و عمیقاً غیرقانونی، غیراخلاقی و غیرانسانی، پژواک رفتار گذشته آمریکا و تداوم، جهت‌گیری‌های سنتی آن کشور است. این تداوم در رسانه‌های تصویری و عمده آمریکا، مخصوصاً در شبکه‌هایی چون فاکس‌نیوز عیان و برجسته است. کنگره آمریکا نیز بسیار کلیشه‌ای عمل کرده و در میان کشتار بی‌امان و کم سابقه‌ای در این مقیاس، در این زمان فشار و مشکلات اقتصادی، کمک‌های مالی برای ارتقای ماشین سرکوب رژیم صهیونیستی را افزایش داده است شبیه این جهت گیری در اروپا نیز مشاهده می‌شود هر چند که نمی‌توان گفت گرایش و جهت گیری اروپا و کشورهای اروپایی در جانبداری از اسرائیل ۱۰۰ درصد مانند آمریکاست. اما همپوشانی بین آمریکا و اروپا در حمایت از رژیم صهیونیستی قابل توجه است.

اما در کنار این گرایش جانبدارانه سیاسی در رسانه‌های گروهی و کلاسیک و محافل دولتی آمریکایی و اروپایی، پدیده بسیار قابل توجه مخالفت با رژیم صهیونیستی در فضای مجازی است. شبکه‌های مجازی و فعال در اینترنت در این کشتار به گونه‌ای از رژیم صهیونیستی ابراز انزجار می کنند که بی تردید مفهوم رسانه‌های جایگزین (Alternationmedia) تحقق علمی یافته‌اند. بر آینده چنین وضعیتی کاهش اعتبار شخصیت‌های نهادهای و جریان‌های سیاسی کلاسیک و سنتی و بر آمدن و نقش یافتن، مجاری جدید رسانه‌ای و سیاسی است. به عبارت دیگر شاهد دو گرایش متضاد جانبداری از رژیم در سطح رسمی و مخالفت با آن رژیم در سطح رسانه‌های جایگزین و فضای سایبری هستیم. شاید کمتر دو تصویری می‌توان این دو گرایش متضاد را مانند چهره‌های گوناگون دبیر کل سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن برجسته کند. بان‌کی مون دبیر کل سازمان ملل در کنار برخی از انتقادهای کم وزن از رژیم صهیونیستی در مجموع، متمایل به آن رژیم و حامیان غربی آن بوده است.

اما باید این تصویر را در کنار گریه بلند و هق زدن نماینده سازمان ملل در غزه از شدت تأثر از کشته شدن کودکان مخصوصاً در مدارس مربوط به سازمان ملل در غزه ناشی از بمباران‌های رژیم صهیونیستی گذاشت. همانگونه که سازمان ملل تا کنون دبیرکلی تا این حد جانبدار غرب در رژیم‌صهیونیستی به خود ندیده‌است، جهان نیز تاکنون به جز در مورد کشته‌شدن اطفال فلسطینی، گریه واقعی و جدی کارمندان و کارکنان سازمان‌ملل در مقابل دوربین‌های تلویزیونی و در جهت حمایت از مردمان فلسطینی را به خود ندیده است. این گرایش‌های متضاد، منحصر به این رخدادها و پدیده‌ها نیست. ابعاد و زوایای متضاد جنگ غزه در بعد بین‌المللی در خور توجه بیشتر است.

آیت الله سید ابوالفضل جزایری به دیار باقی شتافت

اصفهان:آیت الله سید ابوالفضل جزایری استاد حوزه و فعال دوران دفاع مقدس به دلیل کهولت سن دوشنبه شب در ۹۰ سالگی در اصفهان در گذشت.

مرحوم آیت الله سید ابوالفضل جزایری از نوادگان محدث بزرگ شیعی آیت الله سید نعمت الله جزایری در سال ۱۳۰۳ در دهق نجف آباد دیده به جهان گشود.

وی در سن ۱۲ سالگی به سبب علاقه وافر به علوم دینی در مدرسه علمیه صدر بازار اصفهان مشغول به تحصیل شد و از محضر بزرگانی چون مرحوم فیاض،آیات سید مهدی درچه‌ای، حاج شیخ حسن نجف آبادی و شمس آبادی و خراسانی کسب فیض کرد.

این عالم جلیل القدر سپس به تدریس علوم حوزوی مشغول شد و بیش از ۶۰ سال بدون وقفه امام جماعت مسجد پا گل دسته بود.

مرحوم آیت الله سید ابوالفضل جزایری به سبب برگزاری نماز اول وقت مورد تشویق حضرت امام (ره) قرار گرفت.

این عالم بزرگوار با حضور همیشگی خود در مراسم تدفین و تشییع شهدای دفاع مقدس محله دردشت اصفهان و حمایت از خانواده شهدا پدر معنوی ۱۹۰ شهید بنی فاطمه اصفهان نام گرفته بود.

پیکر این عالم ربانی عصر دیروز در اصفهان تشییع و در آستانه امامزاده ابوالعباس(ع) به خاک سپرده شد.

ارائه ۸۳ درصد خدمات سازمان ثبت اسناد و املاک کشور به صورت الکترونیکی

سرویس خبر:۸۳ درصد از مجموع خدمات ثبتی ارائه شده در سه ماه امسال در سازمان ثبت اسناد و املاک کشور به‌صورت الکترونیک ارایه شده که در مقایسه با پارسال ۲۷۳ درصد رشد داشته است.

به گزارش روابط عمومی سازمان ثبت اسناد و املاک کشور، باتوجه به تکمیل فرایند ثبت الکترونیکی اسناد رسمی، ثبت تأسیس و تغییرات شرکتها و مؤسسات تجاری و نیز ثبت‌الکترونیکی اختراعات، علائم تجاری و طرح‌های صنعتی، میزان ارائه خدمات الکترونیکی این سازمان افزایش یافته است.

در این مدت همچنین ۳ میلیون و ۷۲۴ هزار و ۷۱۱ فقره انواع اسنادرسمی شامل اسناد بیع، صلح، وکالتنامه، اجاره، تقسیم‌نامه، گواهی امضاء، متفرقه و سایر اسناد تنظیمی در دفاتر اسناد رسمی کشور با افزایش ۱۷ درصدی نسبت به مدت مشابه سال گذشته صادر شده است.

وقایع غزه، آزمونی بزرگ برای مدعیان حقوق بشر است

سرویس خبر: وقایع امروز جهان به ویژه در فلسطین و غزه امتحان بسیار بزرگی برای کشورهای مدعی حقوق بشر است. حقوق بشر در مقام اجرا بامشکلات زیادی روبروست و اعلامیه جهانی حقوق بشر، ابزار سیاسی برای تحمیل برخی خواسته‌ها به دیگر کشورهاست.

آیت‌الله صادق آملی‌لاریجانی رئیس قوه‌قضائیه در مراسم بزرگداشت روز حقوق بشراسلامی و کرامت انسانی بابیان این مطلب به سوءاستفاده برخی کشورها از بحث حقوق‌بشر اشاره کرد و گفت: رژیم صهیونیستی بیش از ۱۰ هزار کشته و زخمی بر جا گذاشته، اما مورد حمایت مدعیان حقوق‌بشر است.

وی گفت: این رژیم غاصب صهیونیستی مورد حمایت مدعیان حقوق بشر است و جایزه ۲۵۰ میلیون دلاری را برای کمک به دفاع این رژیم از خودش اعطا می کند و این اتفاق ما را به یاد حادثه سرنگونی هواپیمای ایرانی می‌اندازد که ۳۰۰ نفر را شهید کردند و ژنرال جانی آمریکایی مورد تشویق قرار گرفت. آملی لاریجانی گفت: با این‌حال ما نباید مسئله مهم حقوق‌بشر را به خاطر این سوءاستفاده‌ها کنار بگذاریم و کشورهای اسلامی در مقوله حقوق‌بشر باید به فکر ایجاد سازمان‌هایی میان خود باشند.رئیس قوه قضائیه گفت: ما باید به دنبال تبیین و نگاشتن مجموعه‌ای از حقوق بشراسلامی با تبیین خاص دینی، متافیزیکی و هستی‌شناسانه‌اش باشیم.

*** بازنگری در منشور حقوق بشر اسلامی**

دبیرستاد حقوق‌بشر قوه‌قضائیه باتأکید براین‌که حقوق‌بشر یک موضوع تجملی نیست، گفت: برای حفاظت از حقوق مردم دنیا بویژه مسلمین نیاز به بازنگری مجدد در پایه‌های حقوق بشر است.

دکترمحمدجواد لاریجانی دراین مراسم افزود: منشور حقوق‌بشر اسلامی نیازمند اصلاح است چرا که مطالبی در آن تسامح شد تا غربی‌ها را بتوانند راضی کنند.

وی گفت: باید سازمانی خاص با عنوان سازمان روسای تشکیلات قضایی جهان اسلام را پایه گذاری کنیم که به همین مناسبت در بهار سال آینده اجلاسی برگزار خواهیم کرد که نخستین مصوبه آن مصوبه‌ای در خصوص اصلاح منشور حقوق بشر اسلامی باشد. وی افزود: ستاد حقوق بشر از سازمان‌های مردم‌نهاد در این زمینه حمایت می کند، ضمن اینکه پیش‌نویس طرح تشکیل نهادملی حقوق بشر آماده شده و پس از نهایی شدن با تأیید رئیس قوه قضائیه به عنوان لایحه تقدیم دولت می‌شود.

لاریجانی پیگیری شکستن محاصره را یکی دیگر از وظایف ستاد حقوق‌بشر بیان کرد و گفت: ما امروزنخستین جایزه حقوق بشری را به رئیس بیمارستان کودکان الانصرغزه اعطا کردیم.

مهار حریق دربازار تهران

سخنگوی سازمان آتش‌نشانی و خدمات ایمنی شهرداری تهران دیروز از وقوع حریق گسترده در بازار پایتخت واقع در بازار چهارسوق سه راه حاج حسن خبر داد و گفت: با تلاش آتش‌نشانان این حریق مهار شد.

سید جلال ملکی افزود: ساختمان سه طبقه قدیمی پر از کفش، کارتن و مقوای مخصوص این کار واقع در چهار سوق پایتخت کاملا شعله‌ور و حریق در حال سرایت به کارگاه‌های مجاور بود.به گفته وی، در این حریق به کسی آسیب نرسید.

مرگ ۱۱ نفر در آتش‌سوزی عمدی زندان شهرکرد

سرویس حوادث: رئیس قوه‌قضائیه در حکمی سازمان بازرسی کل کشور را مامور تحقیق درباره حادثه آتش‌سوزی در زندان شهرکرد کرد.

به گزارش روابط عمومی قوه قضائیه، در حکم آیت الله لاریجانی خطاب به ناصر سراج رئیس سازمان بازرسی کل کشور آمده است: «در اسرع وقت نسبت به تحقیق و بررسی جوانب مختلف بروز این حادثه اقدام و نتیجه بررسی‌ها را به اینجانب اعلام نمایید.»آتش‌سوزی در زندان شهرکرد که سبب مرگ ۱۱ زندانی شد عمدی بوده و عامل وقوع این حادثه نیز دستگیر شده است.

علی‌اصغر جهانگیر رئیس سازمان زندان‌ها بااعلام این مطلب افزود: با بررسی‌ها مشخص شد آتش‌سوزی زندان شهرکرد عمدی بوده و فردی به طورعمد اقدام به آتش‌زدن زندان کرده بود که با توجه به زنده بودن این فرد، او دستگیر شد و تحقیقات از وی ادامه دارد.

وی گفت: انگیزه این فرد در ایجاد آتش‌سوزی هنوز مشخص نشده است.

رئیس سازمان زندان‌ها و اقدامات تامینی و تربیتی کشور ازاعزام یک گروه تحقیق برای این حادثه خبر داد و در پاسخ به این سوال که آیا زندانیان زندان شهرکرد شورش کرده‌اند یا خیر؟ گفت: این امر در دست بررسی است. جهانگیر از اتهامات زندانیانی که در این حادثه کشته شده‌اند، ابراز بی‌اطلاعی کرد و علت مرگ آنها را خفگی اعلام کرد.

حادثه آتش سوزی زندان شهرکرد عصردوشنبه رخ داد و به مرگ ۱۱ زندانی منجر شد.

*** اظهارات فرماندار**

همچنین به گزارش ایرنا، فرماندار شهرکرد گفت: در آتش‌سوزی زندان شهرکرد ۱۱ نفر کشته و ۱۴ نفر زخمی شدند.

حمید ملکپور افزود: در این آتش‌سوزی ۱۱ نفر به علت خفگی ناشی از آتش‌سوزی فوت شدند و یک زندانی نیز به‌علت مرگ‌مغزی هم‌اکنون در بیمارستان شهرکرد بستری است.وی گفت: مجروحان این حادثه در مراکز درمانی شهرکرد تحت مداوا قرار گرفتند.مدیرکل پزشکی قانونی استان چهارمحال و بختیاری هم باتأیید مرگ ۱۱ زندانی گفت: اجساد فوت‌شدگان این حادثه برای تعیین هویت و صدور جواز دفن به پزشکی قانونی تحویل شده است.منصور فیروزبخت افزود: خانواده‌های زندانیان فوت شده در این حادثه می‌توانند برای تحویل اجساد و دریافت جواز دفن به مرکز پزشکی قانونی استان مراجعه کنند.

قائم مقام دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر خبر داد:

پاداش ویژه برای معرفی کنندگان آشپزخانه‌های «شیشه»

سرویس خبر: قائم مقام دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر، از کشف ۱۷۵ تن انواع مواد مخدر در چهارماه گذشته خبر داد و گفت: از این مقدار ۷۴ درصد در شرق کشور و ۱۵ تن هم توسط سگ‌های موادیاب کشف شده است.

علیرضا جزینی دیروز در نشست خبری خود با خبرنگاران افزود: بالاترین کشفیات با ۳۵ تن در استان کرمان و کمترین آن با ۵ کیلوگرم در کیش بوده است.وی کشف ۲ میلیون و ۴۶۵ هزار قرص و آمپول و روانگردان، کشف ۳۷۰ قبضه سلاح، دستگیری ۹۴ هزار قاچاقچی، جمع‌آوری ۲۶ هزار معتاد متجاهر، انجام ۴۹۴ عملیات و درگیری مسلحانه که باعث شهادت ۶ نفر و مجروح شدن ۱۶ نفر از مأموران شد و امحای ۱۰۰ تن مواد مخدر در ۲۳ شهر را از اقدام‌های انجام شده در مدت زمان مذکور اعلام کرد و گفت: کشفیات انجام شده ۱۱ درصد نسبت به پارسال افزایش یافته است.

جزینی در ادامه سخنانش از هلاکت ۵۶ تن از اشرار خبر داد و افزود: بر اساس آمارها درگیری با اشرار در مدت مشابه سال قبل ۳۸ درصد افزایش یافته است. وی همچنین از ارائه پاداش ویژه به افرادی خبر داد که آشپزخانه‌های شیشه را به ستاد مبارزه با مواد مخدر اعلام کنند.

جزینی در ادامه سخنانش از شناسایی ۵۱ سایت فعال در حوزه توزیع و آموزش ساخت مواد مخدر خبر داد و افزود: پلیس فتا با عوامل این سایت‌ها برخورد می کند. او در پاسخ به این سؤال که آیا سن اعتیاد تک رقمی شده است یا نه؟ گفت: در حال حاضر سن آغاز اعتیاد پنج سال به بالا است.

جزینی تولید سالیانه مواد مخدر در کشور افغانستان را ۶۰۰۰ تن اعلام کرد و گفت: متاسفانه این میزان پارسال ۵۰۰۰ تن بود که امسال ۱۰۰۰ تن افزایش یافته است.قائم مقام دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر در پایان فرارسیدن روز خبرنگار را به خبرنگاران تبریک گفت.

سرقت ۸ میلیارد تومانی لوازم خانگی از یک انبار

سرویس حوادث ـ سارقان محموله هشت میلیارد تومانی لوازم منزل در کمتر از ۲۴ ساعت توسط کارآگاهان پایتخت دستگیر شدند.

سرهنگ محمدیان رئیس پلیس آگاهی تهران در این باره گفت: با بازرسی دقیق از محل سرقت، کارآگاهان موفق به پیدا کردن یک عدد کارت تبلیغاتی متعلق به یکی از شرکت‌های باربری منطقه شهری شدند و در تماس با این شرکت مطلع شدند که تمامی اموال مسروقه توسط خودروهای باربری این شرکت به دو انبار در اسلامشهر و رباط کریم منتقل شده است.

وی اضافه کرد: با حضور کارآگاهان در دفتر شرکت باربری و انجام تحقیقات از مدیریت و رانندگان آن مشخص شد به درخواست فردی که در تماس تلفنی روز قبل از سرقت، خود را صاحب انبار معرفی کرده، تعداد هشت دستگاه خودرو خاور به محل سرقت مراجعه و در حالی که در داخل انبار تعداد زیادی کارگر حضور داشته‌اند، در فاصله زمانی کوتاهی همه لوازم داخل انبار به داخل خودروها منتقل و رانندگان هم همه اموال را به دو انبار واقع در اسلامشهر و رباط کریم منتقل کرده‌اند.رئیس پلیس آگاهی ناجا افزود: در زمان حضور کارآگاهان در محل نگهداری اموال مسروقه، جوانی به نام «داود» دستگیرشد که پس از شناسایی توسط رانندگان و بنا بر اظهارات آنها، خود را صاحب انبار و اموال معرفی کرده بود.

با انتقال داود به پایگاه نهم آگاهی، وی به عنوان یکی از بستگان نگهبان انبار شناسایی و در همان مراحل اولیه تحقیقات به «طراحی سرقت» اعتراف و یکی از دوستان و بچه محل‌های خود به نام «مجید» را به عنوان همدست معرفی و اعلام کرد: مجید در زمان سرقت، در بیرون از انبار نگهبانی می‌داد و پس از سرقت هم وسایل را به محل دو انبار (محل نگهداری اموال مسروقه) منتقل کرد.داود درباره کارگران حاضر در زمان سرقت هم گفت: تمامی این افراد، کارگران روزمزدی بودند که برای صبح روز سرقت به‌کار گرفته شده بودند و هیچکدام از آنها اطلاعی از سرقت نداشتند.با شناسایی دیگر متهم پرونده، اوهم در منطقه رباط کریم شناسایی، دستگیر و در همان اظهارات اولیه به مشارکت در سرقت و کرایه دو انبار برای نگهداری اموال مسروقه اعتراف کرد.

رئیس پلیس آگاهی تهران بزرگ با اشاره به مجهز نبودن انبار محل سرقت به سیستم دوربین‌های مداربسته، گفت: با توجه به نحوه ورود سارقان به محل سرقت و احتمال مشارکت نگهبان انبار در سرقت، این فرد هم به همراه دو متهم اصلی به مراجع قضایی معرفی و درحال حاضر تحقیقات از دزدان ادامه دارد.

اخبار حوادث

جمع‌آوری مالخرها در بازار حضرتی تهران

سرویس حوادث: طرح پلیس آگاهی تهران برای جمع‌آوری مالخرها، معتادان، خرده‌فروشان مواد مخدر و فروشندگان سیگار قاچاق در محدوده بازار حضرتی خیابان مولوی عصر دیروز به اجرا درآمد.

سردار ساجدی‌نیا، رئیس پلیس تهران در محل اجرای این طرح درباره عملیات پلیس آگاهی اظهار داشت: به دنبال گزارش‌های مردمی و رصد این محدوده در جنوب تهران، این طرح با حضور واحدهای پلیس آگاهی به اجرا درآمد.وی افزود: برخلاف طرح‌های دیگر این مجموعه که در شب و یا بامداد انجام می‌شد، این طرح از ساعت ۲/۵ شروع شد و بیش از ۸۰ نفر از مالخرها، عوامل توزیع خرد موادمخدر و قاچاقچیان سیگار خارجی دستگیر شدند.

سردار ساجدی‌نیا گفت: طرح جمع‌آوری معتادین در این منطقه همچنان ادامه دارد و تا ساماندهی مناسب این منطقه و ایجاد امنیت اقتصادی برای کسبه طرح‌های پلیس آگاهی ادامه خواهد داشت. وی با اشاره به این‌که از طرف ستاد مبارزه با موادمخدر ظرفیت جمع‌آوری ۱۶۰۰ معتاد به پلیس داده شده است، گفت: فقط در کمتر از چند ساعت مأموران ما ۶۰۰ معتاد و خرده‌فروش موادمخدر را جمع‌آوری کردند که این امر نشان می‌دهد ما به کمپ‌های بیشتری برای انتقال معتادان جمع‌آوری شده نیاز داریم.وی افزود: با توجه به بافت قدیمی این منطقه و وجود اماکن متروکه که محلی برای جمع شدن معتادان است، باید مسئولان ذیربط درباره بهسازی محیط وارد عمل شوند.

در طرح پلیس آگاهی تهران مقادیر زیادی سیگار قاچاق، گوشی‌های سرقتی و دیگر اموال مسروقه از دستگیرشدگان کشف و ضبط شد.

سرقت مسلحانه از یک طلافروشی درنیشابور

نیشابور: دستبرد مسلحانه به یک طلافروشی در نیشابور، شماری مجروح برجا گذاشت.

به گزارش باشگاه خبرنگاران به نقل از شاهدان عینی، سارقان مسلح عصردوشنبه به این طلا فروشی در خیابان امام نیشابور وارد شده و با ایجاد رعب و وحشت و مجروح ساختن چهار نفر و با شکستن ویترین مغازه و سرقت طلاها با یک دستگاه خودرو پژو از محل گریختند.

کشف سرنخ‌های سرقت

فرمانده انتظامی خراسان‌رضوی گفت: در تعقیب و ردزنی عاملان سرقت مسلحانه در نیشابور، سرنخ‌هایی به دست آمده که می تواند کمک شایانی به کارآگاهان پلیس در شناسایی و دستگیری متهمان کند.سردار امیری‌مقدم بابیان این‌که شهروندان مجروح شده به صورت سطحی جراحت دیده و حال عمومی آنان رضایت‌بخش است، افزود: باهماهنگی‌های به عمل آمده از طریق مرکز فرماندهی و کنترل پلیس، خودرو سارقان چند دقیقه بعد از سرقت در یکی از خیابان‌های فرعی شهر نیشابور کشف شد.

سیل در سودان، هزاران خانه را ویران کرد

سودان: بارش شدید باران و جاری شدن سیل، زیان‌های شدیدی به چند منطقه سودان وارد کرد و موجب تخریب ۳۸۲۹ خانه در ایالت‌های خرطوم و نیل سفید شد.

سیل همچنین روستاهای زیادی را در شرق سودان که در نوار مرزی بین سودان و اتیوپی قرار دارد، زیر آب برد.

۱۲۵ مسافر کشتی بنگلادشی غرق شدند

بنگلادش ـ با گذشت دو روز از حادثه واژگونی شناور بنگلادشی، گروه‌های نجات از احتمال غرق شدن ۱۲۵ مسافر مفقود شده این شناور خبر می‌دهند.

شناور «اموی‌پیناک» دوشنبه در رودخانه «پادما» واژگون شد.

خط ارتباطی مردم با اطلاعات

تلفن ۲۲۲۲۶۰۹۰

ایمیل خط ارتباطی : ertebat@ettelaat.com

چند نکته در خور توجه خوانندگان گرامی

توجه خوانندگان محترم را در ارتباط با پیام‌های تلفنی به نکات زیر جلب می کنیم:
- * موضوع پیام ها جنبه های خصوصی، حقوقی و یا قضایی نداشته باشد.
- * پیام ها مختصر و دقیق باشد و از تکرار آن ها خودداری شود.
- * خوانندگان محترم شهرستانی در پیام هایشان، نام شهرستان مربوطه را بیان فرمایند.
- * چاپ پیام ها بر اساس نوبت است.

با تشکر ـ سرویس ارتباطات مردمی

مردم خواهان تکریم هستند

وزیر امورخارجه کشورمان به درستی به غربی‌ها تذکر داده است که ایرانیان همواره خواهان تکریم هستند و به تحقیرها و تهدیدها در مسایلی مانند انرژی هسته‌ای پاسخ نمی‌دهند. ایکاش برخی از مسئولان در امور داخلی کشورمان هم این واقعیت را در نظر می گرفتند و تکریم مردم را همواره مد نظر قرار می‌دادند!

خانم هموطن

بازار حجامت نابسامان است!

متأسفانه عمل حجامت در کشورمان وضعیت نابسامانی یافته است و حتی افراد غیرپزشک بدون گذراندن دوره‌های آموزشی و تخصصی، به کار پردرآمد حجامت می‌پردازند.

یک پزشک

تشکر از لغو حق فنی داروخانه‌ها

دریافت حق فنی توسط داروخانه‌های کشور بابت هر نسخه علاوه بر وجه دارو، بیش از ۲ دهه هزینه‌های اضافی بر بیماران تحمیل کرده است که با هیچیک از معیارهای جهانی همخوانی ندارد. حق فنی در یک مقطع خاص زمانی وضع شده بود که اینک به دلیل حق فروش صدها قلم کالای بهداشتی و آرایشی، وضعیت اقتصادی داروخانه‌داران بهبود چشمگیری یافته است و نیازی به دریافت حق فنی از بیماران نیست. با تشکر از دیوان عدالت اداری به دلیل صدور حکم مورخه ۹۳/۴/۱۶، امیدواریم در خصوص لغو دریافت حق فنی در داروخانه‌ها، قاطعانه عمل شود.

دکتر میرجبار ارجمند

آیا همه حلیم‌فروشی‌ها، معنوی نام دارند؟

از ابتدا تا انتهای خیابان پیروزی تعدادی از حلیم‌فروشی‌ها به نام «معنوی» فعالیت می‌کنند که جا دارد اتحادیه مربوط پاسخ دهد حلیم معنوی اینهمه شعبه دارد یا ترفندی برای جلب مشتریان محسوب می‌شود؟

ناصر عرب‌یار محمدی

لزوم رعایت پخت با کیفیت نان

همان‌طور که فرماندار دهلران (استان ایلام) تأکید کرده است، نانوایی‌های این شهر باید در مورد پخت با کیفیت نان تلاش کنند و ضمن رعایت وزن چانه، خمیرگیری و پخت مطلوب نان، به رعایت نکات بهداشتی هم توجه داشته باشند.

دهلران ـ خبرنگار اطلاعات

بنزین موتور سیکلت‌ها بی‌برکت شده است!

بنزینی که داخل باک موتور سیکلت‌ها می‌ریزیم، در مدت کوتاهی مانند تینر می‌پرد و در نتیجه مصرف سوخت آن‌ها بالا می‌رود. ضرورت دارد مسئولان ذی‌ربط به این موضوع رسیدگی کنند.

عرفان

یارانه نوزادان را بپردازند

یکم اردیبهشت ماه ۹۳ صاحب فرزند شدیم و شناسنامه‌اش را هم گرفتیم، اما هنوز یارانه‌اش را نپرداخته‌اند. از سویی خانواده‌ها را به تعدد فرزندان تشویق می‌کنند و از سوی دیگر یارانه آنان را نمی‌پردازند.

ابوالفضل عابدین

به جای بازنشستگان، جوانان بیکار را استخدام کنند

دعوت به کار دوباره از بازنشستگان، امکان اشتغال جوانان را کاهش می‌دهد. بهتر است ادارات از استخدام بازنشستگان خودداری کنند تا هزاران جوان از بیکاری نجات یابند.

کرج ـ مازیار نوروزی

از سبد کالای رمضان خبری نشد

ماه مبارک رمضان به پایان رسید، اما از سبد کالای رمضان خبری نشد!

اهواز ـ میلاد عبدالخانی

لزوم پیشگیری از آتش زدن درختان باغ!

چندی پیش باغی واقع در قیطریه، بلوار کاوه، خیابان روشنایی، به طرز مشکوکی دچار آتش سوزی شد که با تلاش اهالی محل و مأموران آتش‌نشانی از گسترش فاجعه‌بار حریق، جلوگیری به عمل آمده از آنجا که درختان باغ را خشک کرده‌اند و بیم آن می‌رود که سودجویان برای برج‌سازی اقدام به انهدام درختان باغ کنند، از شهرداری منطقه یک تقاضا می‌شود برای نگهداری باغ یاد شده اقدامات مقتضی را انجام دهد.

از ساکنان خیابان روشنایی

شرکت سیمان خرم آباد اطلاع‌رسانی کند

با توجه به تبلیغات شرکت سیمان خرم‌آباد مبنی بر پرداخت سود معاف از مالیات، در سال ۸۶ سهام این شرکت را خریدیم، اما نه سود سهام ما را می‌پردازند و نه پولی را که داده‌ایم، مسترد می‌دارند. ضرورت دارد در مورد سرنوشت سیمان خرم‌آباد اطلاع‌رسانی کنند.

از سهامداران شرکت

مشکلات اقتصادی و بیکاری مانع ازدواج جوانان است

یکی از مشاوران رئیس جمهوری در مصاحبه‌ای گفته است مشکل عدم تمایل جوانان به ازدواج مشکلات مالی نیست، حال آن که به نظر من مشکلات ازدواج جوانان گرفتاری‌های اقتصادی آنان و خانواده‌هایشان و همچنین بیکاری جوانان است.

محمد رفیع‌زاده

سوژه‌ها، تکراری و خسته کننده شده است

موضوع بیشتر سریال‌های تلویزیونی متأسفانه خیلی کهنه، تکراری و خسته‌کننده شده‌است و به ماجراهای بیمارستانی و گورستانی و یانزولخواری و امثال آن‌ها خلاصه می‌شود و این در حالی است که سوژه‌های تازه و جالبی می‌توان استفاده کرد و مخاطبان سریال‌های سیما را افزایش داد.

کامیار

به بسکتبالیست‌ها و والیبالیست‌ها کم توجهی شده است

متأسفانه آنقدر که به حضور بازیکنان تیم ملی فوتبال در مسابقات جهانی اهمیت داده می‌شود، موفقیت‌های ارزشمند بازیکنان ملی‌پوش والیبال و بسکتبال کشورمان مورد توجه قرار نمی گیرد و این در شرایطی است که آنان به واقع بیشتر از فوتبالیست‌ها به موفقیت‌های جهانی دست یافته‌اند.

بانوی طرفدار ورزش

بازار میوه و تره‌بار ایجاد شود

خیابان فتاحی واقع در چهارراه نظام‌آباد، نیازمند افتتاح بازار میوه و تره‌بار است. چنین بازاری پارسال ایجاد، اما به علت نامعلومی بعداز چندماه بسته شد. لطفا موضوع پیگیری شود.

از ساکنان چهارراه نظام‌آباد

لزوم اصلاح قوانین خدمت سربازی

از نمایندگان مجلس شورای اسلامی خواهشمند است قوانین مربوط به خدمت سربازی را اصلاح کنند. پیشنهاد می کنم نفرات اول تا دهم کنکور هر رشته تحصیلی نیز از خدمت سربازی معاف شوند یا ۲ سال در مناطق محروم با حقوق مکفی خدمت کنند.

ابراهیمی

سقف درآمدها برای هر صنف رعایت شود

هیأت دولت و نمایندگان مجلس شورای اسلامی باید مانع پرداخت حقوق‌های کلان به برخی از فوتبالیست‌ها شوند و ضروری است برای هر صنفی سقف‌درآمد تعیین کنند تا عدالت اجتماعی رعایت شود.

زُلفی

شهرداری پاسخ دهد

شهرداری پاسخ دهد که عوارض خودروها براساس چه فرمولی تعیین می‌شود؟ پارسال برای پژوآردی مدل ۸۲ خود ۱۰ هزار و ۳۰۰ تومان عوارض پرداخت کردم که امسال به ۱۸ هزارتومان افزایش یافته، درحالی که قیمت خودروام نزول کرده است.

قمصری

پاسخ مسئولان

پاسخ شهرداری منطقه یک درباره ساخت برج در زمین پشت ایستگاه مترو

با سلام و احترام، عطف به پیام مندرج در آن روزنامه مورخ ۹۳/۴/۲۵ با موضوع «جلوی ساخت و سازهای بی‌رویه گرفته شود» بدینوسیله ضمن تشکر از این شهروند گرامی، توضیحات ذیل جهت استحضار و درج در روزنامه ارسال می‌گردد:طبق گزارش شهرداری ناحیه ۷، ملک مورد نظر شهروند محترم (زمین پشت ایستگاه مترو شهید صدر) متعلق به شرکت راه‌آهن شهری تهران و حومه (مترو) است که دارای پروانه ساختمان می‌باشد و تخلفی تاکنون صورت نگرفته است.

کاظم داودی ـ مدیر روابط عمومی

بقیه در صفحه ۹

عزیمت تیم ملی والیبال ایران به آمریکا

ملی‌پوشان والیبال ایران، دیروز آخرین تمرین خود را پیش از سفر به آمریکا و برپایی اردوی تمرینی در این کشور برگزار کردند و بامداد امروز، عازم نیویورک شدند.

با وجود اینکه حسین معدنی، از حدود یکماه قبل به دلیل بیماری در کنار تیم ملی والیبال نبود، ولی بعد از فوت وی در اوایل هفته، تمرین دیروز تیم ملی والیبال، حال و هوای دیگری داشت وشور و نشاط همیشگی در تمرین ملی‌پوشان وجود نداشت. اگر چه بازیکنان با همه توان کار می‌کردند، ولی غم از دست دادن سرمربی سابق خود را همچنان احساس می‌کردند.

تیم ملی والیبال، مطابق معمول تمرین خود را با وزنه زدن آغاز کرد. بازیکنان پس از انجام حرکات کششی و بدنسازی، کار نرم با توپ را پی گرفتند. تمرین دریافت و سرویس، بخش دیگری از برنامه‌های آماده سازی ملی‌پوشان را تشکیل می‌داد. مرور برنامه‌های تاکتیکی، بویژه در توپ های برگشتی و دفاع روی تور، تمرکز اصلی ملی‌پوشان در این تمرین بود.

در حاشیه اردوی تمرینی تیم ملی والیبال، زمزمه‌هایی در بین بازیکنان پیچیده که بیانگر آن بود، تمایل سفر به آمریکا و تشکیل اردوی تمرینی در این کشور را ندارند.

ملی‌پوشان والیبال ایران، بامداد امروز تهران را به مقصد نیویورک و لس آنجلس، ترک خواهند کرد. تیم ملی والیبال ایران، سه روز قبل از مسابقات قهرمانی جهان به تهران باز می گردد تا با همه نفرات به مسابقات قهرمانی جهان برود. علیرضا نادی، کاپیتان سابق تیم ملی والیبال کشورمان – که به این مرحله از اردو آماده سازی دعوت شده است – به دلیل آماده نبودن ویزای آمریکا به این کشور سفر نمی کند.

ایران در سخت‌ترین گروه

هجدهمین دوره مسابقات والیبال قهرمانی مردان جهان – ۲۰۱۴ لهستان، از هشتم شهریور با حضور ۲۴ کشور در ۴ گروه ۶ تیمی برگزار می‌شود؛ تیم ملی والیبال ایران در سخت‌ترین گروه این دوره از رقابت ها قرار دارد.

تیم ملی والیبال ایران در گروه چهارم این دوره از رقابت ها با تیم‌های ایتالیا، آمریکا، فرانسه، پرتوریکو و بلژیک همگروه است. گروه ایران از این نظر سخت‌ترین گروه محسوب می‌شود که قهرمان (آمریکا)، تیم سوم (ایتالیا) و تیم چهارم (ایران) لیگ جهانی امسال در این گروه قرار دارند. همچنین بهترین تیم دسته دوم لیگ جهانی والیبال (فرانسه) که نایب قهرمان این دسته شد نیز در گروه چهارم قرار دارد.

گروه‌بندی دور مقدماتی مسابقات والیبال قهرمانی مردان جهان به این شرح است:

گروه یکم: لهستان (میزبان)، آرژانتین، صربستان، استرالیا، کامرون و ونزوئلا

گروه دوم: برزیل، کوبا، آلمان، تونس، کره‌جنوبی و فنلاند

گروه سوم: روسیه، بلغارستان، کانادا، مصر، چین و مکزیک

گروه چهارم: ایتالیا، آمریکا، ایران، فرانسه، پرتوریکو و بلژیک

در پایان دور مقدماتی این دوره، چهار تیم از هر گروه به مرحله بعد صعود می‌کنند و رقابت های مرحله دوم را در دو گروه هشت تیمی برگزار می‌کنند تا دو تیم از هر گروه به مرحله نیمه نهایی صعود کنند.

هجدهمین دوره مسابقات والیبال قهرمانی مردان جهان، از هشتم تا سی ام شهریور امسال در هفت شهر کشور لهستان برگزار می‌شود.

تعیین جانشین معدنی

سرمربی تیم ملی والیبال ایران با منتفی دانستن حضور مربی ایتالیایی یا مربی جدید ایرانی در کادر فنی تیم ملی، تاکید کرد: رحمان محمدی راد و «چورا»، دستیاران من هستند.

پس از درگذشت حسین معدنی، گزینه‌هایی برای جانشینی او در تیم ملی والیبال مطرح شدند، ولی «اسلوبودان کواچ»، دیروز اعلام کرد: کادر فنی تیم ملی والیبال، همکاری خوبی با هم دارند و نیازی نمی بینم تا فرد جدیدی به این ترکیب اضافه شود. چورا و رحمان محمدی راد، دستیارانم هستند و رحمان محمدی راد به جای حسین معدنی، روی نیمکت تیم ملی والیبال در مسابقات قهرمانی جهان خواهد نشست. این در حالی است که به دلیل آماده نبودن ویزا، محمدی راد در اردوی تدارکاتی آمریکا، تیم ملی والیبال را همراهی نمی کند.

تعیین کاپیتان تیم ملی والیبال

پاسور تیم ملی والیبال کشورمان، از تعیین کاپیتان توسط کادر فنی خبر داد.

سعید معروف، گفت: بعد از لیگ جهانی والیبال، یک هفته استراحت داشتیم و بعد دوباره تمرین‌های سبک را آغاز کردیم تا از نظر بدنی به آمادگی مطلوب برسیم. فکر می کنم، بعد از سه – چهار روز تمرین، وضع جسمانی بازیکنان خوب شود. امیدوارم که در بازی‌های جهانی، موفق شویم و به مشکلی بر نخوریم. قطعا فشردگی بازی‌ها، خستگی بازیکنان را به همراه خواهد داشت. این مسابقات در تقویم فدراسیون جهانی، برنامه‌ریزی شده است و ما هم باید حضور موفقی در آن داشته باشیم.

وی در باره تعیین کاپیتان تیم ملی والیبال با توجه به بازگشت علیرضا نادی به اردوی تیم ملی، گفت: درباره این موضوع، مربی تیم و مسئولان فدراسیون تصمیم می گیرند؛ چه من و چه علیرضا نادی کاپیتان باشیم، تفاوتی نمی کند. اگر نادی به تیم ملی والیبال و ترکیب اصلی بازگردد، قطعا با توجه به سابقه ای که دارد، کاپیتان خواهد شد. باز هم این موضوع، بستگی به تصمیم سرمربی و مسئولان دارد.

کاپیتان تیم ملی والیبال ایران درباره پیشنهادهای خارجی خود، گفت: این پیشنهادها نه فقط برای من، بلکه به همه ملی پوشان ارائه شده است. اما خیلی جدی پیگیری نشد و شرایط به گونه‌ای نبود که ما را وسوسه کند که از ایران برویم. اینطور نیست که در باشگاه‌های ایرانی، پول خوبی بگیریم. برخی از خبرنگاران، فکر می کنند که حتما بازیکنان والیبال به خاطر پول به کشورهای خارجی نمی روند. اصلا اینطور نیست و دریافت‌های والیبالیست ها از باشگاه های داخلی، خیلی چشمگیر نیست.

سعید معروف با اشاره به درگذشت حسین معدنی، گفت: جای خالی حسین معدنی، از مرحله نهایی لیگ جهانی مشهود بود. قطعا در سایر مسابقات هم جای خالی او احساس می‌شود. او، ما را دست تنها گذاشت. امیدوارم که با بازی‌های خوبمان، یاد او را همیشه زنده نگه داریم. بهترین ویژگی حسین معدنی – که در این چند سال همه شاهد آن بودند – این بود که در مقابل بدی‌هایی که به او شد، برخورد خوبی داشت.

۲۷ بازیکن در اردوی آماده سازی تیم ملی فوتسال بانوان

۲۷ بازیکن از سوی کادر فنی تیم ملی فوتسال بانوان به اردوی این تیم دعوت شدند.

نسترن مقیمی، فرزانه توسلی، طاهره مهدی پور، فهیمه زارعی، سهیلا ملمولی، نسیمه غلامی، سحر پاپی، فاطمه پاپی و اعظم آخوندی از خوزستان، مونا سعیدی یار، نغمه مرادی، فرشته کریمی، یگانه خلیلی، معصومه محمد گنجی، سیده طاهره بنی هاشمی، منیره کریمی و سپیده زرین راد از تهران، مطهره مصطفایی از مازندران، فاطمه اعتدادی از قزوین، سارا شیربیگی، مهسا نظری و مرضیه توفیقی نسب از کهگیلویه و بویراحمد، سوسن رضا پور از سمنان، الهام شیخ از اصفهان و فاطمه شریف از خراسان رضوی از سوی مهناز یاری، سرمربی تیم ملی فوتسال بانوان به اردوی این تیم دعوت شدند.

بازیکنان مذکور، باید عصر پس فردا در مهمانسرای شماره ۲ آکادمی ملی فوتبال، خود را به کادر فنی تیم ملی فوتسال بانوان معرفی کنند. این اردو تا ۲۰ مرداد ادامه خواهد داشت.

فروش خیریه توپ امضا شده جام جهانی

توپ امضا شده جام جهانی، از سوی بازیکنان و سرمربی تیم ملی فوتبال ایران با نیت خیرخواهانه به فروش می‌رسد.

توپ فوتبال امضا شده توسط ملی پوشان اعزامی به جام جهانی برزیل، ساعت ۳ بعدازظهر فردا در بیمارستان کودکان حضرت علی‌اصغر (ع) واقع در خیابان شهید دستگردی تهران، فروخته می‌شود.

کارلوس کی‌روش (سرمربی تیم ملی فوتبال)، کریم انصاری‌فرد، آندرانیک تیموریان، محمدرضا خلعتبری، رحمان احمدی، رضا حقیقی، خسرو حیدری، هاشم بیگ‌زاده، حسین ماهینی، قاسم حدادی‌فر و سید جلال حسینی، بازیکنانی هستند که این توپ را امضا کرده‌اند.

۱۶ بازیکن در اردوی تیم ملی فوتبال ساحلی

اردوی تدارکاتی تیم ملی فوتبال ساحلی ایران، از ۱۸ مرداد با حضور ۱۶ بازیکن برپا می‌شود.

حسن عبدالهی، محمد احمدزاده، علی نادری، محمدرضا حاجی پور، امیرحسین اکبری، مصطفی کیانی، مسلم مسیگر، فاروق پسنده، علی حامدی، حمید بهزاد پور، محمد علی مختاری، سید پیمان حسینی، مهدی حسنی، شهریار مژده، فرید بلوکباشی و علی علی گلی، بازیکنانی هستند که از سوی مارکو اکتاویو، سرمربی تیم ملی فوتبال ساحلی به اردو دعوت شدند.

اردوی سه روزه تیم ملی فوتبال ساحلی ایران در کمپ تیم‌های ملی برگزار می‌شود. بازیکنان دعوت شده به این اردو، باید صبح شنبه هفته آینده، خود را به کادر فنی معرفی کنند.

جهان فوتبال

خداحافظی «ژاوی» از تیم ملی فوتبال اسپانیا

ژاوی، هافبک طراح «لاروخا» که سال‌ها در تیم ملی اسپانیا حضور داشت و با این تیم به افتخارات زیادی دست یافت، دیروز از تیم ملی فوتبال این کشور خداحافظی کرد.

قهرمانی در جام ملت‌های اروپا در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲ و قهرمانی در جام جهانی ۲۰۱۰ مهم‌ترین افتخارات این هافبک خوش اخلاق بود. ژاوی که در جام جهانی برزیل به میدان رفت، ۱۳۳ بار پیراهن تیم ملی کشورش را به تن کرد و ۱۳ بار برای تیم ملی فوتبال اسپانیا گلزنی کرد.

ژاوی، پس از خداحافظی از تیم ملی فوتبال اسپانیا، گفت: دورانم در تیم ملی اسپانیا به پایان رسیده است. برای هم تیمی‌هایم آرزوی موفقیت می کنم. امیدوارم که آنان جانشین خوبی برای من باشند و افتخارات زیادی را کسب کنند.

ژاوی با بیان اینکه از این تصمیم خیلی ناراحتم، گفت: این تصمیم، خیلی سخت بود. قبل از آن می خواستم که از فوتبال خداحافظی کنم، ولی با حمایت «لوئیس انریکه» تصمیم گرفتم تا یک فصل دیگر در بارسلونا باشم. فصل گذشته، دو ناکامی بزرگ را تجربه کردم، یکی با بارسلونا در لیگ قهرمانان اروپا و یکی با تیم ملی در جام جهانی ۲۰۱۴؛ این‌ها بدترین اتفاقات دوران زندگی من بود. پس از این ناکامی ها، تصمیم گرفتم که از فوتبال خداحافظی کنم. لوئیس انریکه به من گفت که بهتر است، یک فصل دیگر در بارسلونا باشم.

منچستریونایتد، قهرمان جام گینس شد

منچستریونایتد و لیورپول، بامداد دیروز برای تعیین قهرمان رقابت‌های جام گینس در میامی آمریکا به مصاف هم رفتند. شاگردان «لوئیس فان‌خال» با برتری ۳ – یک مقابل لیورپول، روند پیروزی‌های خود را حفظ کردند و قهرمان شدند.

لیورپول در دقیقه ۱۳ به دلیل خطای «فیل جونز» روی «ریم استرلینگ» صاحب پنالتی شد که «استیون جرارد»، برخلاف جهش «ده‌خیا» تیمش را به گل نخست بازی رساند. دو تیم در ادامه، صاحب موقعیت‌های گلزنی شدند، ولی نتوانستند به گل برسند تا نیمه نخست با برتری یک – صفر لیورپول پایان یابد.

نیمه دوم با حملات منچستریونایتد آغاز شد. «وین رونی» در دقیقه ۵۶ گل تساوی بازی را روی پاس «خاویر هرناندز» به ثمر رساند. پس از این گل، شاگردان فان‌خال، بازی را بدست گرفتند و ۲ دقیقه بعد، «خوان ماتا» اسپانیایی گل پیروزی بخش یونایتدی ها را به ثمر رساند. البته این پایان کار نبود و «جسی لینگارد» در دقیقه ۸۸ گل سوم تیمش را به ثمر رساند تا این دیدار با برتری ۳ – یک منچستریونایتد پایان یابد. منچستریونایتد پیروزی ۳ – یک مقابل رئال مادرید را اینبار مقابل لیورپول تکرار کرد تا قهرمان جام گینس شود.

دونگا: «نیمار» مثل «پله» می شود

سرمربی تیم ملی فوتبال برزیل تاکید کرد که «نیمار» می تواند به پله جدید فوتبال برزیل تبدیل شود.

برزیل با «لوئیس فلیپه اسکولاری» در جام جهانی – ۲۰۱۴ به رتبه‌ای بهتر از چهارمی دست نیافت تا «کارلوس دونگا» بار دیگر هدایت سلسائو را بر عهده بگیرد.

دونگا درباره آینده نیمار در تیم ملی فوتبال برزیل، گفت: نیمار، بازیکن بسیار مهمی برای ماست و قطعا می تواند بسیار بهتر باشد و پیشرفت کند. باید برای پیشرفت نیمار، یک راه حل پیدا کنیم. فوتبال، فراز و نشیب‌های زیادی دارد و بازیکنی موفق است که پیشرفت‌های زیادی داشته باشد. می خواهم برای نیمار، پست جدیدی را تعریف کنم. او، مثل پله برای برزیل است. قصد دارم از او در پست مهاجم کناری استفاده کنم. نیمار در حال حاضر، تجربه خوبی دارد و نسبت به قبل پیشرفت کرده است، ولی مطمئنم که در پست جدید، بهتر خواهد بود.

سرمربی جدید تیم ملی برزیل، افزود: اگر همه معتقدیم که نیمار بهترین بازیکن جهان است، باید خود را در پست جدید اثبات کند. اگر پله در پست مهاجم کناری بازی نمی کرد، اینقدر موفق نبود. مطمئنم که نیمار می تواند، مثل پله شود.

تیم دوچرخه‌سواری بانوان ایران، بدون نماینده در اینچئون!

تنها بانوی رکابزن حاضر در اردوی تیم ملی دوچرخه‌سواری، مربیان را برای اعزام به بازی‌های آسیایی متقاعد نکرد.

برای حضور تیم ملی دوچرخه‌سواری بانوان در بازی‌های آسیایی – ۲۰۱۴ اینچئون، فقط آتوسا عباسی به اردوهای تیم ملی دعوت شده بود تا در صورت رسیدن به شرایط مدال آوری، مسافر اینچئون شود. اما عباسی در جلب نظر مربیان موفق نبود و حضور در بازی‌های آسیایی را از دست داد.

مصطفی چایچی در این باره، گفت: براساس رکوردهایی که در طول تمرینات از او گرفته شد و هماهنگی که با کمیته ملی المپیک و وزارت ورزش انجام دادیم و تاکید آنها بر اعزام کاروان کیفی به این دوره از بازی‌های آسیایی، به این نتیجه رسیدیم که رکابزنی را در بخش بانوان به اینچئون، اعزام نکنیم.

البته ما دوست داریم که بانوان در رشته دوچرخه‌سواری، فعال باشند و در این مدت نیز پیشرفت خوبی داشتند، ولی به بازی‌ها نخواهند رفت و اردوی آنان، برای حضور در مسابقات قهرمانی آسیا تشکیل می‌شود.

اعزام ۴ دوچرخه‌سوار جاده

۴ رکابزن، پس از برگزاری نخستین مرحله از اردوی تیم ملی دوچرخه سواری جاده، در اردو ماندگار شدند و نفراتی چون پورسیدی، میزبانی و زرگری به خانه بازگشتند.

پس از خروج تیم ملی دوچرخه سواری جاده از بلاتکلیفی، نخستین مرحله از اردوی آمادگی تیم ملی استقامت جاده، برای اعزام به بازی های آسیایی در کمپ تیم های ملی، واقع در پیست دوچرخه سواری مجموعه ورزشی آزادی تهران برگزار شد.

در این مرحله از اردو، هفت دوچرخه سوار به نام های قادر میزبانی، بهنام خلیلی خسرو شاهی، میر صمد پور سیدی، آروین معظمی گودرزی، امیر زرگری، مهدی سهرابی و حسین عسکری، تمرینات خود را زیر نظر مجید ناصری، سرمربی تیم ملی دوچرخه سواری جاده کشورمان برگزار کردند.

با گذشت یک هفته از برپایی این اردو، نخستین تست آمادگی از دوچرخه سواران گرفته شد و چهار رکابزن جاده در اردوی تیم ملی ماندگار شدند. آروین معظمی گودرزی، بهنام خسروشاهی، حسین عسگری و مهدی سهرابی رکابزنانی هستند که تمرینات اردویی خود را برای حضور در بازی های آسیایی ادامه خواهند داد.

آمادگی رکابزنان و مسیر مسابقه در انتخاب این نفرات، دخیل بوده است. تخصص قادر میزبانی، جاده های کوهستانی است و چون مسیر مسابقه دوچرخه سواری در بازی های آسیایی، جاده کفی است از تیم ملی خط خورد.

سر مربی تیم ملی جاده در نظر دارد، مسابقات برون مرزی را متناسب با شرایط و نوع رقابتی که رکابزنان احتیاج دارند در برنامه های تیم ملی قرار دهد.

ناظمی اردکانی رئیس کارگروه ثبت هویت ایرانیان شد

سرویس سیاسی – اجتماعی: وزیر کشور در حکمی "محمد ناظمی اردکانی "رئیس سازمان ثبت احوال کشور را به عضویت ستاد تدوین احکام برنامه ششم توسعه در وزارت کشور و رئیس کارگروه تخصصی امور جمعیت و ثبت هویت ایرانیان منصوب کرد.

در بخشی از حکم عبدالرضا رحمانی فضلی آمده است: به منظور تدوین احکام مورد نیاز وزارت کشور در قانون برنامه ششم، متناسب با رسالت، ماموریت ها و وظایف وزارت متبوع و همچنین به جهت تعامل علمی، مستمر و کارشناسانه با کارگروه تدوین برنامه ششم در معاونت برنامه ریزی راهبردی ریاست جمهوری، به موجب این حکم جنابعالی را به عضویت ستاد تدوین احکام برنامه ششم در وزارت کشور و رئیس کارگروه تخصصی امور جمعیت و ثبت هویت ایرانیان منصوب می کنم.

تسهیل شرایط پذیرش فرزندخوانده توسط دختران مجرد

مدیر کل دفتر امور کودکان و نوجوانان سازمان بهزیستی از تسهیل شرایط واگذاری کودک به دختران مجرد بالای ۳۰ سال خبر داد و گفت: این طرح در مرحله تصویب هیات دولت قرار دارد و تا یک ماه آینده اجرایی می شود.

حمیدرضا الوند با بیان این که این طرح به عنوان مکمل قانون فرزندخواندگی به مراکز سازمان بهزیستی ابلاغ می شود به ایرنا گفت: واگذاری فرزند دختر به دختران مجرد بالای ۳۰ سال و زنان بدون شوهر یکی از مواردی است که در قانون جدید گنجانده شده و بر این اساس افراد واجدشرایط و متقاضی می توانند به سازمان بهزیستی مراجعه کنند و پس از طی کردن مراحل مختلف در نهایت کودک دختری را به فرزند خواندگی بپذیرند. الوند یکی از نکات مثبت قانون جدید را فراهم شدن امکان واگذاری کودکان بی سرپرست و بد سرپرست دانست و گفت: در این قانون امکان واگذاری ۵۰ درصد کودکان سازمان بهزیستی فراهم می شود. در حالی که در قانون قبل این آمار فقط ۱۸ درصد بود و این موضوع اتفاق مهمی است که برای کودکان بی سرپرست و بد سرپرست رخ خواهد داد. او با بیان اینکه قانون جدید فرزند خواندگی بعد از چند سال کار کارشناسی و پیگیری های فراوان و تغییرات زیاد به تصویب رسید گفت: در قانون جدید فرزند خواندگی اسم والدین اصلی کودک باید در صفحه ای از شناسنامه او درج شود. در حالی که این مورد در قانون قبلی وجود نداشت چون فقط کودکان بی سرپرست به فرزند خواندگی سپرده می شدند اما در قانون جدید شرایط واگذاری کودکان بد سرپرست هم فراهم شده است. مدیر کل دفتر کودک و نوجوان سازمان بهزیستی گفت: این آیین نامه با همکاری سازمان ثبت احوال، قوه قضاییه و سازمان بهزیستی تدوین شده و در آن سن فرزند خواندگی سه سال افزایش پیدا کرده و از زیر ۱۲ سال به ۱۵ سال رسیده است. در حال حاضر حدود ۲۳ هزار کودک فاقد سرپرست صلاحیت موثر تحت پوشش این سازمان هستند و در خانه های کودک و نوجوان زندگی می کنند که ۸۷ درصد این کودکان بد سرپرست هستند. همچنین هر سال حدود هزار تا ۱۲۰۰ نفر از کودکان که فاقد جد پدری هستند و هویت خانوادگی شان مشخص نیست به سرپرستی دائم سپرده می شوند.

ترحیم

انا لله و انا الیه راجعون

با نهایت تأسف و تأثر درگذشت زنده یاد شادروان **حاج سیدغلامحسین میراب‌زاده قناد** را به اطلاع کلیه اقوام، دوستان و آشنایان می‌رساند.
به همین مناسبت مراسم ترحیم آن مرحوم مغفور در روز پنجشنبه ۹۳/۵/۱۶ از ساعت ۱۸ الی ۱۹/۳۰ در مسجد حجت‌ابن‌الحسن(عج) واقع در خیابان سهروردی شمالی برگزار می‌گردد.
حضور شما سروران گرامی باعث شادی روح آن مرحوم مغفور و تسلی خاطر بازماندگان خواهد شد.
خانواده‌های: میراب‌زاده قناد ـ ادیبی ـ مروستیان ـ دادجو ـ حاجی بشیرزاده ـ متوسلیان ـ دانشمندی ـ آقاکوچک ـ شیرازیان ـ پورکرامتی ـ مدرسی‌نیا ـ دعائی ـ کلانتری و سایر بستگان

به نام مهربان مهربانان

پرواز عارفانه شادروان فرشته **کیوان‌نژاد (مرتضوی)** را به اطلاع می‌رسانیم. مجلس یادبود آن شادروان ساعت ۱۵ الی ۱۶/۳۰ روز پنجشنبه ۱۳۹۳/۵/۱۶ در مسجدالرضا(ع) واقع در میدان نیلوفر برپا خواهد شد.
همسر: حسین مرتضوی
فرزندان: مهناز مرتضوی ـ دکتر علیرضا مرتضوی ـ مهندس حمیدرضا مرتضوی
خانواده‌های: کیوان‌نژاد ـ مرتضوی ـ نوش‌فر ـ دانش ـ گرجیان‌فر ـ عظمتی ـ جهانشاهی ـ مرید ـ لواسانی ـ شوشتری ـ حیدری ـ مجدعلوی ـ فتاحیه ـ آقازاده رودسری ـ بهرامی ـ وطن‌دوست ـ زرکف ـ صغری ـ لطیفی ـ رضایی ـ بهرامی ـ سلیمانی ـ دستجردی ـ گوهری ـ عدل ـ ابراهیمی ـ طلائی ـ عبید ـ عزیزیان ـ زندی ـ دکتر محمودی بختیاری ـ نوید ـ عباسی ـ خشایار ـ امامی ـ گنجه‌ای ـ دکتر قاسمی ـ پارسا ـ شریف ـ فلاح ـ رحیمی ـ کبیری ـ قاجاردولو ـ غیاثی ـ دکتر عیسی جلالی ـ دکتر فریدون طوسی و خانواده‌های وابسته

با نهایت تأسف و تأثر درگذشت مرحومه مغفوره **حاجیه خانم خدیجه مرادی زنوز** همسر مرحوم قاسم احسانی زنوز را به اطلاع کلیه دوستان و آشنایان و همشهریان محترم می‌رساند، به همین مناسبت مجلس ختمی (سوم) روز پنجشنبه ۱۳۹۳/۵/۱۶ از ساعت ۳ الی ۴/۳۰ بعدازظهر در حسینیه دریانی‌ها واقع در خیابان ستارخان خیابان پاتریس لومومبا برگزار می‌گردد. حضور شما سروران گرامی باعث شادی روح آن مرحومه و تسلی خاطر بازماندگان خواهد بود.
از طرف خانواده‌های احسانی و سایر وابستگان

بازگشت همه به سوی اوست
دکتر امیرسیامک آجودانی
زندگی صحنه یکتای هنرمندی ماست
هرکسی نغمه خود خواند و از صحنه رود
خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد
یادواره آن عزیز از دست رفته را به اطلاع بستگان، دوستان و آشنایان می‌رساند.
به همین مناسبت، مجلس بزرگداشتی در روز جمعه مورخ ۱۳۹۳/۰۵/۱۷ از ساعت ۵ الی ۷ بعدازظهر در سالن مدیریت مجتمع مسکونی آ.اس.پ واقع در خیابان ۶۴، خیابان سیدجمال‌الدین اسدآبادی (یوسف‌آباد) برگزار می‌شود.
فرزندان: سایه و ساره آجودانی
نوه‌ها: لینزی، نک، داریوش، کوروش
خواهران و برادر: منیژه، ویدا، هومن
خانواده‌های: آجودانی و محسنین

با نهایت تأسف و تأثر درگذشت همسر فداکار و مادری مهربان **خانم لطیفه سلیمانی** متعلقه مرحوم حسین صمدیان را به اطلاع دوستان و آشنایان و اردبیلی‌های مقیم مرکز می‌رساند.
به همین مناسبت مراسم ختم روز پنجشنبه ۹۳/۵/۱۶ از ساعت ۱۶/۳۰ الی ۱۸ در مسجد امیر واقع در خیابان کارگر شمالی روبروی پمپ بنزین برگزار می‌گردد.
تشریف‌فرمایی شما موجب تسلی خاطر بازماندگان می‌باشد.
صمدیان، سلیمانی، مراغه‌چی، محمدی، معتمدی، حسام، سامیراد ـ صبوحی، نوریان، ایزددوست ـ صالحی، ایرانپور، غزالی، آذربایجانی، دریادل، انفانی، نصوحی، بیرامی، قائم، محمدی اردبیلی ـ اردبیلی، پوریان، اسکندری، مروتیان، معافی، جبلی، اکینچی، زرگین، غلامین، جوادی کوشش و سایر بستگان.

به نام اهورامزدا

با اندوه فراوان درگذشت بهشتی روان **منیژه فریدون شهروین** را به اطلاع آشنایان و بستگان می‌رساند.
آئین پرسه آن شادروان روز جمعه رام ایزد مورخ ۹۳/۵/۱۷ از ساعت ۱۶/۳۰ الی ۱۸/۳۰ در تالار ایرج واقع در خیابان میرزاکوچک‌خان، کوچه زرتشتیان برگزار می‌گردد. حضور سروران گرامی موجب شادی روح آن درگذشته و سپاس بازماندگان خواهد بود.
خانواده‌های: شهروین ـ ایدلجی ـ ایازی ـ جمشیدیان ـ شهروینی ـ خدابخشیان ـ شاهویر ـ نامی ـ امانت ـ زرتشتی ـ بابکان ـ سهیل ـ سروش ـ مزدیسنی و سایر خانواده‌های وابسته

بازگشت همه به سوی اوست
باکمال تأسف فقدان ناگهانی عزیز از دست رفته مرحوم مغفور، **حاج سیدسعید مواهبی طباطبایی** فرزند حضرت آیت‌العظمی حاج سیدعلی‌اکبر مواهبی طباطبایی را به اطلاع می‌رساند. مجلس یادبودی در مسجدالرضا(ع) واقع در خیابان خرمشهر، میدان نیلوفر، پنجشنبه مورخه ۹۳/۵/۱۶ از ساعت ۶/۳۰ الی ۸ بعدازظهر برگزار می‌شود. با حضور خود شادی روح آن مرحوم و تسلی خاطر بازماندگان را فراهم می‌فرمایید.
خانواده‌های: مواهبی طباطبایی، پورکلباسی، سجادی

با نهایت تأسف و تأثر درگذشت برادر **جناب آقای خلیل بابائی** وکیل محترم دادگستری را به اطلاع می‌رساند.
مجلس ختم از ساعت ۱۶/۳۰ تا ۱۸ روز جمعه ۱۳۹۳/۵/۱۷ در مسجد الجواد(ع) واقع در میدان هفتم تیر برگزار می‌گردد.
کانون وکلای دادگستری مرکز

هوالباقی
با نهایت تأسف و تأثر درگذشت زنده یاد شادروان **جهانگیر اشرفی** را به اطلاع کلیه اقوام و دوستان می‌رساند.
به همین مناسبت مجلس ترحیم آن فقید سعید روز چهارشنبه مورخ ۹۳/۵/۱۵ از ساعت ۱۸/۳۰ الی ۱۹/۴۵ در مسجد جامع الرسول (ص) واقع در سعادت آباد، میدان کاج، منعقد می‌گردد.
حضور شما سروران ارجمند باعث شادی روح آن‌مرحوم و تسلی خاطر بازماندگان خواهد شد.
خانواده‌های: اشرفی ـ ایروانی ـ فاتحی ـ همایونی ـ دادمرز ـ آزرمی ـ عسگری ـ داراب‌نیا ـ شایگان ـ نیک آئین ـ عمیدی ـ آیت‌اله زاده شیرازی ـ تابشیان ـ رهبر ـ حریری ـ شرکت ـ صاحب الزمانی ـ ربیعی ـ نکوئی ـ دبیر ـ رشیدیان ـ کوشش ـ بادامچی ـ داوودآبادی ـ بی همتا ـ کریمی نژاد ـ وفایی ـ خلّت ـ مظهری و سایر وابستگان

تسلیت

جناب آقای دکتر علیرضا باقری
درگذشت پسرعموی گرامیتان را تسلیت عرض نموده و برای آن مرحوم علو درجات و برای بازماندگان صبر و شکیبایی آرزومندیم.
از طرف دفتر حقوقی عدالت‌خواهان مبدأ

سرکار خانم هاله پارسی
و جناب آقای مهندس مسعود رشیدنژاد عمران
مصیبت وارده را به شما تسلیت عرض نموده، سلامتی و بقای عمر برایتان آرزومندیم.
مدیریت و کارکنان گروه آزمایشگاهی مدیکال

همکار گرامی
جناب آقای دکتر فرزین برزویه
با نهایت تأسف و تأثر درگذشت برادر گرامیتان را صمیمانه تسلیت عرض نموده و از خداوند منان علو درجات برای آن مرحوم و صبر و شکیبایی برای بازماندگان خواهانیم.
دکتر اصغر میرعمادی و بانو

جناب آقای دکتر فرزین برزویه
باکمال تأسف و تأثر درگذشت برادر گرامیتان را تسلیت عرض نموده و برای آن مرحوم علو درجات و برای بازماندگان صبر و شکیبایی آرزومندیم.
دکتر هوشنگ خواجوی و بانو

همکار ارجمند
جناب آقای دکتر فرزین برزویه
درگذشت تأثرانگیز برادر گرامیتان را به جنابعالی و خانواده محترم تسلیت عرض نموده و از خداوند منان علو درجات برای آن مرحوم و صبر و شکیبایی برای بازماندگان مسئلت می‌نماییم.
دکتر بیگدلی
دکتر فروغ آقارخ

نویسنده ارجمند کودک و نوجوان
سرکار خانم طاهره کسمایی
مهرورزی مادر، عمیق و جاودانه است و از دست دادن او، دردی عمیق‌تر و جاودانه‌تر، ما را در غم درگذشت مادر گرامی‌تان شریک بدانید.
بیتا مهدوی، وجیهه تیموری، ارمغان زمان‌فشمی، منیر سامی‌نیا، حسن فرازمند، بهروز قطبی، علی درویشی، حبیب عبداللهی.

همکار گرامی سرکار خانم سراج‌زاده
با اندوه فراوان درگذشت پدر گرامیتان را تسلیت عرض نموده، ما را در غم خود شریک بدانید.
همکاران شما در بهداری مؤسسه اطلاعات
و شرکت ایرانچاپ

جناب آقای دکتر محمود مصدق
ریاست محترم دانشکده طب سنتی
دانشگاه شهید بهشتی
باکمال تأسف مصیبت وارده را حضور آن جناب و خانواده معززشان تسلیت عرض می‌نماییم.
هیئت مدیره انجمن تولیدکنندگان
داروها و فرآورده‌های گیاهان داروئی

همکار گرامی
جناب آقای دکتر حسین پورکلباسی
با نهایت تأسف و تأثر مصیبت وارده را به شما و خانواده محترم تسلیت عرض می‌نمایم.
دکتر منوچهر احمدی

همکار گرامی
جناب آقای دکتر پورکلباسی
با نهایت تأسف و تأثر درگذشت حاج سید سعید مواهبی طباطبایی را به جنابعالی و خانواده محترم تسلیت عرض نموده و از خداوند بزرگ علو درجات برای آن مرحوم و صبر و سلامتی برای بازماندگان خواهانم.
دکتر اصغر میرعمادی

جناب آقای مهندس غفاری
رئیس محترم هیأت مدیره شرکت ناورود
با ابراز تأسف و تأثر مصیبت درگذشت مادر گرامیتان را به جنابعالی و خانواده محترم تسلیت عرض نموده، از خداوند منان برای آن مرحومه علو درجات و برای جنابعالی و سایر بازماندگان صبر و شکیبایی مسئلت داریم.
هیأت مدیره و کارکنان شرکت ساختمانی ویسا

استاد ارجمند و گرانقدر جناب آقای دکتر مصدق
با نهایت تأسف و تأثر درگذشت ناگوار همسر گرامیتان را از صمیم قلب تسلیت عرض نموده و از خداوند متعال برای جنابعالی و خانواده محترم صبر و شکیبایی و برای آن مرحومه علو درجات آرزو داریم.
دکتر منوچهر بیات ـ دکتر هومان بیات

جناب آقای مهندس علی اصغر غفاری
ریاست محترم هیئت مدیره شرکت ناورود
با نهایت تأسف و تأثر درگذشت مادر گرامیتان را به جنابعالی و خانواده محترم تسلیت عرض نموده، از درگاه خداوند متعال برای آن مرحوم رحمت واسعه الهی و برای بازماندگان صبر و شکیبایی مسئلت داریم.
هیئت مدیره و کارکنان
شرکت مهندسان مشاور پاسیلو

TREATA GENERAL HOSPITAL
بیمارستان تریتا

سرکار خانم دکتر مهشید هورمزدی
با نهایت تاسف درگذشت خواهر گرامیتان را تسلیت عرض نموده و از خداوند بزرگ برای شما و خانواده ارجمندتان صبر و شکیبایی آرزومندیم.
بیمارستان تریتا

سرکار خانم دکتر مهشید هورمزدی
با نهایت تاسف درگذشت خواهر گرامیتان را تسلیت عرض نموده و از خداوند بزرگ برای شما و خانواده ارجمندتان صبر و شکیبایی آرزومندم.
کریم وصالی

جناب آقای دکتر پرویز جهانگیری
مصیبت وارده را از صمیم قلب تسلیت می‌گوییم و در غم شما شریکیم.
شرکت مهندسی دانش‌زمین

آگهی تغییرات شرکت گسترش هتلهای لوتوس پارسیان سهامی خاص به شماره ثبت ۲۵۳۱۱۴ و شناسه ملی ۱۰۱۰۲۹۳۵۴۷۳
به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی مورخ ۱۳۹۲/۰۱/۲۴ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: موسسه حسابرسی دش و همکاران به شناسه ملی ۱۰۱۰۰۱۷۱۲۷۱ به عنوان بازرس اصلی و سید حسین عرب‌زاده کد ملی ۳۸۷۳۲۰۱۷۹۸ به عنوان بازرس علی‌البدل برای یک سال مالی انتخاب گردیدند. روزنامه کثیرالانتشار اطلاعات جهت درج آگهی‌های شرکت انتخاب گردید. ترازنامه و حساب سود و زیان سال مالی ۹۱ به تصویب رسید.
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری
۶۲۴۹۶۷۴ـ۰۱۷۴۰۰/م‌الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

* *

آگهی تغییرات شرکت کابل افشان سهامی خاص به شماره ثبت ۴۸۶۶۶ و شناسه ملی ۱۰۱۰۰۹۳۸۵۳۴
به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۲/۱۰/۰۵ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: آقای بهزاد مقیمی فرد کد ملی شماره ۶۲۷۹۸۵۷۴۷۶ به نمایندگی از شرکت سرمایه‌گذاری توسعه و گسترش پارس(سهامی خاص) به شناسه ملی ۱۰۱۰۲۶۱۳۲۶۴ جای آقای زین‌العابدین ایمانلو به سمت رئیس هیئت مدیره و سرکارخانم رومینا داودیان کد ملی شماره ۰۰۱۲۵۳۸۵۲۳ به نمایندگی از شرکت تولید سموم علف‌کش(سهامی عام) به شناسه ملی ۱۰۱۰۱۱۱۷۰۳۲ به سمت نایب رئیس هیئت مدیره و آقای محمدرضا پاشاآخا کد ملی شماره ۰۰۵۶۱۴۶۷۰۱ به نمایندگی از شرکت گسترش صنایع پیام(سهامی عام) به شناسه ملی ۱۰۱۰۰۳۵۸۴۴۲ به جای آقای محمدرضا ایزدی یار به سمت مدیر عامل و عضو هیئت مدیره برای بقیه مدت تصدی انتخاب گردیدند. کلیه اوراق و اسناد تعهدآور شرکت از قبیل چک، سفته، برات و قراردادها، عقود اسلامی با امضاء ثابت مدیر عامل و یک نفر از اعضاء هیئت مدیره متفقاً همراه با مهر شرکت و در غیاب مدیر عامل با امضاء دو نفر از اعضاء هیئت مدیره همراه با مهر شرکت معتبر خواهد بود. اوراق و مکاتبات عادی با امضاء مدیر عامل همراه با مهر شرکت و در غیاب مدیر عامل با امضاء یکی از اعضاء هیئت مدیره همراه با مهر شرکت معتبر می‌باشد. حدود و اختیارات بشرح مندرج در صورتجلسه به مدیر عامل تفویض گردید.
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری
۶۲۴۹۵۷۰ـ۰۱۷۳۹۹/م‌الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

* *

آگهی تغییرات شرکت ساختمانی چالدران سهامی خاص به شماره ثبت ۱۲۱۱۳ و شناسه ملی ۱۰۱۰۰۴۷۱۸۰۲
به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق‌العاده مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۱۲ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: آقای سیدجعفر احمدی هاشمی ک م ۰۰۳۷۵۵۵۳۸۶ بعنوان مدیر عامل و عضو هیات مدیره و آقای محمدعلی پورشیرازی ک م ۰۹۳۰۱۴۱۶۷۱ بعنوان رئیس هیات مدیره و آقای احمد ابریشم فروشان اصل ک م ۱۳۸۰۶۶۷۲۰۸ بعنوان نایب رئیس و خانم طیبه واصف احمدزاده ک م ۰۰۳۹۶۸۲۴۴۷ بعنوان عضو هیات مدیره و خانم فاطمه پورشیرازی ک م ۰۰۵۰۱۴۷۷۹۳ بعنوان عضو علی‌البدل هیات مدیره بمدت ۲ سال انتخاب شدند و همچنین آقای علی کلاهی ک م ۱۷۲۹۳۴۹۳۶۶ بعنوان بازرس اصلی و آقای بهمن ترامشلو ک م ۴۶۰۹۶۳۶۸۶۷ بعنوان بازرس علی‌البدل برای مدت یک سال تعیین شدند. روزنامه اطلاعات جهت نشر آگهی‌های شرکت تعیین گردید. امضای کلیه چکها و بروات با امضای منفرد آقای محمدعلی پورشیرازی رئیس هیات مدیره و یا امضای مدیر عامل باتفاق یکی دیگر از اعضای هیأت مدیره با مهر شرکت انجام می‌گردد.
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری
۶۲۱۶۰۲۵ـ۰۱۷۳۹۸/م‌الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

آگهی تغییرات شرکت انمونت سهامی خاص به شماره ثبت ۵۶۹۸۳ و شناسه ملی ۱۰۱۰۱۰۲۰۶۸۰
به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۲/۰۴/۳۰ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: مسعود شهسواری ک.م ۱۲۱۹۲۶۶۲۵۵ به سمت رئیس هیئت مدیره و شهلا فخارزاده ک.م ۰۶۸۱۶۹۵۱۴۵ به سمت مدیرعامل و فائقه سرخوش ک.م ۲۶۴۹۰۴۲۴۴۴۳ به سمت نائب رئیس هیئت مدیره. کلیه اسناد و اوراق بهادار و تعهدآور شرکت با امضای مشترک دو نفر از سه نفر اعضای هیئت مدیره و به همراه مهر شرکت دارای معتبر می‌باشد امضای اوراق عادی و اداری با امضای مدیرعامل و مهر شرکت معتبر می‌باشد.
اداره ثبت شرکت‌ها و مؤسسات غیرتجاری
۶۲۱۱۳۲۳ـ۰۱۷۳۷۷/م الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

* *

آگهی تغییرات شرکت الومینیم پارهنزا سهامی عام به شماره ثبت ۲۱۸۳۶۵ و شناسه ملی ۱۰۱۰۲۵۹۶۹۸۷
به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۲/۱۰/۳۰ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: آقای محمدجواد فدایی فتح‌آبادی به شماره کد ملی ۲۹۹۲۳۹۵۱۱۰ بعنوان رئیس هیئت مدیره و آقای سید محمد صدر هاشمی‌نژاد کد ملی ۵۸۳۹۷۶۱۲۰۶ به سمت نایب رئیس و آقایان محمود رهبری کد ملی ۰۰۳۵۳۶۲۰۷۳ و احمد طاهری هنجنی ۱۲۳۹۸۳۳۰۰۸ و مهدی حاجی شماره کد ملی ۰۰۴۷۰۴۳۰۸۳ بعنوان اعضای جدید هیئت مدیره و آقای احمد طاهری هنجنی به عنوان مدیرعامل به مدت دو سال انتخاب گردیدند. امضاء کلیه اوراق و اسناد تعهدآور شرکت و همچنین کلیه چک‌ها سفته‌ها بروات و سایر اوراق تجاری با امضاء مدیرعامل و یکی از اعضاء هیئت مدیره متفقا و در غیاب مدیرعامل با امضا رئیس یا نایب رئیس هیئت مدیره و یکی از اعضای هیئت مدیره متفقا همراه با مهر شرکت و امضاء کلیه مکاتبات عادی و جاری با امضاء مدیرعامل یا رئیس یا نایب رئیس هیئت مدیره همراه با مهر شرکت معتبر می‌باشد.
اداره ثبت شرکت‌ها و مؤسسات غیرتجاری
۶۱۷۷۸۸۸ـ۰۱۷۳۷۶/م الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

* *

آگهی تغییرات شرکت بین‌المللی خانه‌سازی ایرانیان سهامی خاص به شماره ثبت ۲۸۶۴۴۵ و شناسه ملی ۱۰۱۰۳۲۴۲۸۲۲
به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۲/۰۸/۱۴ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: اعضای هیئت مدیره جهت باقیمانده مدت تصدی به شرح ذیل می‌باشند: ۱ ـ آقای سید صدرالدین صدر هاشمی‌نژاد ۵۸۳۹۷۶۲۳۶۹ به نمایندگی از شرکت سرمایه‌گذاری ساختمان ایران به سمت رئیس هیئت مدیره. ۲ـ آقای احمد صفاوردی ۰۳۲۲۹۶۱۱۲۲ به نمایندگی از شرکت بازرگانی تجاری رهروان دوراندیش آزاد کیش به سمت نایب رئیس هیئت مدیره. ۳ ـ آقای سید محمد صدر هاشمی‌نژاد ۵۸۳۹۷۶۱۲۰۶ به نمایندگی از شرکت مهندسی توسعه شهری فراز به سمت عضو هیئت مدیره. ۴ ـ آقای صالح نقی پور ویجویه ۱۳۷۰۵۵۲۳۷۸ به نمایندگی از شرکت رهروان دوراندیش به سمت عضو هیئت مدیره. ۵ ـ آقای داریوش رستمی گیوی ۰۰۶۹۱۵۳۴۸۵ به نمایندگی از شرکت دانای تجارت نوین امروز به سمت عضو هیئت مدیره. ۶ ـ آقای بهروز زنگنه ۰۰۴۰۵۴۴۴۵۱ بعنوان مدیرعامل خارج از اعضای هیئت مدیره انتخاب شدند. کلیه اوراق و اسناد بهادار و تعهدآور شرکت از جمله چک، سفته و برات و سایر اسناد تجاری با امضاء رئیس هیئت مدیره یا مدیرعامل و یکی از اعضای هیئت مدیره همراه با مهر شرکت معتبر خواهد بود. نامه‌های اداری با امضا مدیرعامل و در غیاب ایشان با امضاء رئیس یا نایب رئیس هیئت مدیره همراه با مهر شرکت معتبر می‌باشد.
اداره ثبت شرکت‌ها و مؤسسات غیرتجاری
۶۲۰۸۲۳۵ـ۰۱۷۳۷۸/م الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

آگهی تغییرات شرکت الماس سیس بین‌الملل شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۳۸۰۸۴۲ و شناسه ملی ۱۰۳۲۰۳۰۰۵۱۲
به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق‌العاده مورخ ۱۳۹۲/۰۹/۱۳ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: موسسه حسابرسی آروین پیام با ش م ۱۰۱۰۰۵۲۴۸۰۹ به سمت بازرس اصلی و آقای محمد عابدینی با ش م ۰۹۳۸۶۷۰۶۷۰ به سمت بازرس علی‌البدل برای مدت یکسال مالی انتخابات شدند. ـ روزنامه کثیرالانتشار اطلاعات جهت درج آگهی‌های شرکت انتخاب شد.
اداره ثبت شرکت‌ها و مؤسسات غیرتجاری
۶۱۳۸۹۷۷ـ۰۱۷۳۶۴/م‌الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

* *

آگهی تغییرات شرکت فرایند معماری شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۸۸۷۱۲ و شناسه ملی ۱۰۱۰۱۳۳۱۰۰۵
به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۰۸ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: آقای عرفان کوهی به شماره ملی ۰۰۷۹۶۷۱۱۸۷ به سمت رئیس هیأت مدیره آقای محمدرضا سربخش به شماره ملی ۶۵۳۹۸۷۵۶۵۷ به سمت نائب رئیس هیأت مدیره آقای جعفر سرخوش به شماره ملی ۰۰۴۳۴۴۵۳۸۱ به سمت مدیرعامل و عضو هیأت مدیره برای مدت دو سال انتخاب گردیدند. کلیه اسناد و اوراق بهادار و تعهدآور شرکت از قبیل چک، سفته، بروات، قراردادها و عقود اسلامی با امضاء مدیرعامل و رئیس هیأت مدیره همراه با مهر شرکت و کلیه اسناد عادی و مراسلات با امضاء مدیرعامل یا رئیس هیأت مدیره منفرداً معتبر می‌باشد. کلیه اعضاء با امضاء ذیل صورتجلسه قبولی سمت خود را اعلام نمودند.
اداره ثبت شرکت‌ها و مؤسسات غیرتجاری
۶۱۳۷۲۴۳ـ۰۱۷۳۶۳/م‌الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

* *

آگهی تغییرات شرکت فرایند معماری شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۸۸۷۱۲ و شناسه ملی ۱۰۱۰۱۳۳۱۰۰۵
به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق‌العاده مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۰۷ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: محمدرضا سربخش به ش‌م ۶۵۳۹۸۷۵۶۵۷ ـ جعفر سرخوش به ش‌م ۰۰۴۳۴۴۵۳۸۱ ـ عرفان کوهی به ش‌م ۰۰۷۹۶۷۱۱۸۷ به عنوان اعضا هیئت مدیره برای مدت ۲ سال انتخاب گردیدند.
اداره ثبت شرکت‌ها و مؤسسات غیرتجاری
۶۱۳۷۹۷۴ـ۰۱۷۳۶۲/م‌الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

* *

آگهی تغییرات شرکت اطلس غلات شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۳۵۰۶۷۹ و شناسه ملی ۱۰۱۰۳۹۷۶۲۴۰
به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق‌العاده مورخ ۱۳۹۲/۰۹/۲۳ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: آقای اصغر میثمی فرد به کد ملی ۱۷۵۰۲۶۶۹۹۷، آقای کمال میثمی فرد به کد ملی ۱۷۵۳۴۰۹۶۹۱، آقای محمدرضا میثمی فرد به کد ملی ۱۷۵۳۴۲۹۸۲۱، آقای علیرضا میثمی فرد به کد ملی ۱۷۵۰۳۷۹۱۰۴ برای مدت دو سال به عنوان اعضا هیئت مدیره انتخاب شدند و مؤسسه حسابرسی و بهبود سیستم‌های مدیریت حسابرسین به شناسه ملی ۱۰۱۰۰۳۱۶۹۹۱ به سمت بازرس اصلی و آقای حسن اسمائی به کد ملی ۰۰۴۱۴۲۸۵۷۹ به سمت بازرس علی‌البدل برای مدت یک سال مالی انتخاب شدند. ترازنامه و حساب سود و زیان شرکت منتهی به سال ۱۳۹۱ مورد تصویب قرار گرفت.
اداره ثبت شرکت‌ها و مؤسسات غیرتجاری
۶۱۳۴۰۲۵ـ۰۱۷۳۵۹/م الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

آگهی تغییرات شرکت دیبا انرژی سینا سهامی خاص به شماره ثبت ۴۰۵۴۳۱ و شناسه ملی ۱۰۳۲۰۵۶۸۷۵۲
به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی سالیانه مورخ ۱۳۹۲/۰۴/۳۱ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: موسسه حسابرسی امین محاسب روش به شناسه ملی ۱۰۱۰۰۵۳۸۲۰۳ به عنوان بازرس اصلی و حسابرس و آقای غلامعلی موحدی اصل به شماره ملی ۵۰۹۹۵۳۳۰۳۵ به عنوان بازرس علی‌البدل برای مدت ۱ سال انتخاب گردید. روزنامه کثیرالانتشار اطلاعات جهت نشر آگهی‌های شرکت دیبا انرژی سینا انتخاب شد. ترازنامه و حساب سود و زیان سال مالی منتهی به ۱۳۹۱/۱۲/۳۰ به تصویب رسید.
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری
۶۲۲۳۴۳۸ـ۰۱۷۴۰۱/م‌الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

* *

آگهی تغییرات شرکت پردازشگران اوج سگال سهامی خاص به شماره ثبت ۱۹۱۱۸۱ و شناسه ملی ۱۰۱۰۲۳۳۱۴۹۰
به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق‌العاده مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۲۶ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: آقایان حسین فرد منش ۰۰۴۰۰۱۰۸۱۳ و سید علیرضا مدنی ۰۰۴۳۴۷۶۶۱۹ و سید حمیدرضا مدنی ۰۰۷۲۶۸۸۸۲۳ بعنوان اعضاء هیئت مدیره به مدت دو سال انتخاب گردیدند. آقای محمدنقی مهربابک دارای کد ملی شماره ۲۵۹۵۵۹۳۸۶۲ بعنوان بازرس اصلی و آقای حمیدرضا فراهانی دارای کد ملی شماره ۰۰۶۹۳۹۹۴۷۶ به عنوان بازرس علی‌البدل به مدت یک سال انتخاب گردید. روزنامه اطلاعات بعنوان روزنامه کثیرالانتشار انتخاب گردید.
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری
۶۱۳۴۶۵۲ـ۰۱۷۳۶۱/م الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

* *

آگهی تغییرات شرکت پردازشگران اوج سگال سهامی خاص به شماره ثبت ۱۹۱۱۸۱ و شناسه ملی ۱۰۱۰۲۳۳۱۴۹۰
به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۲۷ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: آقای حسین فردمنش به شماره ملی ۰۰۴۰۰۱۰۸۱۳ بعنوان رئیس هیئت مدیره و آقای سید علیرضا مدنی به شماره ملی ۰۰۴۳۴۷۶۶۱۹ بعنوان مدیرعامل و آقای بعنوان نائب رئیس هیئت مدیره به مدت دو سال انتخاب گردیدند. سید حمیدرضا مدنی به شماره ملی ۰۰۷۲۶۸۸۸۲۳ تعیین شدند. کلیه اوراق و اسناد تعهدآور شرکت با امضا رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل به همراه مهر شرکت معتبر خواهند بود.
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری
۶۱۳۴۹۶۵ـ۰۱۷۳۶۰/م الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

* *

آگهی تغییرات شرکت صنعتی هوا آفرین شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۲۳۰۴۱ و شناسه ملی ۱۰۱۰۰۶۸۵۱۲۱
به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۲/۱۰/۳۰ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: محل شرکت در واحد ثبتی تهران به آدرس تهران ـ خیابان خرمشهر غربی ـ شماره ۱۹۴ ـ طبقه سوم ـ واحد ۱۳۲ ـ کد پستی ۱۵۳۳۷۴۴۹۱۶ تغییر یافت و ماده مربوطه در اساسنامه به شرح فوق اصلاح گردید.
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری
۶۱۴۵۵۵۵ـ۰۱۷۳۷۲/م الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

* *

آگهی تغییرات شرکت سرمایه‌گذاری کارآفرینان روستا شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۲۹۶۷۹۳ و شناسه ملی ۱۰۱۰۳۳۵۰۷۳۹
به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی سالیانه مورخ ۱۳۹۲/۰۴/۲۷ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: صورت‌های مالی و حساب سود و زیان و ترازنامه ۱۳۹۱ شرکت تصویب شد. آقای نبی‌اله کرمی دارای کد ملی ۲۱۴۰۲۴۵۹۴۶ بعنوان بازرس اصلی و آقای عباس سعید پور گیلوایی دارای کد ملی ۰۴۲۱۱۰۲۷۰۵ بعنوان بازرس علی‌البدل انتخاب شدند. روزنامه کثیرالانتشار اطلاعات جهت نشر آگهی‌های شرکت انتخاب شد.
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری
۶۲۰۶۲۲۹ـ۰۱۷۳۸۵/م الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

آگهی تغییرات شرکت ایران اکسیکو شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۲۸۰۱۲ و شناسه ملی ۱۰۱۰۰۷۳۴۷۶۶
به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی سالیانه مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۰۶ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: ترازنامه و حساب سود و زیان سال مالی منتهی به ۱۳۹۲/۸/۳ مورد تصویب قرار گرفت. مؤسسه حسابرسی دش و همکاران به شماره شناسه ملی ۱۰۱۰۰۱۷۱۲۷۱ بعنوان بازرس اصلی و آقای سید حسین عرب‌زاده به شماره ملی ۳۸۷۳۲۰۱۷۹۸ بعنوان بازرس علی‌البدل برای مدت یک سال انتخاب شدند. روزنامه اطلاعات بعنوان روزنامه کثیرالانتشار شرکت انتخاب شد.
اداره ثبت شرکت‌ها و مؤسسات غیرتجاری
۶۲۰۶۴۳۸ـ۰۱۷۳۸۴/م الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

* *

آگهی تغییرات شرکت مهندسی ساختمانی و تاسیساتی آژینه سازه سهامی خاص به شماره ثبت ۱۹۱۰۵۵ و شناسه ملی ۱۰۱۰۲۳۳۰۲۳۸
به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق‌العاده مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۰۳ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: مؤسسه حسابرسی سامان پندار به شماره شناسه ۱۰۱۰۰۵۲۵۰۶۹ بعنوان بازرس اصلی و آقای اصغر ربیعی کد م ۴۹۸۹۳۸۰۲۲۳ بعنوان بازرس علی‌البدل به مدت یک سال انتخاب شدند. روزنامه کثیرالانتشار اطلاعات جهت درج آگهی‌های شرکت تعیین شد.
اداره ثبت شرکت‌ها و مؤسسات غیرتجاری
۶۲۰۶۸۵۶ـ۰۱۷۳۸۳/م الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

* *

آگهی تغییرات شرکت بازرگانی بین‌الملل به‌پخش سهامی خاص به شماره ثبت ۳۲۹۴۲۲ و شناسه ملی ۱۰۱۰۳۶۹۰۷۸۹
به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۰۱ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: سمت اعضای هیئت مدیره برای بقیه مدت تصدی به قرار ذیل تعیین گردید آقای محمدرضا شریفی با کدملی ۰۰۴۷۶۳۴۱۵۴ به نمایندگی از طرف شرکت به‌پخش داروی بهشهر ـ سهامی خاص با ش‌م ۱۰۱۰۳۵۸۲۴۵۴ به عنوان رئیس هیأت مدیره آقای محمدرضا نژادرمضانی با کدملی ۰۰۶۴۸۲۹۰۰۶ به نمایندگی از طرف شرکت زرین‌پخش بهشهر ـ سهامی خاص با ش‌م ۱۰۱۰۲۱۰۷۶۲۲ به عنوان نائب رئیس هیأت مدیره. آقای سلیمان رحیمی با کدملی ۱۲۶۲۸۳۹۱۸۱ به نمایندگی از طرف شرکت ترابری و حمل و نقل به‌پخش ـ سهامی خاص با ش‌م ۱۰۱۰۳۶۵۲۰۲۴ به عنوان مدیرعامل و عضو هیأت مدیره. کلیه اوراق و اسناد بهادار و تعهدآور شرکت از قبیل چک، برات، سفته و قراردادها و عقوداسلامی با امضاء مدیرعامل و یکی از اعضاء هیئت مدیره و یا دو نفر از اعضاء هیأت مدیره همراه با مهر شرکت و اوراق عادی و نامه‌های اداری با امضاء مدیرعامل، همراه با مهر شرکت معتبر است.
اداره ثبت شرکتها و مؤسسات غیرتجاری
۶۱۲۵۳۳۷ـ۰۱۷۳۳۴/م‌الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

* *

آگهی تغییرات شرکت مهندسی نیروی نفت و گاز سپانیر سهامی خاص به شماره ثبت ۲۷۴۰۳۷ و شناسه ملی ۱۰۱۰۳۰۲۰۲۰۶
به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۲/۱۰/۰۴ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: آقای عباداله عبدالهی ک‌م ۴۲۰۹۲۱۵۰۶۶ به عنوان رئیس هیئت مدیره، آقای غفار حاجی‌سالم ک‌م ۳۰۵۱۸۳۹۷۵۲ به عنوان نایب رئیس هیئت مدیره و آقای حسین شریف‌آبادی عسگری ک‌م ۳۰۵۱۸۳۹۷۵۲ به عنوان مدیرعامل به مدت دوسال انتخاب نمودند. امضاء کلیه اسناد مالی شرکت اعم از چک، برات، سفته و سایر اسناد تجاری و مالی با امضاء ثابت آقای بهرام رستمی با کدملی ۶۲۷۹۸۷۵۵۹۸ (مدیرمالی) به اتفاق امضاء مدیرعامل یا هریک از اعضای هیئت مدیره و مهر شرکت و امضاء قراردادها و عقوداسلامی و اوراق اداری شرکت با امضای مدیرعامل با مهر شرکت معتبر می‌باشد.
اداره ثبت شرکتها و مؤسسات غیرتجاری
۶۰۶۴۸۷۱ـ۰۱۷۳۵۰/م‌الف **سازمان ثبت اسناد و املاک کشور**

صاحب امتیاز: شرکت ایرانچاپ مؤسسه اطلاعات
مدیر مسئول: سیدمحمود دعائی
سردبیر: علیرضا خانی
نشانی: تهران - بلوار میرداماد - خیابان نفت جنوبی - ساختمان اطلاعات - کد پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱ (تهران)
پست تصویری تحریریه ۲۲۲۵۸۰۲۲
تلفن: ۲۹۹۹۹
نمابر آگهی ها ۲۱ و ۲۲۲۵۸۰۱۹
تلفن پذیرش آگهی ها ۱۸-۲۲۲۵۸۰۱۴
نشانی اینترنت: http://www.ettelaat.com
پست الکترونیکی: ettelaat@ettelaat.com

اطلاعات

سال هشتاد ونهم

تقویم اطلاعات
چهار شنبه ۱۵ مرداد ۱۳۹۳
۹ شوال ۱۴۳۵ _ ۶ آگوست ۲۰۱۴

ظهر شرعی	۱۳ و ۱۰ دقیقه
غروب آفتاب	۲۰ و ۰۴ دقیقه
اذان مغرب	۲۰ و ۲۴ دقیقه
نیمه شب شرعی (پایان وقت ادای نماز عشا)	۰ و ۲۳ دقیقه
اذان صبح (فردا)	۴ و ۴۲ دقیقه
طلوع آفتاب (فردا)	۶ و ۱۷ دقیقه

اسرائیل با تن دادن به شروط مقاومت آتش‌بس را پذیرفت

سرویس خارجی: منابع مطلع در قاهره، جایی که مذاکرات آتش‌بس در جریان است، اعلام کردند رژیم صهیونیستی به شروط مقاومت تن داد. شبکه المیادین به نقل از منابع مطلع و نزدیک به مذاکرات آتش‌بس میان رژیم صهیونیستی و گروه‌های مقاومت در قاهره اعلام کرد اسرائیل سرانجام به شروط مقاومت از جمله پایان محاصره غزه و آزادی اسرا تن داد و موافقت اولیه خود را با ۴ شرط و مخالفتش با ۳ شرط دیگر را اعلام کرد. طرف اسرائیلی با برخی بندهای طرح گروه‌های فلسطینی که شامل شروط آتش‌بس مقاومت است موافقت کرده که از جمله آن پایان محاصره غزه، آزادی اسرا و بند صیادی در فاصله ۱۲ مایلی ساحل غزه است. طرف اسرائیلی درعین حال شروط مربوط به بازگشایی فرودگاه غزه، بازگشایی بندر غزه و بازگشایی مسیر ارتباطی کرانه باختری و غزه را رد کرده است. گروه‌های فلسطینی که در قاهره هستند، به شکل متحد طرحی ارائه کرده‌اند که بر پایان جنگ، محاصره غزه و تجاوزات شهرکنشینان و آزادی اسرای فلسطینی تاکید می‌کند. بندهای این طرح شامل توقف کامل جنگ و خروج فوری ارتش رژیم صهیونیستی از غزه، پایان محاصره غزه و باز شدن گذرگاه‌های آن و تامین امنیت ورود و خروج افراد و کالا به غزه، آزادی صید در آب‌های بین‌المللی تا فاصله ۱۲ مایلی، پایان یافتن منطقه حائل که اسرائیل آن را بر غزه تحمیل کرده است، بازسازی غزه از طریق برگزاری کنفرانس بین‌المللی کمک‌کنندگان به غزه و تامین کمک‌های فوری از طریق دولت وحدت ملی فلسطین، پایبندی اسرائیل به اجرای کامل توافق تبادل اسرا موسوم به توافق «شالیط» و آزادی اسرایی که اخیرا پس از آزادی بازداشت شدند، تعهد اسرائیل به اجرای مرحله چهارم توافق آزادی اسرایی که اسرائیل با تشکیلات خودگردان بر سر آن توافق کرده اما طرف اسرائیلی از اجرای آن شانه خالی کرده و توقف تجاوزات مکرر شهرکنشینان در پی اتفاقات ۱۱ ژوئن در کرانه باختری است.

آتش بس ۷۲ساعته

نظامیان صهیونیست دیروز همزمان با آغاز آتش بس ۷۲ ساعته در نوار غزه، به طور کامل از این منطقه عقب نشینی کردند. متجاوزان صهیونیست از ۱۷ ژوییه (۲۶ تیرماه) از طریق زمینی وارد خاک غزه شدند. این دومین بار طی ۴ روز گذشته است که طرفین درگیر در غزه آتش بس ۷۲ ساعته اعلام می‌کنند. رژیم صهیونیستی اول آگوست (۱۰ مرداد) توافق آتش بس پیشنهادی واشنگتن و سازمان ملل را پس از ۹۰ دقیقه از آغاز آن، نقض کرد. توافق آتش بس کنونی به پیشنهاد و میانجی گری مصر منعقد شده و جنبش حماس و رژیم صهیونیستی به طور جداگانه پایبندی خود را به این آتش بس اعلام کرده اند و دو طرف با این آتش بس موافقت کرده‌اند. هر دو طرف دیروز هیات‌هایی را برای ادامه مذاکرات مربوط به آتش بس روانه قاهره کردند. آتش بس ۷۲ ساعته در غزه از ساعت ۸ بامداد دیروز به وقت محلی (ساعت ۹ و نیم صبح به وقت تهران) آغاز شد. قرار است در مورد آتش‌بس طولانی مدت نیز بحث و گفتگو شود. مقاومت فلسطین از شهروندان خواست تمامی جوانب احتیاط را در خلال آتش‌بس درنظر بگیرند و اخبار را فقط از منابع رسمی دنبال کنند. همزمان منابع خبری از حملات اسرائیل به مناطقی از غزه قبل از آتش‌بس ۷۲ ساعته خبر دادند. رژیم صهیونیستی برخی مناطق جنوب غزه و شهر رفح را بمباران کرد که مقاومت نیز در پاسخ چندین موشک به سمت شهرهای اسرائیل پرتاب کرد. این درحالی است که یک مقام ارتش رژیم صهیونیستی گفت پس از اتمام آتش‌بس، حملات به نوار غزه از سر گرفته خواهد شد. بنا بر اعلام تل آویو، این آتش‌بس در تمامی نقاط غزه به جز شرق رفح، برقرار می‌شود. ازسویی روزنامه یدیوت آهارانوت عقب‌نشینی از غزه را به باد انتقاد گرفت و عقب‌نشینی نیروهای زمینی ارتش از بخش‌های مختلف غزه را فرار از غزه خواند. این روزنامه همزمان با آغاز آتش‌بس ۷۲ ساعته و آغاز عقب‌نشینی ارتش اسرائیل به پشت مرزهای غزه، نوشت: ارتش اسرائیل از غزه فرار کرد و در پشت سر خود شکست را به دوش می‌کشد. دراین حال سران سیاسی و فرماندهان نظامی رژیم اشغالگر قدس، یکدیگر را عامل شکست رژیم صهیونیستی در تجاوز نظامی به نوار غزه معرفی کردند. با آغاز آتش بس ۷۲ ساعته میان گروه های مقاومت فلسطین و رژیم صهیونیستی، اختلاف و دودستگی میان سران این رژیم متجاوز شدت یافته است. سران سیاسی و نظامی رژیم اشغالگر قدس، یکدیگر را مسئول شکست جنگ غزه و عدم تحقق اهداف از پیش تعیین شده آن و همچنین پیروزی نیروهای مقاومت بر رژیم صهیونیستی می دانند. روزنامه معاریو نوشت: سران سیاسی اسراییل، ارتش را مسئول شکست در این جنگ می دانند و می گویند ارتش نتوانسته در غزه کاری از پیش ببرد و مانع موشک باران فلسطین اشغالی توسط نیروهای مقاومت شود. آن ها تاکید می کنند که نیروهای نظامی اسراییل در کمین نیروهای مقاومت گرفتار و متحمل زیان های مالی و جانی زیادی شده اند. به گفته برخی مقامات رژیم صهیونیستی، ارتش این رژیم بدون هدف و برنامه مشخصی وارد جنگ غزه شده است. از طرفی رژیم صهیونیستی اعلام کرد از زمان آغاز حمله نظامی به نوار غزه در هفتم جولای ۱۱۲۵ صهیونیست که ۶۵۱ نفر از آنان نظامی بوده اند، به بیمارستان منتقل شده اند. درچنین شرایطی پلیس رژیم صهیونیستی در تل آویو به دنبال دریافت تهدید از سوی منابع ناشناس مبنی بر عملیاتی علیه اهداف صهیونیستی به حال آماده باش درآمد. یک مقام پلیس رژیم صهیونیستی، گفت: نیروهای امنیتی و پلیس هم اکنون در حال جست وجو برای یافتن شخصی هستند که تهدید به عملیات علیه اهدافی در تل آویو کرده است. به گفته وی، فردی ناشناس در یک تماس تلفنی به پلیس رژیم صهیونیستی هشدار داد که علیه یک هدف اسراییلی عملیاتی انجام خواهد داد. خبر دیگر اینکه رئیس جمهوری آمریکا با ارائه کمک ۲۲۵ میلیون دلاری برای تقویت سامانه «گنبد آهنین» رژیم صهیونیستی، که پیش‌تر در کنگره به تصویب رسیده بود، موافقت کرد. این رقم علاوه بر کمک نظامی ۳ میلیارد دلاری است که واشنگتن سالانه برای حمایت از رژیم صهیونیستی در نظر گرفته است. گفتنی است «گنبد آهنین» سامانه دفاعی است که راکت‌ها و موشک‌های کوتاه‌برد را هدف قرار می‌دهد. این درحالی است که براساس گزارش روزنامه اسرائیلی «هاآرتص»، سامانه ضد موشکی گنبد آهنین فقط موفق شده مانع اصابت ۵۵۸ موشک از بیش از ۳۰۰۰ موشک و راکت فلسطینی ها شود و این سامانه در برابر موشکهای مقاومت شکست خورده است.

واکنش ها به آتش بس

دبیرکل سازمان ملل از موافقت رژیم صهیونیستی و حماس با آتش‌بس ۷۲ ساعته در غزه استقبال کرد و از طرفین خواست در اجرای آن پایبند بوده و کاملا خویشتندار باشند. بان کی مون در بیانیه‌ای از رژیم صهیونیستی و حماس خواست تا در سریع ترین زمان ممکن گفت‌وگوها در خصوص طرح قاهره به منظور برقراری آتش‌بس کامل را آغاز کنند. بان کی مون در این بیانیه آمادگی سازمان ملل را برای ارائه هرگونه حمایتی که به برقراری آرامش میان طرفین بینجامد اعلام کرد. «جن ساکی» سخنگوی وزارت خارجه آمریکا نیز از آتش‌بس ۷۲ ساعته بین صهیونیست‌ها و فلسطینیان استقبال کرد. وی از رژیم صهیونیستی و حماس خواست تا به این آتش‌بس پایبند باشند. وی گفت: اینها برآمد تمامی آن چیزی است که جان کری وزیر خارجه آمریکا، بان کی مون دبیرکل سازمان ملل و تمامی شرکای بین‌المللی ما در چند هفته گذشته برای آن تلاش کردند و ما بسیار امیدواریم که این آتش‌بس برای رسیدن به این اهداف کمک کند. سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه نیز در جریان مذاکراتی با همتای مصری خود، از ابتکار عمل مقامات قاهره برای سازماندهی مذاکرات مربوط به برقراری آتش‌بس در نوار غزه با توجه به وخامت اوضاع انسانی در این منطقه حمایت کرد. محمود عباس رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین هم از برقراری آتش‌بس موقت ۷۲ ساعته استقبال کرد. عباس از دو طرف فلسطینی و اسرائیلی خواست به این آتش‌بس احترام بگذارند و به آن پایبند بوده و به دنبال تکمیل طرح پیشنهادی مصر باشند. درچنین شرایطی یک امدادگر انگلیسی در غزه کشته شد.

مقامات رژیم صهیونیستی می گویند مسئله کشته شدن این امدادگر انگلیسی در غزه را مورد بررسی قرار خواهند داد. وزارت امور خارجه انگلیس هم در واکنش به اخبار کشته شدن این امدادگر در نوار غزه، خواستار تحقیق فوری در این خصوص شد. از طرفی سازمان ملل اعلام کرد اسرائیل ۸ حمله مستقیم به مراکز وابسته به این سازمان در غزه داشته است.

آژانس امدادرسانی و کمک به آوارگان فلسطینی (آنروا) اعلام کرد ۹۵ مرکز وابسته به سازمان ملل از حملات اسرائیل آسیب دیده‌اند. خبر دیگر اینکه یک افشاگر ارتش اسرائیل که در صفحات مجازی مطالبی درباره حقایق جنگ غزه بازگو کرده بود دستگیر شد. مقامات رژیم صهیونیستی، «عیران عفراطی» از فرماندهان سابق ارتش اسرائیل که در صفحه فیس‌بوک خود از آغاز تحقیقاتی درباره استفاده ارتش این رژیم از سلاح‌های غیرقانونی در جنگ غزه خبر داده بود را دستگیر کردند. درتحولی دیگر اسناد جدید فاش شده از سوی ادوارد اسنودن کارمند سابق آژانس امنیت ملی آمریکا نشان می‌دهد که آمریکا از اسرائیل برای حمله به غزه حمایت اطلاعاتی کرده است. این گزارش می گوید تهاجم اسرائیل بدون کمک مستمر و سخاوتمندانه دولت آمریکا ممکن نبود اما دولت آمریکا خود را به عنوان بی‌طرف و میانجی صلح در این حملات نشان داده است.

درگیری های قدس

منابع فلسطینی از درگیری‌های شدید میان جوانان فلسطینی و نیروهای رژیم صهیونیستی در شهر قدس اشغالی خبر دادند. پس از کشته شدن یک شهرک نشین اسرائیلی و زخمی شدن یک نظامی دیگر درگیری‌های شدیدی میان جوانان فلسطینی و نیروهای رژیم صهیونیستی در منطقه «جبل المکبر» شهر قدس رخ داد. این درگیری‌ها پس از آن رخ داد که نیروهای اسرائیلی یک جوان ۲۳ ساله فلسطینی را به اتهام کشتن شهرک نشین اسرائیلی به شهادت رساندند و پس از آن به منزل وی حمله و پدر و چهار برادرش را بازداشت کردند. نیروهای رژیم صهیونیستی همچنین با گاز اشک آور به سمت جوانان فلسطینی در قدس اشغالی یورش بردند. درگیری‌های دیگری نیز میان نمازگزاران فلسطینی و پلیس رژیم صهیونیستی در اطراف مسجدالاقصی رخ داد و نیروهای این رژیم با استفاده از گاز اشک آور به نمازگزاران یورش بردند که موجب زخمی شدن تعداد زیادی از فلسطینی‌ها شد. بر اثر این درگیری شش نظامی صهیونیست هم بر اثر پرتاب سنگ از سوی شهروندان فلسطینی زخمی شدند. درتحولی دیگر یک خاخام صهیونیست در سرزمینهای اشغالی توسط یک فلسطینی هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. خاخام «آورهوم والیس» ۲۹ ساله و ساکن منطقه «می شریم» درپی حمله از سوی یک فلسطینی معترض به جنایات اسرائیل در غزه، هدف قرار گرفت و کشته شد. ضارب فلسطینی هم توسط نیروهای امنیتی اسرائیل به شهادت رسید.

اسرائیل جنایتکار جنگی

سازمان دیدبان حقوق بشر با انتشار گزارشی اقدامات سربازان رژیم صهیونیستی که به غیرنظامیان فلسطینی در حال فرار شلیک کرده‌اند را نقض قوانین بین‌الملل و مصداق جرائم جنگی دانست. در گزارش دیدبان حقوق بشر آمده است: سربازان اسرائیل در شهر جنوبی خزاعه (در خان‌یونس) با نقض آشکار قوانین جنگ در چندین مورد بین ۲۳ تا ۲۵ جولای به سمت غیرنظامیان شلیک کرده و آنها را به قتل رساندند. در ادامه این گزارش آمده است: حملات عمدی به افراد غیرنظامی، مصداق جرائم جنگی است. خبر دیگر اینکه معاون وزیر امور خارجه انگلیس در واکنش به موضع دولت کشورش در قبال غزه استعفای خود را اعلام کرد و گفت: نمی توانم دیگر از سیاست‌های دولت در قبال درگیری میان اسرائیل و حماس حمایت کنم. خانم بارونس سعیده وارسی، وزیر پاکستانی الاصل دولت انگلیس در امور ادیان و جوامع و معاون وزیر خارجه در امور روابط خارجی و کشورهای همسود اعلام کرد: با نهایت تاسف باید اعلام کنم که من متن استعفای خود را برای دیوید کامرون، نخست وزیر انگلیس ارسال کردم زیرا دیگر نمی توانم از سیاست‌های دولت در قبال غزه حمایت کنم.

از سویی دولت انگلیس از تصمیم خود برای بازنگری در قرارداد فروش سلاح به تل آویو خبر داد. دولت انگلیس اعلام کرد: لندن قصد ندارد قرارداد سلاح با رژیم صهیونیستی را لغو کند و به حق اسرائیل در دفاع از خود اعتقاد دارد اما خواهان تحقیق مجدد در این قرارداد است تا اطمینان حاصل کند که تل آویو از این سلاح ها برای حمله به غیر نظامیان استفاده نخواهد کرد.

این درحالی است که دولت اسپانیا از لغو موقت صادرات تسلیحات و فناوری های نظامی به رژیم صهیونیستی به دلیل جنگ غزه خبر داد. از طرفی بزرگترین اتحادیه دانشجویان انگلیس، رژیم صهیونیستی را تحریم کرد. «اتحادیه ملی دانشجویان بریتانیا» که بیش از ۹۵ درصد دانشجویان این کشور را در بر می گیرد، در نشست کمیته اجرایی خود به حمایت از طرح تحریم رژیم صهیونیستی رأی داد.

بر این اساس دانشجویان انگلیسی از این پس می توانند در دانشکده‌های خود از کمپین‌های تحریم و بایکوت محصولات اسرائیلی، حمایت کنند.

ازسویی نوام چامسکی تحلیلگر برجسته آمریکایی در مقاله‌ای ضمن انتقاد از سیاست‌های اوباما، واشنگتن را در قبال وضعیت موجود در غزه مسئول دانست. چامسکی در مقاله‌ای با عنوان «کابوس در غزه» که در پایگاه اینترنتی موسسه «تروث اوت» منتشر شده است به انتقاد از سیاست‌های اوباما پرداخت و واشنگتن را در مورد وضعیت موجود در غزه مسئول خواند. در این مقاله آمده است: جنایات هولناکی در غزه در جریان است. هدف رژیم صهیونیستی در این میان مشخص است، سکوت در برابر سکوت و بازگشت به وضعیت عادی.

نیروهای اسرائیلی بطور کامل از غزه عقب نشینی کردند

دبیر کل حزب الله: داعش به زودی از هم می‌پاشد

سرویس خارجی: دبیرکل حزب الله لبنان با بیان اینکه گروه تروریستی داعش نمی تواند مدتی طولانی دوام بیاورد و طرح این گروه رو به سقوط است، گفت: داعش نمی تواند روی خاک عراق دولتی ایجاد کند. سید حسن نصرالله، گفت نسبت به آینده غزه، عراق، سوریه و لبنان بسیار خوش بین و معتقد است که برخی همواره بر افزایش شمار شهدای حزب الله در درگیری‌های اخیر سوریه به ویژه در "قلمون" و مناطق دیگر پافشاری می کنند اما حزب الله هیچ گاه اسم هیچ کدام از شهیدان خود را پنهان نمی کند بلکه همواره به شهدای خود افتخار می کند. نصرالله افزود: شناخت کافی از ساختار گروه‌های تکفیری و روش تفکر آن‌ها به ویژه گروه داعش دارد که به وی اجازه می‌دهد به شرح و توضیح گسترده‌ای در خصوص این موضوع‌ها در دیدار و گفت‌وگو با افراد بپردازد همانطور که در دیدار اخیر خود با ولید جنبلاط، رئیس حزب سوسیال ترقی خواه لبنان در خصوص پدیده تندروی بحث و گفت‌وگو کرد و با توجه به این شناخت گسترده پیش از درگیری میان کردها و داعش این حادثه را پیش بینی کره بود. دبیرکل حزب الله تصریح کرد: هیچ گونه مکان واقعی برای این گروه‌ها در لبنان وجود ندارد و داعش نمی تواند مدت طولانی دوام بیاورد و خیلی زود از هم می‌پاشد. وی افزود: تجارب و حقایق ثابت می کند که داعش نمی تواند دولتی روی خاک عراق ایجاد کند زیرا حتی اهل تسنن هم حاضر نیستند حکومت داعش را بپذیرند. نصرالله همچنین از اخراج مسیحیان از موصل ابراز نارضایتی و با آن‌ها همدردی کرد و گفت حضور آن‌ها در خاورمیانه مساله‌ای اساسی است. نصرالله تاکید کرد به شخصه اوضاع مسیحیان در مناطق "معلولا" و "قاره" در سوریه را پیگیری می کند و تمایل دارد آن‌ها به مناطق و منازل خود بازگردند و به آن‌ها کمک رسانی شود. در خصوص مساله ریاست جمهوری لبنان نیز نصرالله تاکید کرد که همواره در موضع خود نسبت به حمایت از میشل عون، رهبر جریان آزاد ملی لبنان ثابت است. وی اظهار داشت: رئیس جمهوری در حال حاضر وجود دارد و میشل عون است و ما از وی حمایت می کنیم.

ادامه درگیری عرسال

نیروهای ارتش لبنان در حالی عملیات موسوم به «شمشیر مسلط» را برای سومین روز متوالی در مبارزه با افراد مسلح در منطقه مرزی عرسال ادامه می‌دهند که شمار کشته‌های این نهاد نظامی به ۱۶ نفر رسید. از چهار روز پیش افراد مسلح وابسته به گروهک‌های جبهه النصره و داعش از خاک سوریه وارد لبنان شده و به رویارویی با نیروهای ارتش و اهالی این منطقه می پردازند. ارتش لبنان در سایه حمایت‌های گروه‌های سیاسی و مردمی زمام امور را به دست گرفته و شماری از مواضع اشغال شده خود را باز پس گرفت. ازسویی در پی وقوع درگیری میان نیروهای ارتش لبنان و افراد مسلح در شهرک عرسال پنج تن از اعضای هیات علمای مسلمین این کشور که برای اجرایی کردن توافق آتش‌بس به این منطقه رفته بودند، زخمی شدند. شورای امنیت ضمن محکوم کردن حمله تروریست ها به نیروهای ارتش لبنان از تمامی طرف های لبنانی خواست که به بیانیه بعبدا پایبند باشند. در بیانیه شورای امنیت بر حمایت این شورا از ارتش و نیروهای امنیتی لبنان در مبارزه با تروریسم تاکید شده است. درچنین شرایطی منابع لبنانی از اصابت چند موشک از سوی افراد مسلح به مراکز ارتش لبنان در طرابلس و وقوع درگیری‌های مجدد میان نیروهای ارتش و تروریست‌ها خبر دادند. یک دختر شش ساله لبنانی در این درگیری کشته و یک لبنانی دیگر زخمی شد. همچنین افراد مسلح در منطقه "الملولة" به سمت اتوبوسی که چندین نظامی در داخل آن بودند، شلیک کردند که موجب زخمی شدن ۱۱ نظامی لبنانی شد. خبر دیگر اینکه روزنامه لبنانی السفیر نوشت: دیپلمات های غربی مقیم لبنان به نقش موثر حزب الله در مبارزه با تروریسم و جلوگیری از ورود آنها به خاک لبنان اذعان کرده اند. السفیر افزود: دیپلمات های غربی اذعان کرده اند که ضربه های پیش گیرانه حزب الله به تروریست های تکفیری جلوی ورود آنها به خاک لبنان را گرفته است.

کوتاه از سراسر جهان

آغاز نشست رهبران آفریقا- آمریکا در واشنگتن

ایسنا: اولین نشست رهبران آفریقا با حضور حدود ۵۰ تن از رهبران آفریقایی با هدف ارتقای فرصت‌های تجاری و برقراری روابط اقتصادی قوی‌تر میان آمریکا و آفریقا در واشنگتن آغاز به کار کرد. جان کری، وزیر امور خارجه آمریکا در سخنرانی آغازین خود برای این نشست سه‌روزه از کشورهای آفریقایی درخواست کرد، با فساد مبارزه و دموکراسی را تقویت کنند. کری گفت: رسیدن به دموکراسی راهی دشوار است، اما آمریکا به آفریقا کمک می کند تا نهادهای قویتری ایجاد کنند.

بان کی مون خواستار آرامش در منطقه «قره باغ» شد

فارس: بان کی مون، دبیر کل سازمان ملل متحد از تمامی طرفین مناقشه قره باغ کوهستانی می‌خواهد تا به اصول آتش‌بس موجود در منطقه احترام بگذارند و به‌طور جدی از ادامه خشونت و اقدام نظامی علیه یکدیگر با هدف کاهش وخامت اوضاع در منطقه و به‌وجود آمدن شرایط لازم برای رسیدن به حل و فصل مسالمت آمیز مشکلات خودداری کنند. از سوی دیگر، ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه در پی درگیری های مرزی اخیر میان نیروهای جمهوری آذربایجان و ارمنستان که ۱۸ کشته برجا گذاشت، باهمتاهای آذربایجانی و ارمنستانی خود دیدار و گفتگو می کند.

چراغ ها در انگلیس به یاد قربانیان جنگ جهانی اول خاموش شدند

ایرنا: انگلیس ساعت ۱۱ همزمان با صدمین سالگرد ورود این کشور به جنگ جهانی اول در چهارم آگوست، شاهد مراسم گرامیداشت میلیون ها قربانی این جنگ بود. این مراسم در «گلاسکو» با حضور نخست وزیر انگلیس برگزار شد. در این مراسم سران شماری از کشورهای اروپایی ازجمله انگلیس ، آلمان و ایرلند در کشور بلژیک شرکت داشتند.

سازمان بهداشت جهانی برای مهار ابیولا درخواست کمک کرد

ایرنا: سازمان بهداشت جهانی درپی شیوع گسترده بیماری ابیولا در کشورهای غرب آفریقا و احتمال گسترش آن به سایر نقاط جهان اعلام کرد، برای مقابله و مهار این بیماری به صدها پزشک، پرستار، نیروهای بهداشتی و همچنین امکانات پزشکی نیاز فوری دارد. «گرگوری هارتل»، سخنگوی سازمان بهداشت گفت: این سازمان بین المللی در گفتگو با رهبران سه کشور آفریقایی لیبریا، سیرالئون و گینه به توافق رسیده است برای جلوگیری از شیوع گسترده بیماری ابیولا، تدابیری برای جلوگیری از خروج افراد مبتلا به این بیماری را از کشورهای فوق به اجرا درآورند.

تاکید هیگل بر مسئولیت آمریکا در تامین صلح و ثبات جهانی

ایسنا: «چاک هیگل»، وزیر دفاع آمریکا بر مسئولیت واشنگتن در تامین صلح وثبات در نظم جدید جهانی تاکید کرد. چاک هیگل، در پی استقبال رسمی از اعضای جدید تیم مدیریت خود در پنتاگون، این اظهارنظرها را مطرح کرد. وزیر دفاع آمریکا میزبانی مراسمی را برای استقبال از این اعضای جدید برعهده داشت که در میان آنها می توان به «کریستین وورموث»، معاون وزیر دفاع در امور سیاسی، «جیکا رایت»، معاون وزیر دفاع در امور پرسنل و آمادگی، «مایکل مک کورد»، مدیر امور حسابداری وزارت دفاع و «جیمی مورین»، مدیر ارزیابی هزینه‌ها و ارزیابی برنامه‌ها اشاره کرد.

زاویه

آلبرایت: آمریکا دیگر نمی‌تواند پلیس جهان باشد

آمریکا اکنون در مرحله‌ای قرار دارد که نمی تواند نقش پلیس جهان را ایفا کند و تنها تعداد محدودی از کشورها که به دنبال غلبه بر رقبای منطقه‌ای خود هستند از آمریکا می خواهند در این جایگاه باقی بماند. به گزارش روزنامه پیپلز دیلی چین، «مادلین آلبرایت» وزیر امور خارجه اسبق آمریکا با شرکت در یکی از برنامه‌های پربیننده شبکه تلویزیونی سی.بی.اس مدعی شد که جهان در وضعیت بسیار آشفته‌ای قرار دارد و آمریکا دیگر قصد ندارد نقش پلیس جهانی را ایفا کند. وی افزود: آمریکا سال‌های متمادی نقش پلیس جهان را ایفا کرده و از آن بهره‌مند شده است. در دهه ۹۰، آمریکا جنگ خلیج‌فارس و کوزوو را به راه انداخت. در آفریقا و آمریکای لاتین نیز بارها اقدام به عملیات نظامی کرد. در آغاز قرن ۲۱ نیز آمریکا جنگ عراق و افغانستان را به راه انداخت و به‌طور کلی درگیری در خاورمیانه از سیاست‌های دیرباز آمریکا بوده است.

بنابراین گزارش، ایفای نقش پلیس جهانی با وجود مشکلاتی که داشته، نتایج چندان خوبی نداشته است. به‌طور مثال در لیبی طی سه سال گذشته مردم اثری از تعهد اوباما مبنی بر برقراری امید و آزادی ندیده‌اند و در مقابل، بحران امنیت به شدت گریبان گیر لیبی شده است. کار بدانجا رسیده است که حتی سازمان‌های خود آمریکا در لیبی نیز مکانی امن محسوب نمی‌شوند. خانم آلبرایت همچنین تصریح کرد: آرای عمومی مردم آمریکا بیانگر این نکته است که افکار عمومی این کشور دیگر خواهان مداخله کشورشان در امور سایر کشورها نیست. با توجه به این نکته و محدودیت‌های اقتصادی و مالی موجود اوباما استراتژی سیاست خارجی خود را تنظیم کرده است. اوباما با توجه به درس‌هایی که از دوران بوش گرفته است تصمیم گرفت محور سیاست خارجی آمریکا را به سوی آسیا تغییر دهد. اما در واقعیت تنها چیزی که حاصل این تصمیم بوده، شعله‌ور شدن منازعات سرزمینی در شرق دور است. وی ادامه داد: در حال حاضر آمریکا در مرحله‌ای قرار دارد که نمی تواند نقش پلیس جهانی را ایفا کند و تنها تعداد محدودی از کشورها که به دنبال غلبه بر رقبای منطقه ای خود هستند از آمریکا می خواهند که در این جایگاه باقی بماند. آمریکا در مقطع فعلی باید به تغییر استراتژی بین‌المللی خود بیندیشد و سعی کند به جای ایجاد کردن مشکل در گوشه گوشه جهان، به فکر برقراری صلح و آرامش باشد. یکی از راه‌هایی که آمریکا می تواند در پیش بگیرد، گفتگو با سایر کشورها به جای اقدامات یک‌جانبه است.

*فارس

ابوبکر البغدادی: در خاک کویت با آمریکا می جنگیم!

سرویس خارجی: «ابوبکر البغدادی» خلیفه خود خوانده داعش در حساب کاربری اینترنتی منسوب به خود اعلام کرد که داعش به دنبال رفتن به آمریکا نیست بلکه کاری خواهد کرد تا خود ایالات متحده به سوی داعش بیاید. البغدادی اعلام کرد که به دنبال تسویه حساب با آمریکا هستیم و بر همین اساس به دلیل اینکه نمی توانیم به آمریکا برویم با حمله به کویت، آمریکا را وادار به مقابله می کنیم تا از آنها انتقام بگیریم. البته هنوز مشخص نشده است که این حساب کاربری که بیش از ۶۰۰۰ دنبال کننده در توئیتر دارد، حساب کاربری البغدادی است.

***بحرین**

عضو جمعیت حقوق بشر بحرین از بازداشت ۸۸ غیرنظامی و یورش به ۱۶۷ منزل افراد غیرنظامی در طول ماه مبارک رمضان توسط نظامیان رژیم آل خلیفه خبر داد. «عبدالجلیل یوسف» گفت: در ماه رمضان شاهد یورش به ۱۶۷ منزل در بیش از ۳۲ منطقه مختلف در بحرین بوده ایم.

*** یمن**

هزاران تن از حوثی‌ها و گروه‌های دیگر در یمن در اعتراض به افزایش قیمت سوخت با برپایی تظاهرات در «صنعا» خواستار استعفای دولت شدند. تظاهرکنندگان تعداد زیادی از خیابان‌های پایتخت را بستند اما از رفتن به سمت مقر دولت یا اماکن دولتی خودداری کردند.

نخست‌وزیر مصر: وارد جنگ علیه تروریسم شده ایم

سرویس خارجی: «ابراهیم محلب»، نخست وزیر مصر اعلام کرد، مصر به جنگ علیه تروریسم دست زده است که هزینه سنگینی را برای آن می‌پردازد، تا جایی که شکست نخواهد خورد و قادر است برای حمایت از جهان مقابل تروریسم و هرکس که علیه انسانیت اقدام می کند، مبارزه کند.

نخست وزیر مصر اظهار داشت، در دیدار خود با مسئولان آمریکایی در واشنگتن دریافتم که آنها از مصر حمایت می کنند چرا که همه آنها متوجه شدند که آنچه در مصر اتفاق می‌افتد همان اراده مردم است، همانطور آنها دریافتند که نقش برجسته مصر و اقدامات موثر آن تنها به نفع خودش نیست بلکه به نفع منطقه و تمام جهان است. از سوی دیگر، یک سرباز آمریکایی عضو گروه ناظران و نیروهای چند ملیتی در صحرای «سینای» مصر در حمله مهاجمان مسلح زخمی شد. از طرفی، سخنگوی رسانه‌ای «عمرو موسی»، نامزد سابق ریاست جمهوری مصر ضمن اعلام کناره گیری موسی از ائتلاف «امت مصر» به دلیل عدم رفع برخی موانع و مشکلات، از تلاش وی برای تشکیل ائتلافی جدید خبر داد.

***لیبی**

نمایندگان پارلمان لیبی در جلسه‌ای که در «طبرق» در شمال شرق این کشور برگزار شد، «عقیله صالح عیسی» را به عنوان رئیس پارلمان این کشور انتخاب کردند. در این راستا، کشورهای انگلیس، فرانسه، ایتالیا، آلمان و آمریکا، ضمن استقبال از گشایش مجلس نمایندگان لیبی، درگیری های جاری در این کشور بحران زده از جمله در «طرابلس» و «بنغازی» را به شدت محکوم کردند.

ورود نیروهای پیشمرگه به موصل با پشتیبانی جنگنده‌های ارتش عراق

سرویس خارجی: نیروهای پیشمرگه با حمایت نیروی هوایی ارتش عراق از دو محور وارد شهر موصل شدند تا این شهر را از وجود تروریست‌های تکفیری داعش پاکسازی کنند. شبکه المیادین از دستور نوری مالکی، نخست وزیر عراق به نیروی هوایی ارتش برای کمک به نیروهای پیشمرگه در جنگ با تروریست‌های داعش خبر داد. حمله تروریستهای تکفیری داعش به مناطق کردنشین و سیطره آنها بر برخی مناطق، سبب افزایش هماهنگی میان بغداد و اربیل شده است به طوری که اتاق عملیاتی مشترک میان دو طرف برای مبارزه با تروریست‌ها ایجاد شده است. از طرفی، منابع عراقی با اشاره به درگیری میان نیروهای پیشمرگه و تروریست‌های داعش در موصل، از کشته شدن دهها تروریست داعشی در استان الانبار خبر دادند. از سوی دیگر، یک منبع آگاه در استان نینوا از بروز درگیری‌های شدید میان نیروهای پیشمرگه و عناصر تروریستی داعش در موصل خبر داد. به گزارش رسانه های عراقی، درگیری‌های شدیدی میان نیروهای پیشمرگه و تروریست‌های داعش در ناحیه «عشیقه» واقع در موصل رخ داده است. همچنین نیروهای ارتش عراق با همکاری برخی از عشایر استان الانبار پس از درگیری با تکفیریهای داعش در منطقه الخفاجیه واقع در حدیثه، دهها نفر از تروریست‌ها را کشتند.

در چنین شرایطی، نیروهای پیشمرگه پس از درگیری با تروریست‌های گروهک تکفیری داعش توانستند کنترل «سنجار» و «ربیعه» را به دست گیرند. این در حالی است که با حمله نیروهای پیشمرگه چندین نفر از تروریست‌های داعش پا به فرار گذاشتند. همچنین نیروهای پیشمرگه توانسته‌اند وارد مرکز این شهر شوند. از دیگر سو، در پی حملات نیروی هوایی ارتش عراق به منطقه سنجار، ۲۰۰ تروریست گروهک داعش کشته و ۱۵۰ نفر زخمی شدند. نیروی هوایی پس از هماهنگی با اداره اطلاعات نظامی، محل تجمع تروریستی گروهک داعش در سنجار را مورد هدف قرار داد. این در حالی است که، یک منبع ارشد امنیتی عراقی تاکید کرد که گروه تکفیری «داعش» بعد از کشته شدن فرمانده خط اول عملیات‌های این گروه در موصل و سخنگوی این گروه تکفیری در بحران و سردرگمی به‌سر می‌برد. یک منبع ارشد امنیتی عراقی تصریح کرد: گروه تکفیری داعش هم اکنون در بحران و سردرگمی بسر می‌برد، به ویژه پس از آنکه «عبد الرحمان پاکستانی» فرمانده خط اول عملیات‌های این گروه تکفیری طی عملیات نیروی هوایی عراق علیه شهر موصل به هلاکت رسید. این منبع آگاه در ادامه افزود: اطلاعات امنیتی به دست آمده تاکید می کند که «ابو محمد العدنانی» سخنگوی گروه تکفیری داعش نیز در جریان عملیات نیروی هوایی ارتش عراق علیه ورزشگاهی در شهر موصل که عناصر وابسته به داعش در آن تجمع می کردند، به همراه ۲۰۰ تروریست تکفیری وابسته به این گروه به هلاکت رسیده است. همچنین عضو شورای نجات فلوجه اعلام کرد ۳۴ سرکرده گروهک تروریستی داعش پس از محاصره این شهر توسط نیروهای ارتش عراق پا به فرار گذاشتند.

از سوی دیگر، «قاسم عطا» سخنگوی دفتر فرماندهی کل نیروهای مسلح نیز از نابودی مقرهای گروهک تکفیری داعش در شهرستان سنجار واقع در غرب موصل خبر داد. در همین حال هلکرد حکمت، مدیرکل اطلاع رسانی وزارت پیشمرگه‌ها اعلام کرد که نیروهای پیشمرگه توانستند مجددا روستاهای وانه در جنوب غرب سد موصل و دو منطقه قاهره و ولید از توابع ناحیه ربیعه واقع در شمال غرب موصل را تحت کنترل خود درآورند و این اقدام پس از آن صورت گرفت که اعضای داعش پیشتر در پی درگیری با پیشمرگه‌ها این مناطق را تحت تصرف خود درآورده بودند. هلکرد اعلام کرد که نیروهای پیشمرگه حمله گسترده‌ای را به تمامی مناطق تحت تصرف داعش در شمال غرب استان نینوا آغاز کردند تا این تروریست‌ها را از این مناطق بیرون برانند.

سخنگوی نیروهای پیشمرگه خاطرنشان کرد که اعضای داعش که شهر سنجار را تحت تصرف خود درآورده بودند از آن عقب‌نشینی کرده و در اطراف آن مستقر شده‌اند. هزاران غیرنظامی نیز از این شهر به دلیل هراس از درگیری‌ها فرار کرده‌اند. یکی از افسران نیروهای پیشمرگه در مصاحبه با خبرگزاری رویترز اعلام کرد که عقب نشینی اعضای داعش از مناطقی که تحت تصرف خود درآورده بودند یک اقدام تاکتیکی بوده است. وی پیش‌بینی کرد که نیروهای پیشمرگه بتوانند مناطقی که ظرف روزهای اخیر کنترل آن را از دست دادند مجددا در دست بگیرند و همچنین کنترل سد موصل را که بزرگترین سد عراق است، مجددا در اختیار بگیرند.

این در حالی است که، رئیس منطقه کردستان عراق تأکید کرد که تدابیر لازم علیه کسانی که در دفاع از مردم سنجار کوتاهی کردند، اتخاذ می شود. مسعود بارزانی، رییس منطقه کردستان عراق با تاکید بر اتخاذ تدابیر لازم در حق کسانی که در دفاع از مردم سنجار کوتاهی کردند، گفت: در زمان حاضر همکاری‌های لازم با طرف‌های عراقی و بین‌المللی برای یافتن راه‌حل های سریع برای ایزدی‌های محاصره شده در کوه سنجار در حال انجام است. بارزانی خاطرنشان کرد که نیروهای پیشمرگه از دو ماه پیش تاکنون با امکانات اندک با تروریست‌ها در حال جنگ هستند. در این بیانیه آمده است: هم‌اکنون اقدامات لازم با همکاری طرف‌های عراقی و بین‌المللی برای رسیدگی سریع به اوضاع ایزدی‌های آواره شده در منطقه کردستان و محاصره شدگان در کوه سنجار در حال انجام است و ما بر حمایت از ایزدی‌ها و بازپس گیری تمامی مناطق آنها اصرار داریم و هیچ کسی نخواهد توانست آنها را از بین ببرد. رئیس اقلیم کردستان عراق اظهار داشت، دولت عراق و نیروهای بین‌المللی هیچ کمکی به مردم کردستان در جنگ خود علیه تروریسم نکرده‌اند.

مراکز اطلاع رسانی داعش

گروه تروریستی داعش در تمام شهرهای عراقی که تحت تصرف خود درآورده است، مراکز اطلاع رسانی به راه انداخته تا با مردم در ارتباط باشد و عملیات نظامی خود را به اطلاع تمامی شهرها و روستاها برساند. این گروه در بیانیه‌ای اعلام کرد: مراکز اطلاع رسانی که در نینوا با اولین روز عید فطر آغاز به کار کردند و دیگر مراکز اطلاع رسانی که در عموم مناطق شهر موصل هستند با مردم از طریق ارسال بیانیه‌ها و فایل های صوتی و تصویری ارتباط برقرار می کنند. در همین حال، یک منبع در استان صلاح‌الدین اعلام کرد که افراد مسلح داعش ساختمان شهرداری تکریت و ساختمان استانداری صلاح‌الدین در مرکز تکریت را به عنوان مقرهای خود برای تحویل سلاح به نیروها تعیین کرده‌اند.

فراخوان پ.ک.ک

(پ.ک.ک) از تمامی کردها خواست تا علیه شبه‌نظامیان داعش که در حال پیشروی در عراق به منطقه تحت کنترل کردها هستند، به پا خیزند. پ.ک.ک در بیانیه‌ای منتشر شده در وب سایت خود اعلام کرد: تمامی کردها در شمال، جنوب و غرب باید علیه حمله به کردها در سنجار واقع در شمال عراق به پا خیزند. در ادامه بیانیه پ.ک.ک آمده است: تمامی قدرت‌های سیاسی کرد باید در این مقاومت شانه به شانه هم شرکت کنند. از طرفی، در جریان یک جلسه پارلمان ترکیه میان شماری از نمایندگان حزب حاکم عدالت و توسعه و حزب مخالف جنبش ناسیونالیست بر سر حمایت از ترکمان‌های عراق درگیری به وجود آمد. در این حال، معاون سابق رئیس جمهور سابق عراق که به اعدام محکوم شده است، طی اظهاراتی تفرقه‌افکنانه، داعش را گروه غیر متجاوز دانست. «طارق الهاشمی» سیاستمدار سابق عراقی که در دادگاه‌های عراقی به دخالت در اقدامات تروریستی متهم شده است، گروهک تروریستی داعش را گروه غیر متجاوزی قلمداد کرد. الهاشمی میان نیروهای پیشمرگه (نیروهای کرد) و گروهک تکفیری داعش تفاوتی قائل نشد و از طرفین خواست دست از جنگ بردارند. وی ضمن پذیرش داعش به عنوان یک شاخه سیاسی و با لحنی تفرقه‌افکنانه توقف هر چه سریعتر جنگ توسط عناصر گروهک تکفیری داعش را خواستار شد و در توجیه سخن خود مدعی شد که عربهای سنی همپیمانان کردهای اهل سنت هستند؛ لذا نباید با همپیمانان خود بجنگند. در همین حال، جانشین سخنگوی دبیرکل سازمان ملل در کنفرانس مطبوعاتی گفت: بان کی مون با محکوم کردن حملات نیروهای داعش علیه غیرنظامیان در عراق، آن را جنایت علیه بشریت و قابل پیگیری از سوی مراجع بین المللی دانست.

تحولات سیاسی

جلسه پارلمان عراق برای معرفی بزرگترین فراکسیون پارلمانی برگزار شد تا این فراکسیون نامزد خود را برای تصدی پست نخست وزیری عراق معرفی کند. در همین حال، حسین احمد، از نمایندگان ائتلاف دولت قانون به رهبری نوری مالکی، نخست وزیر عراق در مصاحبه با سومریه نیوز تاکید کرد: بیشتر نمایندگان اتحاد گروه‌های ملی (گروه‌های سنی) به نفع مالکی برای تصدی پست نخست وزیری رای خواهند داد. وی اظهار داشت: این اقدام بر اساس توافق قبلی صورت می گیرد که طبق آن، سلیم جبوری به عنوان رئیس پارلمان انتخاب شده است تا در مقابل نوری مالکی برای تصدی پست نخست وزیری تعیین شود. همزمان، یکی دیگر از اعضای ائتلاف دولت قانون تاکید کرده است که این ائتلاف، بزرگترین فراکسیون در پارلمان است.

این در حالی است که، نخست‌وزیر عراق با رئیس جمهوری جدید این کشور برای بررسی مسائل سیاسی و تشکیل دولت جدید دیدار کرد. نوری مالکی برای بررسی آخرین تحولات سیاسی عراق نشستی را با رئیس جمهور این کشور برگزار کرد. جزئیات بیشتری از این دیدار منتشر نشده است.

در تحولی دیگر، دولت منطقه‌ای کردستان عراق از یک دادگاه آمریکایی خواست تا دستور ضبط حدود یک میلیون بشکه نفت خام مورد مناقشه را لغو کند و اجازه دهد که کشتی حامل این بار آزادانه تحویل تکزاس داده شود.

آوارگی اهالی منطقه جنگ‌زده «سنجار»

سازمان ملل اعلام کرد که دهها هزار تن در پی حمله اعضای داعش به منطقه سنجار واقع در شمال عراق گریخته‌اند و آن‌ها در حال حاضر تحت محاصره هستند. دفتر هماهنگی امور انسانی سازمان ملل اعلام کرد که در گذشته در شهرستان سنجار حدود ۳۰۸ هزار تن زندگی می‌کردند و با پیشروی اعضای داعش بسیاری به سمت کوه‌های سنجار گریخته‌اند. این دفتر اعلام کرد: شمار افرادی که به کوه‌های سنجار گریخته‌اند مشخص نیست اما گزارش‌ها نشان می‌دهد که حدود ۵۰ تا ۵۳ هزار تن خانه و کاشانه خود را ترک کرده و اعضای داعش آنها را تحت محاصره خود درآورده‌اند. گزارش‌های صورت گرفته نشان می‌دهد که چندین کودک ایزدی نیز از کمبود آب و دیگر لوازم ضروری به دلیل محاصره داعش جان باخته‌اند. اکثریت ساکنان سنجار را ایزدی‌ها تشکیل می‌دهند. این در حالی است که، به دنبال تصرف برخی مناطق از سوی اعضای داعش، تروریست‌های این گروه قتل عام ساکنین محلی به ویژه ایزدی‌ها را آغاز کرده‌اند. خیری شنگالی، معاون حزب اتحادیه میهنی کردستان شاخه موصل اعلام کرد: اتفاقاتی که هم اکنون در سنجار در حال وقوع است فاجعه‌ای بزرگ محسوب می‌شود و در حال حاضر قتل عام ساکنین این منطقه آغاز شده است. شنگالی گفت: داعش در برخی از روستاهای واقع در منطقه سنجار اقدام به بریدن سر، کشتن و به دار آویختن ساکنین این مناطق کرده است. نیروهای داعش به زنان ساکن در این مناطق تجاوز می‌کنند. از طرفی، اتحادیه اروپا ضمن ابراز نگرانی نسبت به اوضاع شمال عراق، از مقامات مسئول محلی خواست برای کنترل داعش در این مناطق و علی الخصوص سنجار اقدام کنند. اتحادیه اروپا همچنین از دولت عراق و دولت منطقه کردستان عراق خواست همکاری امنیتی را به منظور مواجهه با داعش فورا برقرار کنند.

حمله هوایی ارتش سوریه به مواضع تروریست‌ها در مرز لبنان

سرویس خارجی: جنگنده‌های ارتش سوریه با حمله به یک کاروان متشکل از تروریست‌های النصره، تجهیزات و نفرات آنها را در راه عزیمت به منطقه عرسال لبنان منهدم کردند. منابع میدانی هم اعلام کردند که سرکرده گروه تروریستی تکفیری داعش معروف به «ابوحسن الفلسطینی» در منطقه القلمون سوریه به هلاکت رسید. مناطق شرقی لبنان در نزدیک مرز سوریه طی دو روز گذشته عرصه درگیری‌های شدید میان ارتش این کشور و گروه‌های مسلح بوده است. طی این درگیری‌ها ۱۶ نظامی لبنانی کشته و بیش از ۸۰ نفر نیز زخمی شده‌اند. درگیری زمانی آغاز شد که ارتش لبنان یکی از تروریست‌های جبهه النصره شاخه القاعده در سوریه را دستگیر کرد و تروریست‌های القاعده‌ای نیز جمعه گذشته اقدام به حمله به یک مرکز امنیتی در شهر عرسال در نزدیک مرز سوریه با لبنان کردند که در این حمله ۴ نفر از جمله دو غیر نظامی کشته شدند و تروریست‌ها ۲۰ نفر از نیروهای امنیتی را ربودند.

واکنش شدید واشنگتن به رزمایش روسیه در مرز اوکراین

سرویس خارجی: وزارت خارجه آمریکا به مسکو هشدار داد که رزمایش نظامی روسیه در نزدیکی مرز اوکراین می تواند به تنش‌های بیشتر در اوکراین دامن بزند. «جن ساکی»، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در یک کنفرانس خبری تصریح کرد که مقامات آمریکایی از رزمایش های روسیه که تا روز جمعه ادامه دارد، عمیقا نگران هستند. در همین حال، نخست‌وزیر روسیه اعلام کرد که روسیه به تحریم خطوط هوایی خود توسط اتحادیه اروپا پاسخ خواهد داد. «دیمیتری مدودف» افزود: دولت روسیه باید درخصوص اقدامات تلافی جویانه مقتضی نسبت به تحریم خطوط هوایی روسیه توسط اتحادیه اروپا تصمیم گیری کند. «سرگئی لاوروف»، وزیر خارجه روسیه نیز گفت که ناتو برای مشروعیت بخشی به تداوم موجودیت خود، از دستاویزهای مختلفی برای تنش آفرینی در روابط با روسیه از جمله از طریق بحران اوکراین استفاده می کند. وی افزود: این سازمان در راستای بسط نفوذ خود، تلاش می کند تمامی اروپا را زیر چتر خود قرار دهد. لاوروف با بیان این که ناتو به دنبال دلیل تازه ای برای موجودیت خود است، گفت: اگر بحران اوکراین هم نبود، به شما اطمینان می دهم که بخش دیگری از سیاست داخلی و یا خارجی روسیه دستاویز قرار می گرفت.

در چنین شرایطی، ژاپن بسته تحریم‌های مضاعف علیه روسیه شامل فهرست جدید بیش از ۴۰ مقام روسی و اوکراینی و دو شرکت روسی فعال در جمهوری خودمختار کریمه را مورد تصویب قرار داد. در این راستا خبرها حاکی است که دولت آلمان می کوشد تا دیگر کشورهای غیر عضو اتحادیه اروپا از جمله سوئیس را در اقدام علیه روسیه مشارکت دهد. «مسکو تایمز» نیز گزارش داد که سوئیس نام ۲۶ روسی و اوکراینی و ۱۸ سازمان را در فهرست تحریم قرار داد. این در حالی است که «جوهان اشنایدر آمان»، وزیر اقتصاد سوئیس اعلام کرد به دلیل نقش میانجی گرایانه این کشور در اروپا، سوئیس از سیاست‌های اتحادیه اروپا در اعمال تحریم علیه روسیه پیروی نمی کند. «ران پل»، نماینده سابق کنگره آمریکا و نامزد انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نیز تأکید کرد، آمریکا باید از مداخله بیش از اندازه در اوکراین دست بردارد و به خاطر اوکراین تحریم‌هایی را علیه روسیه وضع نکند. وی افزود، آمریکا در اوکراین مداخله می کند اما از روسیه می خواهد مداخله نکند.

سرباز افغان ۴ نظامی خارجی را به گلوله بست

سرویس خارجی: یک سرباز افغان چهار نظامی خارجی را در دانشگاه دفاعی در غرب کابل به قتل رساند. به گفته یک مقام امنیتی، کشته شدگان شامل یک ژنرال دو ستاره ارتش آمریکا، یک فرمانده ایتالیایی و سه نظامی دیگر آمریکایی است.

در رویدادی دیگر، «مولوی احمد»، فرمانده طالبان که به نام «حاجی ودان فرزند حاجی عبدالغفور» شهرت دارد و در چندین حمله تروریستی در غرب این کشور دست داشته است، توسط نیروهای امنیتی افغان دستگیر شد.

وزارت دفاع افغانستان نیز در بیانیه‌ای از کشته شدن ۸۰ عضو طالبان در جریان عملیات نیروهای امنیتی در ۲۴ ساعت گذشته در این کشور خبر داد. در این درگیری ها ۱۳ تن زخمی و دو فرد دیگر بازداشت شدند. نیروهای افغان همچنین موفق به کشف و خنثی سازی ۱۰۵ بمب کنار جاده ای و ضبط تعدادی سلاح های سبک و سنگین شدند.



ویژهٔ فرهنگ، تاریخ و تمدن ایران و جهان

فرهنگی ۱۸۳

چهارشنبه ۱۵مرداد ۱۳۹۳ / ضمیمه فرهنگی روزنامه اطلاعات /شماره ۲۵۹۳۷



آموزه

مولانا:

اگر بد کرده ای با خود کرده‌ای.
جفای تو با وی کجا رسد؟:

مرغی که بر آن کوه نشست و برخاست
بنگر که در آن کوه چه افزود و چه کاست

سرسخن

گزارشی از «یورومانیتور»

نسلی که بزرگ می‌شود

قدیمی ترین تولید کنندگان شیرینی و اسنک در ایران فعال هستند. برندها طیف وسیعی از اسنک های با کیفیت بالا ارائه می دهند و اخیرا محصولات کم چرب/ کم کلسترول که عادات غذایی سالم را رواج می دهد، وارد بازار کرده اند.

نوشیدنی های لبنی بسته بندی شده با طعم میوه نیز در حال ورود به بازار هستند. گروه تولیدکننده فرانسوی به نام Danone با یک شرکت لبنی فعالیت کرده و نوشیدنی های لبنی و دسر به بازار عرضه می کند. اسباب بازی ها، به خصوص اسباب بازی های ارزان که در چین تولید می شوند، بطور گسترده ای در مغازه ها، کتابفروشی ها و حتی سوپرمارکت ها و خوار و بار فروشی ها قابل دسترسی هستند. به عنوان مثال Lucky Box که در دو نوع دخترانه و پسرانه وجود دارد، شامل جعبه ای است که شامل اسباب بازی های کوچک با قیمت ناچیز است. در مدت زمان کوتاهی این محصول در میان کودکان طرفداران زیادی پیدا کرد. والدین تحصیل کرده تر به دنبال بازی های آموزشی برای کودکان، بازیهای کامپیوتری و همچنین بازیهای اینترنتی وبازیهای موبایل هستند.

Play station های سونی و بازیها در خانه های زیادی یافت می شوند. انواع تقلبی بسیاری از بازی ها و نرم افزارها موجود است. برای کودکان مرفه ایرانی داشتن iPod شخصی با تعداد بازی، غیر معمول نیست. جمعیت رده سنی tweenage در ایران در طی دوره تحقیق تا ۱۵ درصد کاهش یافت و به ٤,٢ میلیون نفر در سال ۲۰۱۰ رسید. این گروه سنی انتظار می رود که رشد ٢٦,٣ درصدی را در طی دوره پیش بینی داشته باشد و به ٥,٤ میلیون نفر در سال ۲۰۲۰ برسد.

این رشد نتیجه تغییر سن جمعیت کودک در سال های ۲۰۰٦ تا ۲۰۱۰ است. معمولا کودکان در این سن در مدرسه هوشیارتر می شوند. در این سن رقابت بر سر داشتن لوازم التحریر گران و آخرین اسباب بازیها و بازیها بالاست. در مدارس لباس فرم اجباریست، اما کفش بصورت فرم نیست. با این حال بیشتر مدارس پوشیدن کفش رنگی و گران قیمت را ممنوع کرده اند. تعداد زیادی مدرسه غیر انتفاعی در ایران وجود دارد.

Tweenager ها غالبا مشغول به تحصیل هستند و اگر در یک خانواده نسبتا مرفه زندگی کنند،توان شرکت در کلاس های زبان، موسیقی و ورزش بعد از مدرسه را خواهند داشت.کفش های ورزشی بسیار رایج هستند به خصوص با مارک های مشهور مثل نایک، آدیداس و آل استار. والدین مرفهی که خواهان فراهم کردن بهترین ها برای فرزندانشان وحفظ ظاهر هستند، به دنبال این محصولات هستند.بازی های کامپیوتری، در بین پسرها رایج هستند. دختران به عروسک، هنر و لوازم آرایش مو، علاقمندند. ژازل و بازیهای فکری نیز رایج هستند. تقاضا برای کتاب کودکان، شامل کتاب های خارجی ترجمه شده مثل هری پاتر نیز بالاست. Apple iPod,iPhone و iPad applications در بین ایرانیان مرفه پرطرفدار هستند. بسیاری از کودکان در این گروه سنی music mp۳ players شخصی خود را دارند. همچنین ممکن است کامپیوتر شخصی داشته باشند. داشتن موبایل شخصی در این سن رایج نیست اما به تدریج در بین خانواده های مرفه تر در حال افزایش است. کودکان ساعات زیادی تلویزیون تماشا می کنند. کودکان الزاما برنامه های در نظر گرفته برای رده سن خود را تماشا نمی کنند. بنابراین آنها مجبورند برنامه هایی که والدینشان می بینند را تماشا کنند. این امر مورد انتقاد والدین است، زیرا بسیاری از سریال های تلویزیونی که در ماهواره پخش می شوند، در تضاد با فرهنگ ایرانی هستند.

ادامه دارد



نوشته ای از استادسید عبدالله انوار

در کتابفروشی

مأموریت مشکلی به عهدهٔ حافظهٔ فلک‌زده و به قول عوام درب و داغون اینجانب گذارده‌اید تا بتواند از خزانهٔ بی در و پیکر و سالمند خود خاطره یا خاطره‌هایی که اکثر ابترند چیزی بیرون کشد و تقدیم کند، ولی بنابر حکم «کلُّ ما لا یدرک کلّه لا یسقط کلّه» به هر حال تقلایی می کنم تا چیزی فراهم آورم و تقدیم نمایم. پرسش جنابعالی به روزگار ۷۳ سال قبل برمی گردد، یعنی سال ۱۳۱۰ ش، که برای تحصیل به مدرسه گذاشته شوم و برای ورود به کلاس اول حاجت به کتاب داشتم و برای نخستین‌بار به کتابفروش و کتابفروشی برخورد کردم. پیش از بیان این برخورد و شرح اولین احساس خود از کتاب و کتابفروشی، بی‌مناسبت نیست از مدرسه و کلاسی که مرا ملزم به آشنایی آنها کرد چند کلمه‌ای عرض کنم که تا بهتر به وضع کتاب و امور وابسته به آن در آن روزها آشنا شوید.

آن روزها واژه‌های دبستان و دبیرستان و دانشگاه وجود نداشت و به جای دبستان مدرسهٔ ابتدایی و دبیرستان متوسطه و مدرسه عالی برای طب و فنی و حقوق و دارالمعلمین برای تربیت معلم به کار می‌رفت مضافاً شهر تهران نیز این طور لجام گسیخته نشده بود که برای ساختمان به قله‌های کوه‌ها (چون دارآباد کنونی) دست درازی کند. گرچه در سال ۱۳۰۹ ش خندق‌ها پر شده بود ولی تهران هنوز در تخت بند خندق‌ها بود و نقشه تهران با نقشهٔ بسیار دقیق حاجی نجم‌الدوله مرسوم به زمان ناصرالدین‌شاه تطبیق می کرد.

درسال ۱۳۱۰ ش چنانکه عرض کردم به مدرسه سیروس گذاشته شدم و مدرسهٔ سیروس شش کلاس ابتدایی و سه کلاس اوّل متوسطه را داشت و جای آن در خیابان شاه‌آباد بود یعنی جایی که امروز به نام مدرسه پیش دانشگاهی پسرانه دکتر شریعتی است؛ البته بادو بار تخریب ساختمان آن. مطمئناً می‌پرسید خیابان شاه‌آباد کجاست؟ سؤال خوبی است زیرا شاه‌آباد همان خیابانی است که در آن علاوه بر مدرسهٔ سیروس کتابفروشی‌هایی که دربارهٔ آن چند کلمه‌ای عرض خواهم کرد قرار داشت. خیابان شاه‌آباد قسمتی از خیابان طویل جمهوری امروز است که آن روزها حد شرقی آن به میدان بهارستان و حد غربی آن به چهارراه مخبرالدوله(چهارراهی که امروز پل هوایی گرداگرد آن را فرا گرفته است) می پیوست و شاه‌آباد نام این قسمت از خیابان جمهوری بود که سابق برین اسم خیابان سیف‌الملک نام داشت(نقشه حاجی نجم‌الدوله) و سیف‌الملک شاهزاده وجیه‌الله میرزا پسر احمد میرزای عضدالدوله پسر فتحعلیشاه بود که بعدها لقب «سپهسالار و امیرخان سردار» نیز گرفت و ملک مدرسه سیروس نیز به او تعلق داشت.

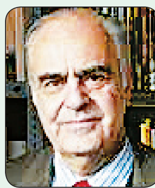
چون به مدرسه گذاشته شدم می‌بایست کتاب اول ابتدایی می‌خریدم. خوب به خاطر دارم پدرم مرا پس از نام‌نویسی و تعیین کتاب اوّل به کتابفروشی اقبال امروزی که بدان روزها در همین مکان کنونی بوده برد .

ادامه در صفحه۲

از نامه‌های مرحوم جمالزاده، به استاد خسرو افشار

بیّنه مسکوک

مبارکت باشد نوروز ۱۳٦٤. نامه‌ات کوتاه بود ولی برایم بهترین عیدی شادی آور گردید. بوی محبت و راستی آورد و خودت خوب می‌دانی که در این دوران چه متاع‌نادر و بلکه پیدا نشدنی شده است. روز به روز از مردم دنیا و علی‌الخصوص دنیای خودمان مأیوس‌تر وافسرده‌تر می‌شوم. چیزها می‌بینیم که باور کردنی نیست. در همین شهر ژنو پیرمردی ایرانی ۸۵ ساله بود از اهل کرمانشاه و از اعضای قدیم وزارت امور خارجه که دیگر کسی را در دنیا نداشت و پس از انقلاب حقوق تقاعدش را باید هر شش ماه به تهران



برود تا به ریال او بپردازند و دو بار هم رفت ولی کانترن ژنو به موجب قانون کمک رسانیدن به اشخاص پیر کم بضاعت(از زن و مرد و سوئیسی و غیر سوئیسی) هر ماه یک هزارو صد فرانک به او می پرداخت با امتیازهای بسیار (مریضخانه و طبیب و دوا و پرستار و باز چیزهای دیگر مجانی) ولی مدام دست گدائی او به طرف خودی و بیگانه دراز بود و به صورت عجیبی عمر می گذرانید و کارها می کرد که باید موضوع کتابی شود و اگر عمر باقی باشد خیال دارم روزی به صورت داستانی بنویسم اما ٤٠روزی قبل مریض شد و درعمل جراحی به رحمت الهی پیوست و معلوم شد در تهران یک پسرخواهر دارد به او تلگراف زدند و خود را به ژنو رسانید و در اطاق آن مرحوم اسنادی به دست آمد و معلوم شدکه مبلغ ۳۹۷ هزار فرانک سوئیس در چند بانک دارد و چون به اداره مالیات اعلام نکرده مالیات هم نمی داده است و خواهرزاده به جیب زد و رفت که رفت! نظایر این مرد در مملکت و در میان هموطنان ما کم نیستند و خدای آنها پول مسکوک است و بقول مخبرالسلطنه در کتابتی که به چاپ رسیده است: رشوه را در ایران به عنوان «بیّنه مسکوک» می خوانند و می دانند!

برایم کاغذ مفصل بنویس و دوستان آقای ایزدی را خیلی خیلی سلام برسان!

قربانت: جمالزاده


نگاه

نوشته ای از استاد سید عبدالله انوار

گام زدن در کتابفروشی

ادامه از صفحه اول

ولی کتابخانه مزبور دکوراسیونی غیر دکوراسیون کنونی داشت. کتاب‌ها به این صورت فعلی در قفسه‌ها چیده نشده بود، بلکه بیشتر روی میزی که در وسط مغازه قرار داشت پراکنده بودند و پیرمردی که پدرم را می‌شناخت پس از سلام و احوال‌پرسی در برابر پرسش پدرم که گفت کتاب اوّل دارید با نهایت خوشرویی پاسخ داد: ما این گونه کتاب‌ها را نمی‌فروشیم و به کتابفروشی ادب مراجعه کنید.

از کتابفروشی اقبال که خارج شدیم با گذشت از عرض خیابان شاه‌آباد به پیاده‌روی جنوبی آن رفتیم. با کمی راه در جهت چهارراه مخبرالدوله به کتابفروشی رسیدیم که در قفسه‌های آن کتب زیادی چیده شده بود و فردی عاقل مرد که صاحب کتابفروشی بود با نهایت ادب و لطف در برابر پرسش پدرم از قفسه‌ای، کتاب اول را بیرون آورد و به پدرم داد و بعد گفت حتماً آنرا برای این فرزندتان می‌خواهید؛ او البته حاجت به یک کتابچه و یک نی با دوات و مرکب نیز دارد؟ پدرم گفت بلی. او آنها را آورد و به من داد فقط پرسید آیا قلم نی را خودتان می‌تراشید یا می‌خواهید من بتراشم. پدرم تشکر کرد و گفت خود می‌تراشم. آن روزها خودکار و انواع بیک‌های تندنویس وجود نداشت، بلکه با قلم نئی می‌بایست بنویسیم؛ لذا تراش قلم برای نوشتن مسأله‌ای بود. باری با پرداخت پنج ریال قیمت این کالاهای ابتیاع شده به خانه آمدیم. مقایسه پنج ریال را با حدود یک میلیون تومان برای ورود شاگرد به مدرسه ابتدایی و هزینه‌های مقدماتی آن درین روزها بفرمایید و ببینید که فرزندان آن روزها چقدر کم خرج برای والدین خود بودند.

در خیابان شاه‌آباد چون تعداد مدرسه بیشتر از خیابان‌های دیگر بود لذا تعداد کتابفروشی نیز در آن بیشتر بود. در ابتدای این خیابان یعنی کمی پائین‌تر از چهارراه مخبرالدوله در ابتدای پیاده‌روی شرقی خیابان سعدی جنوبی دبیرستان ثروت وجود داشت که بعدها از مدرسه‌های متوسطهٔ پراعتبار تهران شد. البته با تعویض نام ثروت به ایرانشهر. مدرسه سیروس نرسیده به میدان بهارستان و دبستان ترغیب(ترقیب؟) در یکی از کوچه‌های میدان بهارستان و دبستان دخترانه سی‌ودو و مدرسه پسرانه سادات و مدرسه دارالمعلمات دختران هر سه در یکی از کوچه‌های خیابان ظهیرالاسلام منشعب از خیابان شاه‌آباد.[قرار داشتند]

این مدارس موجب شده بودند که در آن روزها خیابان شاه‌آباد بعد از خیابان ناصریه (ناصرخسرو کنونی) خیابان پر کتابفروشی شود. کتابفروشی سیروس در ابتدای آن خیابان در پیاده‌روی جنوبی نزدیک میدان مخبرالدوله قرار داشت و اکنون هم آنجاست. این کتابفروشی در آن وقت کتاب‌های ابتدایی نمی‌فروخت و سه چهار سال بعد من از آنجا کتاب ششصدمسأله حساب تألیف برادران نراقی، محمد و ابوالقاسم، را خریدم و آنچه ظاهر آن


استاد انوار

کتابفروشی در ایام کودکی در من الهام می‌کرد این بود این کتابفروشی باید کتب بعد از مدرسه را برای من تأمین کند و اتفاقاً چنین هم شد و اکنون چندین کتاب مفید ازین کتابفروشی را در قفسه‌های خود دارم.

بعد از این کتابفروشی، چون به طرف بهارستان رفتیم در همین پیاده‌روی جنوبی کتابفروشی ادب مسبوق‌الذکر بود که در ضمن لوازم‌التحریر نیز می‌فروخت و من اغلب کتاب و لوازم‌التحریر خود را، چه در سال اول ابتدایی و چه در سال‌های بعد، از آنجا فراهم می‌کردم و انصاف را قیمت‌های عرضه شده از او در برابر کالاهای خریده شده بسی ارزان‌تر بود؛ زیرا یادم هست که روزی برای خرید نی قلم به آنجا مراجعه کردم او نداشت. به ناچار از دکان دیگری در زیر سقاخانه آئینه خریدم. این قیمت ابتیاعی سه شاهی گران‌تر از قیمت آن کتابفروشی بود بعد در کمرکش خیابان در پیاده‌روی شمالی کتابفروشی اقبال بود. چنانکه عرض کردم او کتاب اول نداشت و من کتاب حساب هزار ساله تألیف اعتصام‌زاده را سه سال بعد از این کتابفروشی خریدم.

البته در سال ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ ش دو سه کتابفروشی دیگر به این کتابفروشی‌ها اضافه شدند که یکی از آنها کتابفروشی علمی و دیگری گمان می‌کنم زوّار بود. مدرسه سیروس نیز سال ۱۳۱۳ ش منحل شد و دبستان امیرمعزّی از انحلال آن صورت پذیرفت و این دبستان از ساختمان مدرسه سیروس رخت برگرفت و به ساختمانی در ابتدای خیابان ملت کنونی و اکباتان آن روز، جنب وزارت معارف یعنی عمارت مسعودیه، کلاس‌های خود را دائر کرد. در این انحلال و انتقال، نقش خیابان شاه‌آباد در حوائج نوشتاری، باز جای خود را حفظ کرد. تا آنکه این مدرسه دوباره از این ساختمان‌های بانوی عظمی تشکیلات خود را برکند و به یکی از ساختمان‌های واقع در یکی از کوچه‌های فرعی خیابان امیرکبیر امروز و چراغ برق آن وقت انتقال یافت که برای رفتن به این مکان جدید خیابان دیگری که همان خیابان چراغ برق باشد وجود داشت.

در این خیابان در آن روزها جز کتابفروشی محقری به نام افشاری کتابفروشی دیگری وجود نداشت. این کتابفروشی مثل کتابفروشی‌های شاه‌آباد معتبر نبود، ولی ویژگی دیگری داشت که آن کتابفروشی‌ها فاقد آن بودند؛ و آن کرایه دادن رمان گونه‌هایی بود که تازه بدان روزها ترجمه شده بود چون تارزان و جین گرزرجائی. کتاب‌های پلیسی کوچکی به نام «نات پنکرتون» که شایگان نامی آن را ترجمه می‌کرد و منتشر می‌نمود و معلم فارسی و انشاء ما تأکید بر آن داشت تا شاگردانش که دیگر به کلاس پنجم ابتدایی رسیده بودند این کتاب‌ها را بخوانند و انشاءنویسی خود را بر سبک نگارش این رمان‌ها قرار دهند.

ما هم چنین می‌کردیم. یعنی اغلب این رمان‌ها را از این کتابفروشی که نام دیگرش بنگاه افشاری بود شبی سه شاهی کرایه می‌نمودیم (هر سه شاهی ۲۰/۳ یک قران یعنی یک ریال کنونی بود چه بدان روزها سکه‌هایی به نام یک شاهی وجود داشت که ارزش آن یک بیستم یک ریال بود. این سکه‌ها که اکنون حتی نامی از آنها در بین نیست آن روزها خیلی از معاملات کوچک را با تعداد کم خود انجام می‌داد.) و می‌خواندیم.

اینها بودند کتابفروشی‌هایی که در ایّام خردسالی در تهران بسیار کوچک آن روزها به آنها برخورد کردم.

کتابفروشی بسیار معتبر و بزرگ دیگری در آن روز در تهران وجود داشت که محل تجمع فضلای آن روز نیز بود. این کتابفروشی در انتهای خیابان لاله‌زار نرسیده به میدان سپه در پیاده‌روی غربی آن قرار داشت و گاهگاهی همراه پدرم به آنجا می‌رفتم. آن [کتابفروشی] تعلق به فردی به نام حسین پرویز داشت که از مشروطه خواهان کهن بود. روزی پدرم به سال ۱۳۱۵ ش مرا به آن کتابفروشی فرستاد تا تاریخ از پرویز تا چنگیز به قلم تقی‌زاده را از آنجا برای او ابتیاع کنم و به منزل آورم. من به آن کتابفروشی رفتم و مرحوم پرویز علاوه بر تاریخ از پرویز تا چنگیز دو جلد از کتاب تاریخ باستان مشیرالدوله را به آن اضافه کرد و به من داد که به منزل آورم. به او گفتم به من قیمت این دو جلد داده نشده است تا بدهم. آنچه به من داده‌اند قیمت از پرویز تا چنگیز است. او خندید و گفت این دو تا را ببر پول آن دو را از پدرت می‌گیرم، ما از قبل از مشروطیت با پدرت دوست و با او حساب و کتاب داریم.

این بود که کتابفروشی‌هایی که به حدود هفتادوانـد سال پیش با آنها برخورد کردم ولی این عرایض نمی‌رساند که کتابفروشی‌های دیگر در ایران نبوده‌اند ـ نه چنین نیست. در خیابان ناصریه به واسطه مدرسه دارالفنون و مدارس دیگر کتابفروشی‌های عمده وجود داشت که اکنون هم بقایایی از آنها وجود دارد و حتی می‌توان گفت آن خیابان مرکز کتابفروشی تهران بود ولی من با آنها سروکاری نداشتم. بیش از این برادر عزیز از من حافظه خسته و راه‌گم کرده چیزی دیگر مخواه که می‌ترسم آن را دچار مرض فراموشی کنی و به قول فکلیهای امروز «آلزایمر»

پایان

قطعه مشهور

ششصد و هجدهمین سال جامی


دکتر سید جعفر حمیدی

فخرالدین علی صفی علاوه بر کتاب «رشحات عین‌الحیات» که به سال ۹۰۹ هـ‌ق تألیف کرده، کتاب دیگری دارد به نام «لطایف الطوایف» ۱. فخرالدین علی صفی، باجناغ یا هم داماد خود جامی را در این کتاب با لقب عارف جام (ص ۲۳۱ص ۳۸۷) یاد کرده و لطایفی از او را آورده است:

«شاعری مهمل گوی پیش ایشان(جامی) می‌گفت: چون به خانه کعبه رسیدم، دیوان شعر خود را از برای تیمن و تبرک در حجر الاسود مالیدم، ایشان فرمودند اگر در آب زمزم می‌مالیدی بهتر بودی» (ص ۲۳۷)

یکی از شیخ‌زاده‌های شهر که خالی از بلادتی نبود و دعوی شعر و شاعری می‌کرد، این غزل ایشان را تتبع کرده بود و پیش ایشان آورده:

بس که در جان فگار و چشم بیـدارم تویی
هر که پیدا می‌شود از دور، پنـدارم تویی
آنکه جان می‌بازد و سر در نـمی‌آری، منم
و آن که خون می‌ریزد و سربر نمی‌آرم، تویی
(دیوان: غزل ۱۵۵۵)

بعد از آنکه غزل خود را تمام گذرانید، بر مطلع ایشان اعتراض کرد و گفت شما در این مطلع فرموده‌اید: هر که پیدا می‌شود از دور پندارم تویی، شاید خری یا گاوی پیدا شود، ایشان گفتند: باز هم پندارم تویی (لطایف الطوایف ص ۲۳۷). مولانا ساغری شاعر در مجلسی گفته بود که دزدان معانی هر کجا یک معنی خوش در شعر من دیده‌اند برده‌اند و ایشان در شان مولانا ساغری این قطعه فرمودند:

ساغری می‌گفت دزدان مـعانی برده‌اند
هر کجا در شعر من یک معنی خوش دیده‌اند
دیدم اکثر شعرهای او، یکی مـعنی نداشت
راست می‌گفت آنکه معنی‌هاش را دزدیده‌اند

این قطعه شهرت یافت. مولانا ساغری پیش ایشان آمد و گله آغاز کرد و گفت من خادم دیرینه این آستانم و شما قطعه‌ای فرموده‌اید که در تمام شهر، شهرت کرده و هرجا می‌رسم بر من می‌خوانند و می‌خندند و من رسوای عام شده‌ام. ایشان فرمودند که ما گفته بودیم «شاعری» و بعداً، کاتبان و ظریفان شهر، آنرا به تصحیف، ساغری ساخته‌اند (همان ۱۳۸).

یکی از شعرا پیش ایشان گفت: دیوان کمال و دیوان خواجه و صد کلمه حضرت امیر(ع) را جواب گفته‌ام. ایشان فرمودند: خدای را چه جواب خواهی داد. (همان ۳۳۷)

آثار جامی: نخستین کسی که ترجمه احوال جامی را ذکر نموده دولتشاه سمرقندی در کتاب مستطاب «تذکره الشعرا» است. دولتشاه این کتاب را در سال ۸۹۶ هـ‌ق. یعنی دو سال قبل از درگذشت جامی (۸۹۸ هـ‌ق.) تألیف کرده و درباره استادان جامی سخن گفته اما از دو کتاب او بیشتر اسم نبرده یکی دیوان او است که از آن یک غزل، یک قصیده بلند و چند بیت آورده است و دیگر «نفحات الانس» (تذکره الشعرا. ۱۳۳۸ ص ۳۶۸).

بعد از دولتشاه، معین‌الدین اسفزاری و پس از وی عبدالغفور لاری (ف. ۹۱۲ هـ‌ق) که شاگرد جامی بوده و شرح مشکلات نفحات الانس را نوشته در آخر این کتاب به آثار استادش پرداخته و آنها را ۴۵ کتاب و رساله برشمرده است (نفحات الانس مقدمه مصحح ص ۱۱). اما کسی که بعد از آن سه نفر، علاوه بر دیوان، مصنفات جامی را در یک جا ۳۸ و در نسخه‌ای دیگر ۴۴ مجلد نام برده، سام میرزا صفوی دومین پسر شاه اسماعیل اول متولد ۹۲۳ هـ‌ق در تبریز و متوفی ۹۷۵ هـ‌ق در قلعه «قهقهه» که زندان مخصوص صفویان بود. (تحفه سامی، مقدمه مصحح ص ۱۷) سام میرزا که شاگرد «محمد مومن» مؤلف کتاب «تحفه حکیم مومن» بوده کتاب «تحفه سامی» را در سال ۹۵۷ آغاز و در سال ۹۶۸ هـ‌ق به پایان برده است (همان ص هفده).

«تمام آثارش را تا ۹۹ گفته‌اند لکن آنچه را خود تتبع کردم و در اینجا آوردم، حدود پنجاه می‌شود، چیزی که آثار جامی را به روزگارش رواج داده، در ایران و افغان و هند و ترکیه می‌خوانند، همانا سادگی در تعبیر و درستی بیان او بود»

(مرتضی مدرس گیلانی، مقدمه هفت اورنگ ۱۳۸۹ ص نوزده)

آثار جامی را می‌توان در دو حوزه نثر و نظم بیان کرد.

۱ـ نفحات الانس فی حضرات القدس در ترجمه احوال و آثار صوفیه که در سال ۸۸۳ نوشته است. ۲ـ اشعه اللمعات که شرح لمعات فخرالدین عراقی است. ۳ـ کتاب لوایح که دارای ۳۵ لایحه می‌باشد و در بعضی از چاپ‌ها همراه با بهارستان آمده است. ۴ـ شواهد النبویه که خود دارای هفت رکن است درباره زندگی پیامبر اکرم(ص) از قبل از ولادت تا بعد از رحلت. ۵ـ شرحی بر کتاب فصوص‌الحکم شیخ محیی‌الدین بن‌العربی که در سال ۸۹۶ نوشته است.

ـ نقدی بر کتاب نصوص تألیف شاگرد ابن‌عربی یعنی شیخ صدرالدین قونوی، به نام نقد النصوص.

ـ بهارستان که یکی از بهترین کتاب‌های جامی است به سبک گلستان سعدی و دارای هشت باب مثل گلستان که هشت باب دارد. این کتاب مشتمل است بر هشت روضه. علاوه بر این جامی دارای کتاب‌ها و رسایل دیگر به نثر نیر می‌باشد.

کتاب‌های منظوم: جامی علاوه بر مثنوی هفت اورنگ دارای سه دیوان شعر به ترتیب، فاتحه‌الشباب که در جوانی سروده است و واسطهٔ‌العقد در میان سالی و خاتمهٔ الحیات در پیری. هفت اورنگ که عبارت است از هفت مثنوی به بحرهای مختلف و منظور او از اورنگ، تخت است و اشاره دارد به مجموعه ثوابت هفتگانه موسوم به دب اکبر و البته می‌تواند به هفت سیاره نیز اشارت داشته باشد.



تاریخ

ترجمه علی‌اصغر سعیدی

سفرنامۀ ارنست اورسل

تهران، هند، اروپا



دکتر علی‌اصغر سعیدی

دور شـهر حصـار بلنـدی کشـیده شـده که گویا نقشه‌ی آن از روی اسـتحکامات شهر پاریس اقتباس شـده اسـت. این حصار دوازده دروازه دارد کـه همـه آنها کاملاً شـبیه دروازه‌ی شهر قزوین است. بیرون این حصار، حومه‌ی شهر که اغلب وضع اندوهناکی دارد واقع شـده و دارای دیوار دیگری است که به زودی همه‌ی زمین‌های اطراف آنها را به صورت یک شهر تازه در خواهند آورد. جمعیت شهر و حومه بالغ بر صـدو پنجاه هزار نفر می‌شـود. البته تعداد دقیق آن معلوم نیست. در تابستان هوای شهر به شدت ناسالم است، به این جهت آنهایی که زندگی مرفهی دارند، این فصـل را در ییلاق‌ها و کوهسـتان‌های اطراف شـهر می گذرانند. اغلب صاحب نظران تبریز را که در حدود صدو بیسـت هزار نفـر جمعیت دارد، از پایتخت پرجمعیت‌تر می‌دانند.

چـون هنوز طرح راه آهنی که قرار اسـت هند را بـه اروپا بپیوندد و تهـران در آن صورت یکی از مراکز اصلی این شـاهراه به شـمار خواهد آمد اجرا نشـده اسـت، تعداد جهانگردان در این شهر بسیار معدود و انگشت‌شـمار اسـت. از این رو ورود یک مسـافر تازه وارد به هتل پروو بـرای اروپاییانی که در تهـران اقامت دارند حادثه‌ی جالبی محسـوب می‌شـود. البته درباره‌ی ما نیز ایـن موضوع صادق بود: فردای آن روزی که وارد تهران شـدیم، حسـن خان (پیشخدمت هتل) بسته‌یی به همراه یک نامه‌ی محبت آمیز به دست ما داد که خیلی ما را به تعجب واداشت. این نامه را یک نفر بلژیکی نوشته بود و به شرح زیر بود:

بارون لویـی دو نورمان هم میهنی که مدت‌ها اسـت در ایران به سـر می‌بـرد و در دربار موقعیت بسیار خوب و در وزارت خارجه پست دبیر کلی را دارد، خود را از هر لحاظ در اختیار شما می گذارد و از شما دعوت می کند طی مدتی که در ایران خواهید بود، او را مهماندار خود بدانید.

یک سـاعت بعد بـا بـارون دو نورمان چنان صمیمـی شـده بودیـم که گویی سـال‌ها اسـت همدیگـر را می‌شـناختیم. بعد از ایـن ملاقات به همراهی میرزا(منشی آقای دونورمان) جوان بسیار باهـوش ارمنی ـ که خوب فرانسـه حرف می‌زد ـ نزدیک به یک ماه تمام سراسـر شـهر و اطراف آن را زیرپا گذاشـتیم و در سایه‌ی محبت آقای نورمان به نایب‌السـلطنه ـ فرزند شـاه و وزیـر جنگ، به حضرت اشـرف یحیی خان ـ شـوهر خواهر شاه بـه وزیر جهانگیر خـان ارمنی کاتولیکی که کلیه‌ی قورخانه‌ها زیر نظر او بود، به دکتر تولوزان ـ طبیب و مشاور مخصوص اعلیحضرت ـ به آقایان نمایندگان خارجی: آرژیر پولوس، فرنان سـوآر، شـارل کن، فخری بیگ، دوشـوفر، بـه ژنرال‌هـای آندرینی، گاستژرخان، دوتوفانشـتین، بولهر، لومر، خلاصه به کلیدی رجال و شـخصیت‌های برجسـته اعم از اروپایی یا ایرانی معرفی شدیم. امیدوارم همه‌ی این اشـخاص با محبت و مهمان نواز، علی‌الخصوص آقای دونورمان، سپاسگزاری و حق‌شناسی عمیق ما را در قبال مراحمی که نسبت به ما مبذول داشته‌اند، صمیمانه بپذیرند.

بعد از این ملاقات دلپذیر با آقای دونورمان برای دیدن شهر به عنوان سیاح کنجکاوی که می‌خواهد به همه جا سر بزند و از بختی یا خوشبختی مردم کوچه و بازار تا آنجا که ممکن است، اطلاع کافی به دست آورد ـ البتـه نـه آن طور که نزاکت ایجاب می‌کرد با اسب ـ بلکه با پای پیاده راه افتادیم.

منبع : ایران امروز

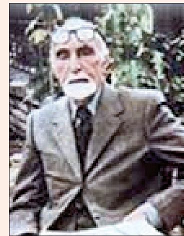


یاد

نادر مطلبی کاشانی

نوشته دکتر محمود افشار برای بابک افشار

نوبت شماست



دکتر افشار

حـدود دو سـال پیش وقتی که با دوسـت عزیزم سید محمدحسین مرعشی مشـغول فراهم کردن مجموعه مکاتبات اسـتاد فقیـد محمدتقی دانش پژوه بودم از اسـتاد گرامی، آقای ایرج افشار، خواهش کردم تا نامه‌های آن فقید سـعید را که به جناب ایشان نوشته‌اند برای چاپ و نشر در اختیارم گذارند. اسـتاد نیز همچون همیشـه بزرگوارانه و سخاوتمندانه لطف نمودند و آنچه داشتند بی‌دریغ در اختیارم گذاردند.

در همان ایام دوسـت فقید، بابک افشار هم از این تصمیم من آگاه شد. او نیز از سر لطف دفترچه «یاد و یاد بود» خود را که بسـیار بسـیار عزیزش می‌داشت در اختیارم گذارد. این دفترچه بیش بها، حـاوی تعدادی از آثار قلمی بزرگان علم و ادب و فرهنـگ ایران زمین بود که به رسـم یادگار بر آن ثبت کرده بودند. نوشـته آغازیـن از آن پدر بود و چنین آغاز شـده بود: «به یادگار سفر خوشی که با شایسـته و ماری و بابک و آرش در ایام تعطیلات نـوروز همراه دکتر اصغر مهـدوی و خانواده‌اش از تهران به بوشـهر و صفحات فارس انجام شـد و امـروز ۱۳ فروردیـن مراجعت کردیم. این چند سـطر قلمی گردید تا این دفتر یـادگار را فرزندم بابک افشار به تدریج به امضای دوستان و خویشان علاقه‌مند برساند...».

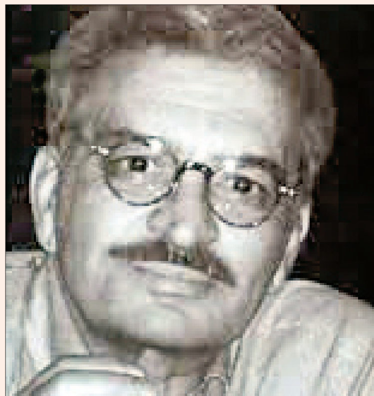
دوسـتان و خویشـان بابک نیز چنین کردند و به تدریج بر آن نوشته افزودند. از جمله آنها می‌توان از نوشته مرحـوم محمدتقی دانش پـژوه، مرحوم دکتر مصطفی مقرّبی، مرحوم سعیدی سیرجانی، دکتر تقی نصر، دکتر حسن مینوچهر، علی‌اکبر کسمایی، ابراهیم صهبا، دکتر شفیعی کدکنی و جمعی دیگر یاد کرد.

یکی از بزرگانی که در این دفتر چند سـطری به یادگار نوشت شادروان دکتر محمود افشار بود. نوشـته‌ای کوتـاه اما نغز و پرنکتـه. و بنابر قول آن نیک‌مرد آزاداندیش نوشته‌ای که «خلاصه زندگانی و معتقدات شـخص من نسـبت به امور مادی و معنوی» بود. یعنی حاصل یک عمر تجربه. در سن هشـتاد و پنج سالگی، سنی که آدمی تمامی فراز و فرودها، تلاطمها، سرگشتگیها و خلاصه هر آنچه آرزویش را داشـته، دیده و نادیده، پشت سر نهاده و بـه قول قدیمیها زمانی اسـت کـه باید الکش را بیاویـزد... از بابک خواهش کردم تا اجازه دهد دو سه نمونه از آنها را که جنبه شخصی ندارد و مفید حال همگان اسـت عکس بـردارم. او هم آن را به همراه عکسی که خود از مرحوم دانش پژوه و دکتر عباس زریاب و علیقلی جوانشیر خویی و جمعی دیگر برداشـته بود، لطف نمـود. عکس مورد نظر همان بود که بر روی کتاب حدیث عقش (یادنامه مرحـوم محمدتقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۸۲ ش) به چاپ رسـید و آن نامه همین اسـت که در اینجا ملاحظه می‌فرمایید. روحش شاد و یاد و خاطره‌اش ماندگار.

***

تجریش، ۲٤ بهمن ۱۳۵۷ هــ ش

به خواهش نوۀ عزیزم بابک افشار سطری چند در این یادگارنامه می‌نگارم:



عمر انسـان در عصری که ما در آن زندگانی می‌کنیم، با آسـودگیها و ناراحتیهـای آن، حداکثر صدسال است. ده سال اول را به علت کودکی و ده سال آخر را به سبب کهولت کنار می‌گذارم و هشتاد سـال وسط را به چهار قسـمت مانند چهار فصل تقسیم می‌کنیم: از یازده سالگی تا سی سالگی بیست سـال بهار عمر است. هنگام رشد و نمو درختان و طغیان افکار و فعالیتهای گوناگون انسان است.

از سـی و یک تا پنجاه سـالگی تابستان عمر، موقـع بـارداری درختان، رسـیدن میوه‌ها و کار و کوشش آدمی است.

از پنجاه و یک تا هفتاد سالگی خزان عمر شروع و ختم می‌شود. درختان رو به زردی می‌نهند، برگ ریزان آغاز می‌شـود، حرارت تابستان رو به کاهش می‌گذارد، فعالیت انسـان هم رو به سستی می‌رود، چهره‌ها مانند برگ درختان بی‌رونق می‌شود.

از هفتاد و یک تا نود سالگی زمستان عمر است. درختان برگ ریزی می‌کنند، برف می‌بارد، هوا سرد می‌شود، موی سر و صورت سفید می‌گردد، چشم و گوش و دیگر اعضای رئیسـه انسـان به قدری ضعیف می‌شود که گاهی به کلی از کار می‌افتد...

بابک عزیزم، من اکنون با هشـتاد و پنج سـال شمسـی که برابر تقریبی هشـتاد و هشـت سـال قمری می‌باشـد در آخر زندگانی خود می‌باشـم و تو در آخر بهار و اول تابسـتان آن می‌باشی. من، به قیاس همدرسـان و همکاران خودم که بیشتر آنها درگذشـته‌اند، عمر درازی کرده‌ام و خدا را شـکر می‌گـذارم که جـز درگیری با آثار سـالخوردگی اجتناب ناپذیر، از ضعف چشم و گوش و حافظه، ناراحتـی دیگـری نـدارم، و با وجـود این هنوز شـبانه‌روزی قریب اقلاً دوازده ساعت کار فکری و نویسندگی می‌کنم؛ به طوری که کتابها و مقالاتم که در مجلات به چاپ می‌رسـد (غیر از فعالیتهای دیگـرم در کار موقوفات عام) حاکی از آن اسـت. شاید شما یا دیگران بخواهید بدانید سبب این عمر به نسبت دراز و سالم و فعال چیست؟ چون ممکن اسـت شـما را به کار آید می‌نویسم. با یک جمله کوتاه پاسخ را مختصر می‌کنم: شاید همین کار زیاد و بـا علاقـه، به علاوه ورزش‌های مناسـب با هر یک از فصول چهارگانۀ عمر که نموده‌ام سـبب آن باشد. بنابراین کسانی را که کار می‌کنند و از حاصل دسترنج خود اعاشـه می‌نمایند دوست می‌دارم و می‌سـتایم، و بـه آنان کـه از کار می‌گریزند توبیخ می‌کنم. کار دولتی است پاینده و زاینده، ولی دولتی که متکی بر مال بادآورده باشد بی‌اعتبار است. البته مال و منال هم برای زندگانی لازم است، اما مالی که با کار به دست آمده باشد در خور می‌باشد.

بابـک عزیز، این بـود خلاصـه زندگانی و معتقدات شخص من نسبت به امور مادی و معنوی که سـابقه و وضع حال من هم موید آن است. شما نمونه نزدیک‌تر از من به خود دارید و آن پدر شما ایرج، فرزند ارشـد من می‌باشد که شبانه روز مانند خود من کار می‌کند و از راه حلال زندگانی می‌کند. من اگر اکنون در پس پایان زمسـتان زندگی هستم شما در اول تابستان آن قرار دارید و طی کردن سه فصل آن را در پیش.

وقتی من ۱۳ سال داشتم و در مدرسه انگلیسی بمبئی هندوستان دانش آموز بودم این بیت انگلیسی در کتاب درسـی ما بـود که هنوز با ضعف حافظه به خاطر دارم و برای شـما می‌نویسـم: (بکوشید، بکوشـید باز. اگـر در مرحله اول موفق نشـدید، بکوشید، بکوشید باز!...).

Try,try again! If at first you are not
succeed,try again!

به هر حال به اصطلاح معروف «از ما گذشته» و حال نوبت شماست. به گفته شاعر:

چو باد خـزان بر درختان وزد
چمیدن درخت جوان را سزد

آفرین! به جلو: !avanti

دکتر محمود افشار

تجریش، ۱۳۵۷/۱۱/۲٤



میـرزا غلامحسـین غفّاری: ساعت چهار از شب جمعه ۸ شهر شعبان‌المعظم ۱۳۰۰، مطابـق سـنۀ ترکی قوی ئیل است. از دارالخلافۀ طهران به اتفّاق همراهان آقا میرزا ابوالفضل و سررشته‌دار و میـرزا ابوالحسـن‌خان بیرون آمده به سمت اردوی کیوان‌پـویِ مبـارک روانـه هسـتیم. چهار سـاعت و نیم به دَسـته مانده وارد سرخ حصار شدیم. اوّل صبح صادق بود. به واسطۀ کسالت زیاد دو ساعت و نیم راحت شد. دو به دسته مانده بیدار شـدیم. قهرمان خـان، نصرالله بیک برادر قهرمان خان، محمدرضا بیک تبریزی، حسـین‌خان طهرانی دیده شدند. آنها غروب از شهر حرکت کرده بودنـد. هنـگام گیر و دار بار کردن به شتاب، شـش پول نصرالله بیک مفقود شده بود، افسوس می‌خورد. سـیّدی دیده شد که او را به صدمه از اردوی بومهن بیرون کرده بودند. چای خورده شد. مدّت توقفِ بعد از خواب، یک ساعت شد.

حرکت به طرف بومهن

یک به دسته مانده سوار شدیم. میرزا عبدالله‌خان پیشـخدمت نوری در اواسـط راه پُل دیده شد که از مبارک آباد شـمیران یکسـر حرکت کرده به بومهن می‌رونـد. هوا از وقت حرکت تا طلوع خیلی سـرد بـود، ولی از آن به بعد بنای گرمی گذاشـت خیلی سخت. صحبت کنان با میرزا عبدالله خان و غیره به پل رسیدیم. خان محقق و ولی خان پسر ساعدالدوله در ایـن محل دیده شـدند. ولی خان هـم آنجا که چادرخان محقّق است آمد. محقق دیشب آمده است و به بومهن می‌آید. حسـین‌خان تفنگدار قزوینی که به مشـایعتِ برادرهای خود همـراه اردو بود، اینجا دیده شـد که مراجعت به شـهر می‌نماید. مرخصی خواسـت، او را مرخـص کردم که سـه چهارماهه برای سرکشی کارهای ولایتی خود به قزوین برود. کاغذی مشـروع و مفصّل به نصرالله نوشـته شد، به توسّط او به شهر فرستادم. به اتفاق خان محقق و میرزا عبدالله خان سـوار شده به بومهن آمدیم. هوا خیلی گرم بود. گاهگاهی باد می‌آمد. خیلی کسل بودیم از بیخوابی و گرمای راه. چهارسـاعت از دسته گذشته وارد بومهن شدیم.

بُنۀ ما دیشب، مغرب، از شهر حرکت کرده بود. یک فرسخ بالای پُل دیده شدکه راحت کرده بودند. گفتم بار کنند بیایند بومهن.

ادامه دارد

نفت ایران؛ روایت کینزر

طوفان صحرا

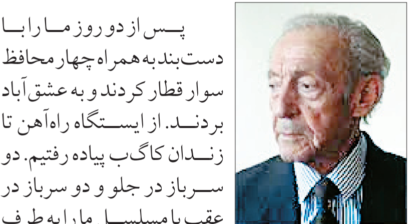
شوارتسکف برای مدت شش سال، و از جمله در دورانی که شورش‌های ناشی از قحطی و کمبود نان و دیگر ناآرامی‌ها کشور را تکان می‌داد، او به همراه ژاندارمری شاهنشاهی ایران که تحت فرمان وی قرار داشت هر شورش و ناآرامی را که بروز می‌نمود، کنترل می‌کرد. در همین زمان، او بدون سرو صدا یک نیروی مخفی امنیتی را نیز آموزش داد که به مقابله با چپ‌گرایان و دیگر ناراضیان می‌پرداخت. او به عنوان یک شخصیت قدرتمند و یک انتقامجوی خشمگین که قدرت شاه را در تمام نقاط کشور به رخ همگان می‌کشید، مردم ایران را تحت تأثیر قرار داد. دست سرنوشت بعدها فرزند وی، ژنرال نورمن شوارتسکف را به عنوان فرمانده عملیات طوفان صحرا در سال ۹۱ـ۱۹۹۰ به منطقه بازگرداند که این عملیات نیز ردپای برجسته‌ای در تاریخ به جای گذاشت.

مردم ایران در اواسط قرن بیستم در جست جوی راه حل تازه‌ای برای مشکلات کهنه خود، یعنی فقر و توسعه نیافتگی بودند و همچون دیگر ملت‌های مشابه خود برخی از آنان نیز به ایدئولوژی در حال ظهور کمونیسم روی آوردند. در دهه ۱۹۳۰، رضاشاه ده‌ها تن از اساتید و رهبران سیاسی چپ‌گرا را به زندان انداخت و آن‌ها نیز دوران زندان را در کنار یکدیگر به بحث درباره مسائل سیاسی گذراندند. هنگامی که پس از کنار رفتن رضا شاه از قدرت، این افراد نیز از زندان آزاد گشتند، سازمانی را تحت عنوان گروه «پنجاه و سه نفر» تشکیل دادند و درصدد ایجاد یک تشکل سیاسی جدید برآمدند. برخی از آن‌ها به همراه گروه پراکنده‌ای از لیبرال‌ها، اصلاح طلبان و فعالان اجتماعی گردهم آمدند تا اولین حزب سیاسی واقعی ایران به نام حزب توده را تأسیس نمایند. حزب توده، در اولین گردهمایی خود در سال ۱۹۴۲ (شهریور ۱۳۲۱) برنامه ای را به تصویب رساندند که براساس آن دولت می‌بایست از مردم عادی در برابر بهره‌کشی ثروتمندان حمایت نمایـد! این برنامه از اصلاحات حمایت می‌کرد ولی انقلاب یا حکومت تک حزبی را در دستور کار قرار نداد. این جنبش جوان و آرمانگرا، نوید بخش به نظر می‌رسید. انگلیسی‌ها به این حزب اجازه دادند تا به فعالیت خود ادامه دهد و کمیسرهای اتحاد شوروی که از حضور کمونیست‌ها در رده‌های بالای حزب خشنود بودند فعالانه از آن حمایت می‌کردند!

برای مدتی، حزب توده به عنوان یک حزب مروج تجدد و اندیشه‌های اروپایی به فعالیت پرداخت. شاخه طرفدار اتحاد شوروی در این حزب مرتباً قوی‌تر می‌شد و بالاخره در سال ۱۹۴۴ کنترل کامل حزب را در دست گرفت. حزب توده یک چرخش کامل و تعیین کننده به سمت مارکسیسم انجام داد و برنامه فشرده‌ای را برای جذب هواداران در میان طبقات ضعیف به جریان انداخت. این برنامه به حدی چشمگیر بود که در روز کارگر سال ۱۹۴۶ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵)، حزب توده موفق شد خیابان‌های تهران و آبادان را با ده‌ها هزار تن از طرفداران مشتاق خود پر کند. تعدادی از رهبران حزب توده موفق به کسب آرای لازم برای ورود به مجلس شدند و در مجلس از تصویب قوانینی در زمینه محدودیت کار کودکان، تعیین چهل و هشت ساعت کار در هفته، دادن حق مرخصی به مادران کارگر، و وضع حداقل میزان دستمزد، دفاع نمودند. افزایش قدرت حزب توده، اتحاد شوروی را ترغیب نمود که اقدام جسورانه‌ای را علیه ایران بیازماید. در طول جنگ جهانی دوم، سه قدرت متفق با یکدیگر توافق نمودند که شش ماه پس از پایان مخاصمات به اشغال ایران پایان دهند، اما با فرا رسیدن این زمان در سال ۱۹۴۶، استالین به پایان مهلت تعیین شده توجه نکرد.

خاطرات عطاءالله صفوی از سالهای شوروی

در زندان عشق آباد


عطاءالله صفوی

پس از دو روز ما را با دستبند به همراه چهار محافظ سوار قطار کردند و به عشق‌آباد بردند. از ایستگاه راه‌آهن تا زندان کاگ‌ب پیاده رفتیم. دو سرباز در جلو و دو سرباز در عقب با مسلسل ما را به طرف ساختمان کاگ‌ب می‌بردند. لباسهای پاره و کثیف مردم، قیافه‌های افسرده و غم‌زده و رنگ پریدگی چهره‌ها برای ما تعجّب‌آور بود. از در و دیوار عشق‌آباد غم و ماتم می‌بارید. گداهای ترکمن و روس دست‌های چرکین خود را به طرف مردم دراز می‌کردند و با ناله و التماس از عابرین چیزی می‌خواستند. جماعت اما توجّه‌شان به ما بود. آنان در اطراف خیابان ایستاده بودند و به ما نگاه می‌کردند. بعضی از زنان به حال ما گریه می‌کردند. دو نفر از پیرزنان به ما تکه نانی دادند. برای من این سؤال پیش آمد که ما که از این پیرزن‌ها چیزی نخواسته بودیم. چرا نان را به عوض گدایان به ما می‌دهند؟ در آن هنگام چیزی دستگیرم شد، اما بعدها فهمیدم که این پیرزنان از سرنوشت و آینده ما باخبر بودند و چه بسا به یاد عزیزان خود که در اردوگاه‌ها و زندان‌ها بسر می‌بردند این تکه نان را به ما دادند. با این اوضاع، حال و احوال ما را در نظر بگیرید که چقدر دیدن این صحنه‌ها برایمان ناراحت کننده و عذاب‌آور بود. از اختلاف آنچه ما دربارهٔ شوروی شنیده و یا خوانده بودیم و آنچه مشاهده می‌کردیم دچار سرگیجه شده بودیم و سرمان مانند کدو پوک شده بود.

پس از مدّتی پیاده‌روی، در جلوی یک دروازه آهنی سیاه و بزرگ ایستادیم. ارشد سربازان از در کوچکی که در کنار دروازه قرار داشت داخل محوطه شد. اینجا زندان مشهور عشق‌آباد بود که بسیار از نامداران، محقّقان، دانشمندان و از جمله مارشال روکوسفسکی در آن زندان بودند. باری، در کوچک آهنی زندان باز شد و یک نفر بیرون آمد و پرونده ما را از محافظان ما گرفت. نام ما را یک‌یک پرسیدند و داخل محوطه شدیم. اولین کاری که کردند این بود که ما را پس از چند هفته به حمام بردند و سپس تمام لباس‌ها و وسایلی را که از ایران با خود آورده بودیم، گرفتند، لباس زندان به ما پوشاندند، و ما را از هم جدا کردند.

زندان مخوف کاگ‌ب در یک ساختمان چهار طبقه بود. سلّول‌های این زندان وحشتناک به طول یک متر و هفتاد و پنج سانتیمتر و به عرض یک متر و بیست سانتیمتر بود. لامپ کم نوری در سقف سلّول‌ها کار گذاشته بودند. تختخواب آهنی که در این سلول جا داده بودند به عرض ۶۰ سانتیمتر و طولی درست به اندازه طول سلول بود. در این سلول یک سطل چوبی برای قضای حاجت وجود داشت. در آهنی سلول یک دریچه چهار گوش داشت که می‌شد از آن کاسه غذا را گرفت و پس داد. کمی بالاتر از این دریچه، سوراخی به اندازه گردو وجود داشت که از بیرون سلول باز و بسته می‌شد. نگهبانان مرتب از آن سوراخ مواظب زندانیان بودند تا زندانی در وقت غیرمقرّر نخوابد، یا دراز نکشد، تا بازجویان با یک زندانی خُرد شده طرف باشند و یا زندانی بلایی سر خود نیاورد و «دشمن خلق» و «جاسوس امپریالیسم»! بدون مکافات از دست نرود.

مدت ۴۴ روز در آن زندان مخوف بودیم. بازجویی‌ها و بازپرسی‌ها فقط شب‌ها انجام می‌گرفت. روزها حق خواب نداشتیم و در این قفس تاریک باید بیدار می‌ماندیم. سکوت مطلق این زندان وحشتناک بود. وای به حال‌مان اگر بی‌اختیار خوابمان می‌برد، یا روی تخت فلزی دراز می‌کشیدیم. تمام روز غیر از ۱۱ شب تا ۵ صبح از سوراخ در سلول زیر نظر بودیم. روی تختخواب آهنی سلول من، برای خواب چند تخته و یک زیرانداز بود. درست ساعت ۵ صبح دریچه در باز می‌شد و با اشاره دست می‌گفتند که بلند شویم. یکی از نگهبانان به سلول می‌آمد، زیرانداز را جمع می‌کرد و کنار می‌گذاشت، و من دیگر حق نداشتم تا ساعت ۲۲ شب زیرانداز را باز کنم و یا روی تختخواب بگذارم. اگر این کار را می‌کردم نگهبان با خشونت هرچه تمام بر سرم داد می‌زد. پس از جمع شدن زیرانداز باید آن سطل چوبی را که مستراح من بود با سرعت برمی‌داشتم، در مستراح اصلی خالی می‌کردم و می‌شستمش. بعد باید قضای حاجت می‌کردم، سریع سر و صورتم را می‌شستم و با سطل چوبی به سلول برمی‌گشتم. در این مدت زندانیان دیگر را نمی‌دیدم. اول صبح ۲۵۰ گرم نان سیاه برای ۲۴ ساعت به من می‌دادند. روی نان یک قاشق چای‌خوری شکر می‌ریختند و یک استکان چای که فقط اسمش چای بود به من می‌دادند. موقع نهار به ما ۱۰۰ یا ۲۰۰ گرم «کاشا» می‌دادند. «کاشا» همان «کته» یا شُله است، اما روس‌ها آن را با گندم یا جو و یا برخی غلات دیگر و حتی با ارزن، و گاهی هم به شکل شیربرنج درست می‌کنند. بعضی وقت‌ها ۲۰ یا ۳۰ گرم «سیلودکا» (Silodka) که ماهی خام و شور است، کنار شله می‌گذاشتند. بعضی روزها نهار زندانیان یک کاسه بورش بود، و این آشی است که از کلم و چغندر درست می‌کنند. ساعت ۸ شب شام زندانیان ۱۰۰ یا ۲۰۰ گرم شله با یک استکان چای بود، و دیگر از نان خبری نبود.

تمام روز را در سکوت مرگبار به سر می‌بردم. پس از نیمه شب، یعنی حدود دو ساعت بعد از آن که اجازه می‌یافتم روی تخت دراز بکشم، دریچه در آهسته باز می‌شد و نگهبان با اشاره می‌گفت که برای بازجویی آماده باشم. پس از چند دقیقه در باز می‌شد، باید دست‌ها را به پشتم می‌گرفتم و دو زندانبان یکی از جلو و دیگری از عقب مرا برای بازجویی به اداره کاگ‌ب که در ساختمان هم‌جوار زندان بود می‌بردند. در بازجویی اول، بازجوی من، گریگوریان، مردی آرام بود و بدون فحاشی و کتک بازجویی می‌کرد. گریگوریان، یک ارمنی حدود ۴۰ ساله، لاغر و قدبلند بود. او فارسی می‌دانست و نیازی به مترجم نبود. وی شب‌ها ۳ یا ۴ ساعت از من بازجویی می‌کرد، در دو یا سه صفحه گزارش بازجویی را می‌نوشت، و باقی وقت را به نوشیدن چای یا خواندن کتاب می‌گذرانید. تعجب می‌کردم که چرا وی چای را با کشمش می‌خورد. نمی‌دانستم که در شوروی پس از گذشت دو سال از پایان جنگ، هنوز قند نیست. تا سال ۱۹۵۶ که وارد دانشکده پزشکی در شهر دوشنبه تاجیکستان شدم، به مدت ۹ سال قند ندیدیم. آقای گریگوریان می‌دانست که ما گناهکار نیستیم و از روی جوانی و جهالت اشتباه کرده‌ایم. او مرتب سیگار می‌کشید و کم حرف می‌زد.



بعد از بازجویی ۳ ساعته، نیمه شب مرا دوباره به سلول برمی‌گرداندند، دو یا سه ساعتی می‌خوابیدم و دوباره ساعت ۵ صبح با فرمان نگهبان برمی‌خاستم. مدت ۴۴ روز این بازجویی‌ها بدین طریق در کاگ‌ب عشق‌آباد ادامه داشت. در بازجویی اول کسی را به سلول من نیاوردند، اما در بازجویی دوم که اتهام ما جاسوسی بود، دو نفر را به سلول من آوردند: اولی ترکمن و دومی ایران بود. بعدها فهمیدم که هر دو خبرکِش بودند.

در دادگاه استالینی

پس از این مدت، روزی مرا به طبقه پایین ساختمان و محوطه ورودی هدایت کردند. پس از چند لحظه میانجی، پورحسنی و مهدی (قائمی) را هم آوردند و به دستان همه ما دستبند زدند. پس از ۴۴ روز این اولین بار بود که همدیگر را می‌دیدیم. اشک از چشمانمان جاری بود. حق حرف زدن نداشتیم. ما را سوار اتومبیل زندان ـ که معروف به کلاغ سیاه بود ـ کردند و به قزل اترک، یعنی همان مکانی که دستگیر شده بودیم بردند. گویا در همان مکان باید دادگاه به پرونده ما رسیدگی می‌کرد. من نمی‌خواهم عذاب راه و گرسنگی و سرما را شرح بدهم. لباس گرم نداشتیم. پس از ۳ـ۲ روز، دادگاه قلّابی در قزل اترک تشکیل شد. ما را به سالن دادگاه بردند. در بالای سالن چند نفر و از جمله یک خانم ترکمن با لباس ترکمنی نشسته بودند. او گزارش ام‌گ‌ب یا «وزارت امنیت دولتی» عشق‌آباد را خواند و ما را به موجب ماده ۳ـ۱۰۳ به جرم عبور غیرقانونی از مرز محکوم کرد. البته ما از چرندیاتی که خانم ترکمن خواند، چیزی نفهمیدیم. به هر حال به ما حالی کردند که به دو سال زندان محکوم شده‌ایم. اشک از چشمان ما سرازیر شد. داد و فریاد ما درآمد که: ما همگی اعضای حزب توده هستیم، ما به کشور سوسیالیستی، به سرزمین لنین کبیر، و به رفیق استالین پناه آورده‌ایم. ما برادران کوچک شما هستیم. ما با آرزوهای بزرگ به سرزمین شما آمده‌ایم. زندان یعنی چه؟ میانجی گفت: «من در ایران به خاطر توده‌ای بودن در زندان بودم، حالا در این کشور سوسیالیستی هم باید زندانی بشوم؟» سادگی ما را نگاه کن! ما فکر می‌کردیم که ما را آزاد خواهند کرد و لابد دانشکده ما را برای درس خواندن آماده کرده‌اند و پس از تحصیل به کشورمان باز می‌گردیم تا برای وطن‌مان کادر مفیدی باشیم. گریه و زاریمان به جایی نرسید. کسی به حرف ما گوش نمی‌داد. اشک‌ریزان از سالن دادگاه ـ که مانند کاروانسرا بود ـ خارج شدیم. مردم بدبخت که خودشان چیزی نداشتند، توی راه به دست ما نان می‌دادند و به درستی می‌دانستند که ما غریب و گرسنه هستیم. آنها به حال ما گریه می‌کردند و از حکم دادگاه ناراضی بودند. چه بسا همین مردمی که با ما اظهار همدردی می‌کردند به یاد عزیزانشان که در اردوگاه‌ها و زندان‌ها بودند، روان خود را تسکین می‌دادند.

دو ماه بود که به خاک مرکز آزادیخواهان جهان و هدایتگر و خط‌دهنده و مدافع اردوگاه زحمتکشان جهان پناه آورده بودیم! کمونیست‌ها کشورشان را به خاک و خون کشیده بودند. فقر و بدبختی را به تمام معنا میان مردم تقسیم کرده بودند. خفقان مرگ‌آوری را به ارمغان آورده، تمام اعتراضات و مبارزه مردم را به نام دشمنان خلق با بی‌رحمی هرچه تمام سرکوب کرده بودند، و خداوند غدّاری بنام استالین پیدا کرده بودند که بیشتر از خدای خود از او می‌ترسیدند. با این همه این‌ها توانسته بودند مزوّرانه با شعار «عدالت» و «آزادی» که هیچ ربطی با واقعیت امور زندگی جامعه ساخته و پرداخته خود آنها نداشت، شوری در جهان به پا کنند. آن زمان تنها جوانان و روشنفکران کشور ما نبودند که در سِحر و جادوی کمونیسم گرفتار شدند، بلکه اروپا نیز کم و بیش به همین وضع ما دچار بود. نمی‌خواهم علّت و زمینه‌های این گرایش عمومی را از جانب روشنفکران جهان و کشورمان شرح دهم. ولی می‌توانم شرح بدهم که چرا من و دوستانم به طرف حزب توده گرایش پیدا کردیم و گول تبلیغات کمونیسم را خوردیم. در ته دل من و دوستانم احترام و اعتماد به کمونیسم و شوروی و استالین بدین سبب بود که تصوّر می‌کردیم از این طریق بهتر می‌توان برای کسب عدالت و آزادی در کشورمان کوشید. ما گمان می‌کردیم که دولت و حزب کمونیست شوروی ما را همچون برادر خود دوست دارند. من طالب عدالت و آزادی بودم، زیرا تا چشم باز کرده بودم جز سرکوب، بدبختی دهقانان، فقر و بی‌سوادی و بدبختی خود و مردم ندیده بودم.

باری، ما نمی‌فهمیدیم چرا برای خواندن چند کلمه حکم از پیش تعیین شدهٔ دادگاه، ما را از عشق‌آباد به این‌جا آوردند و دوباره برگرداندند. معلوم شد که این یک قانون استالینی است که مجرمان باید در همان جایی که قانون‌شکنی کرده‌اند دادگاهی بشوند.

دوباره ما را به زندان عشق‌آباد بردند و به زندان انداختند. اینجا بود که زندگی در زندان سوسیالیستی آغاز شد، که خود داستان دیگری است. طبق ماده ۳ـ۱۰۳ قانون جمهوری ترکمنستان شوروی، مجازات عبور غیرمجاز از مرز به خاک شوروی ۱ تا ۳ سال زندان بود. با این حساب به ما ارفاق کرده و به دو سال زندان در اردوگاه کار محکوممان کرده بودند. پس از محاکمه، از سلول‌های انفرادی نجات پیدا کردیم و ما ۴ نفر را در «کامر» شماره ۴۷ انداختند. این سالن در واقع سلول عمومی بود. طول این سالن ۸ـ۷ متر و عرض آن ۵ـ۴ متر بود. سالن پر از آدم‌هایی از همهٔ ملیّت‌های ساکن شوروی بود و جای نشستن در آن نبود. در یک گوشه آن یک بشکهٔ چوبی بیضی شکل با سرپوش چوبی قرار داشت که به آن «پاراشا» Parasha می‌گفتند و در واقع مستراح این عدّه بود. در طول ۲۴ ساعت همه زندانیان این سالن سه بار حق استفادهٔ جمعی از توالت بیرون سالن را داشتند. اگر کسی قادر به بیرون رفتن از اتاق نبود، و یا اگر کسی خارج از نوبت استفاده از توالت بیرون سالن احتیاج به قضای حاجت داشت، توی اتاق روی این پاراشا می‌نشست و در انظار ۵۰ ـ ۴۰ نفر، کار خود را می‌کرد! در این زندان بزرگ عشق‌آباد همه جور محکوم دیده می‌شد: سیاسی، جنایی، دزدان کوچک و بزرگ، آدمکشان، راهزنان، فروشندگان انواع و اقسام مواد مخدّر، گران‌فروشان. همه این مجرمان منتظر انتقال به اردوگاه‌های عظیم شوروی بودند. آنهایی را که به ۳ تا ۵ سال محکوم شده بودند طبق معمول در آسیای میانه نگاه می‌داشتند. اما آنهایی که به ۱۰ تا ۲۵ سال محکوم می‌شدند به روسیه و سیبری فرستاده می‌شدند. سیاسی‌ها را به اردوگاه‌های مخصوص و سهمگین می‌فرستادند و با شیوه فاشیستی و غیرانسانی از آنها کار می‌کشیدند.

۸۰ـ۷۰ درصد از آنان بخت زنده ماندن نداشتند. یکی از رؤسای زندان در ماگادان می‌گفت: «تنها کار کردن شما برایمان مهم نیست، بلکه عذاب و درد و شکنجه روحی و مرگ تدریجی شما برای ما اهمیت دارد».

کار اجباری در کوره آجرپزی

پس از چند هفته ابتدا قائمی را بردند و بعد پورحسنی را. چند روز بعد نگهبان در سالن را باز کرد، مرا صدا زد و گفت: «لباست را بپوش»! لباسم را پوشیدم. او مرا به حیاط زندان برد. سپس آن کوله‌پشتی را که از ایران آورده بودم به من داد. نمی‌دانستم مرا به کجا می‌برند، تا مرا سوار همان اتومبیل باری سرپوشیده معروف به کلاغ‌سیاه کردند. در دو طرف راست و چپ این اتومبیل‌ها عکس نام و مواد غذایی کشیده شده بود که انگار مواد غذایی و نان حمل و نقل می‌کنند. اما مردم شوروی می‌دانستند که بعضی از این اتومبیل‌ها زندان‌های متحرک هستند و درونشان پر از زندانیان است، فقط به یقین نمی‌دانستند که بار کدام کامیون مواد غذایی است و کدام یک زندانی می‌برد.

اتومبیل جلوی یک دروازه بزرگ چوبی ایستاد. مرا از آن پیاده کردند و از در کوچکی عبور دادند. وارد اتاقی شدیم و برای چندمین بار تفتیش بدنی‌ام کردند. مأموری آمد و مرا با خود به اردوگاه بزرگ کارخانه آجرپزی برد. چه بگویم؟ مسلمان نشنود کافر نبیند. صحرای محشری نمودار شد که نه ابتدا داشت، نه انتها. این کوره آجرپزی پر از زندانی بود. در اردوگاه‌ها رسم بر این بود که تا عده‌ای تازه‌وارد می‌آوردند، چشم زندانیان دنبال آشنایان، بستگان و هم پرونده‌های خودشان بود. غیر از این، عده‌ای دزد و چاقوکش نیز برای دیدار تازه‌واردان می‌آمدند که اگر لباس و یا چیز خوبی داشتند فوراً بدزدند، یا در همان دقیقه طرف را لخت کنند. یادم می‌آید که آن کسی که مرا تحویل گرفت از قیافه و لباسم حدس زد که ایرانی هستم. پرسید: «ایرانتس؟ (Iranets) «ایرانی هستی؟» سر تکان دادم. گفت: «خیلی خوب، می‌روی این قسمت کارخانه آجرپزی». هنوز ۲۰ متری نرفته بودم که ناگهان توی تماشاچیان پورحسنی را دیدم. او از دور انگشت سبابه را به لبان گرفته بود، یعنی خاموش باش! با اشاره به من هشدار داد که مواظب بعضی افراد باشم. از ترس دزدان حرف نمی‌زد. اگر آن‌ها متوجه اشاره پورحسنی می‌شدند، او را تا دم مرگ می‌زدند. داخل باراک یا اتاق چوبی محل زندگی زندانیان در اردوگاه شدیم. این باراک به طویله و انبار شباهت داشت. مأمور همراه چیزی به من گفت و رفت. پس از چند دقیقه ۸ـ۷ زندانی قوی و قلچماق بر سرم ریختند. تا به خود آمدم، لختم کرده بودند. چند سیلی به من غریب و مهمان کشور شوراها زدند و رفتند! چیزی جز شورت در تنم نماند. پورحسنی رسید. همدیگر را بغل کردیم. گریه‌ها، آه و ناله به یاد وطن، یاد پدر و مادر، و یاد دانشسرا شروع شد. اکنون دو سال اردوگاه وحشتناک با آینده مجهول در انتظار ما بود. شب که شد، دیدم عده زیادی آتش روشن کرده‌اند، لباس‌هایشان را در آورده‌اند و روی شعله آتش تکان می‌دهند تا شپش‌ها توی آتش بیافتند. در این اردوگاه از تختخواب، زیرانداز، لحاف، قاشق و بشقاب خبری نبود.

ادامه دارد



کاوش

نوشتاری‌از استاد دکتر رضا داوری‌اردکانی-۶

علم و تجدد

تجدد به صورت واحد کم و بیش همبسته‌ای از هنر و فلسفه و سیاست و حقوق بشر و علم و تکنولوژی بسط یافته است. اتفاقاً چون در جهان تجدد کم و بیش خودآگاهی تاریخی وجود دارد به تاریخ اهمیت داده می‌شود و در مقابل آنها که تجدد را یک امر اتفاقی و مجموعه‌ای از عوارض و امور پراکنده می‌دانند لزومی نمی‌بینند که به تاریخ کاری داشته باشند. یکی از مشکلات اخلاقی و فرهنگی جامعه توسعه نیافته در تناسب با بی‌رغبتی به تاریخ ظاهر می‌شود. جهان توسعه نیافته نه تاریخ خود را می‌داند و نه تاریخ تجدد را. اگر از تاریخ هم بگوید مرادش کارهایی است که اشخاص صاحب‌نام در گذشته کرده‌اند. آنها فارغ از گذشته و آینده صرفاً آخرین محصولات تکنولوژی و قدرت تکنیک را برای مصرف می‌خواهند بدون اینکه اسباب و شرایط تصاحب آن را فراهم کرده باشند. با این روحیه فهم و درک مقام علم و تکنولوژی در جهان جدید و متجدد دشوار می‌شود. پس روشنفکران اگر می‌توانند باید به فهم و درک این امور مدد برسانند.

وقتی گفته شود علم تکنولوژیک عنصر لازم قوام جهان متجدد بوده است شاید این حرف مشهور را تکرار کنند که علم جهانی و بشری است و ربطی به تجدد ندارد و اگر بپرسید که پس اجزای مقوم تجدد چیست و تجدد چگونه قوام یافته و چرا رسم و شیوه زندگی متجدد رسم و شیوه زندگی در سراسر روی زمین شده است همه این‌ها را به اغراض سیاسی باز می‌گردانند. این که غرب با اعمال قدرت نظامی و سیاسی و با تبلیغات و ساختن و صادر کردن فیلم‌ها و اشیاء مصرفی و به قولی که به شوخی شبیه است با اسباب‌بازی‌های تبلیغاتی فرهنگ اصیل اقوام را از نظر آنها انداخته و فرهنگ خود و مخصوصاً لاابالی گری و ترک رسوم و بی‌اعتنایی به سنن قومی و دینی و فضائل اخلاقی را القا و تحمیل کرده است به یک اعتبار و تا حدی درست است ولی مهم این است که بدانیم غرب چگونه و با چه نیرویی از عهده این کار برآمده و توانسته است فرهنگ اقوام را بپوشاند و مردم جهان را میان گذشته خود و رسوم جهان جدید سرگردان کند. این قبیل سخنان بیشتر سیاسی است و اگر در سیاست وجهی داشته باشد در عالم نظر و فرهنگ در معرفی غرب و تجدد غربی اعتباری ندارد و چون مانع شناخت درست جهان موجود می‌شود، اتخاذ تدابیر سیاسی را دشوار می‌سازد. چنانکه این تلقی در طی دو قرن اخیر بسیاری از اقوام آسیایی و آفریقایی و آمریکای لاتین را از مواجهه آگاهانه با تجدد و طی راه درست در سیاست و اقتصاد و فکر و فرهنگ و تکنولوژی بازداشته است. جهان توسعه نیافته چون می‌بیند علم را می‌تواند بیاموزد و دانشمندان بزرگ هم دارد به دشواری می‌تواند بستگی علم به تجدد و نیازش به شرایط خاص فکری و فرهنگی را دریابد و آن را به این جهت همه جایی و مستقل از شرایط فرهنگی می‌داند. البته وجود دانشمندان بزرگ در جهان توسعه نیافته غنیمتی بزرگ است و چه بسا که مقدمه جهشی در توسعه باشد. اما چنان نیست که ضرورتاً به توسعه اقتصادی ـ تکنیکی بینجامد. بعضی پژوهش‌های بالنسبه مهم هم که اخیراً در بیوتکنولوژی و نانوتکنولوژی صورت گرفته است در صورتی می‌تواند مایه امیدواری باشد که جایی در نظام علم و تکنولوژی پیدا کند و صرفاً نتیجه علاقه و توجه دولت و حکومت یا دنباله و اتمام پژوهش‌های دوران تحصیل چند پژوهشگر با استعداد و دانشمند نباشد. درست است که جهان توسعه نیافته کم و بیش به علم رغبت و علاقه و حتی گاهی اعتقاد دارد اما این رغبت کمتر ناظر به گذشت از وضع توسعه نیافتگی و بیشتر رغبت و علاقه روانشناسی و اخلاقی ـ سیاسی است. این جهان در صورتی از وضع کنونیش خارج می‌شود که علم را در نسبتش با زمین و زمان بطلبد و فرهنگ مناسب علم را بشناسد و بتواند آن را در جای خود و در پیوستگی با تکنولوژی دریابد.

مردمی که علم و ادب و سیاست و تکنولوژی را بی توجه به پیوستگیشان با یکدیگر به صورتی جداجدا، اخذ کرده‌اند اشیاء و امور همه در نظرشان پراکنده می‌نمایند و این پراکندگی ممکن است در خاطرشان نیز انعکاس یابد. پراکندگی چیزها و خاطرها را با تدابیر جزئی و جزئی بینی نمی‌توان علاج کرد. گره این مشکل با خودآگاهی گشوده می‌شود و اگر روشنفکران را مظاهر خودآگاهی ملت خویش بدانیم باید نزدیک شدن دانشمندان به روشنفکران را غنیمت بشماریم.

مدتی پیش چند استاد ژاپنی به فرهنگستان علوم آمدند در دفتر گروه مطالعات اسلامی سمینار کوچکی ترتیب داده شد.

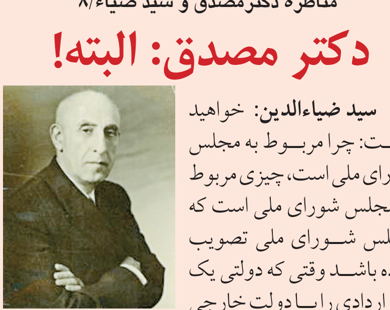
استادان ژاپنی از دانشگاه تویو آمده بودند و چنان که گفتند دانشگاهشان در حدود دویست سال پیش تاسیس شده بود تا در فلسفه اروپایی و مناسبتش با فرهنگ و ادب ژاپنی تحقیق کند. آنها دیده و دریافته بودند که فرهنگ اروپا در حال گسترش است اما نه از فلسفه و اندیشه و ادب اروپایی ترسیدند و نه به آن بی‌اعتنایی کردند. یعنی نگفتند ما فرهنگ خودمان را داریم و فلسفه و فرهنگ اروپایی را زائد و بیهوده ندانستند و به این پندار ظاهراً موجه اما بازدارنده دچار نشدند که تفکر و ادب اروپا را باید به حال خود واگذاشت و همه همت را مصروف اخذ علم و تکنولوژی جدید کرد.

ادامه دارد

مناظره

مناظره دکترمصدق و سید ضیاء/۸

دکتر مصدق: البته!



سید ضیاءالدین: خواهید گفت: چرا مربوط به مجلس شورای ملی است، چیزی مربوط به مجلس شورای ملی است که مجلس شورای ملی تصویب کرده باشد وقتی که دولتی یک قراردادی را با دولت خارجی می‌بندد یک دولتی هم باید او را الغاء کند.

دکتر مصدق: نمی‌تواند.

سید ضیاءالدین: من کردم. من کردم.

بعضی از نمایندگان: باید مجلس بکند.

سید ضیاءالدین: من الغاء کردم. اجازه بفرمایید از آقای دکتر جلال عبده که یکی از متخصصین حقوقی هستند، سؤال بکنیم که یک قانونی را که مجلس شورای ملی تصویب نکرده و یک دولتی خودسرانه وضع کرده است (بعضی از نمایندگان: قانون نیست قرارداد است) یک دولتی خودسرانه می‌تواند لغو بکند و الغاء بکند یا نه؟

دکتر عبده: صحیح است، می‌تواند.

سید ضیاءالدین: پس تصدیق کردند که نظریه من صحیح است.

بعضی از نمایندگان: تصدیق نکردند.

سید ضیاءالدین: خلاصه تصدیق نکردند ولی من کردم و شد. کابینه مرحوم مشیرالدوله نه الغاء کرد و نه اجرا، کابینه آقای سپهدار نه الغاء کرد نه اجراء. بنده آمدم بدون اندیشه ولی با یک ذره و یک خردل جرأت و جسارت گفتم که من الغاء می‌کنم. یک قدری اوقاتشان تلخ شد سر اینِ قضیه که دولت و ملت ایران نباید جنگ بکنند و البته قبلاً باید یک مشاوره‌ای بشود ولی خوشبختانه چون من روزنامه‌نویس بودم نزاکت سرم نمی‌شد. من در کاری اداری نبودم، روزنامه‌نویس معتاد است که فکر خودش را بنویسد و بگوید.

خلاصه معقول نبود که دولت انگلیس در ایران یک کودتایی بکند برای اینکه حکومت شوروی را دولت ایران بشناسد. حالا که گذشته است آن موقع تمام سفارتخانه‌های اجنبی و مرحوم احمدشاه و هیات وزرای من با من مخالف شدند که چرا من سفیر کبیر روسیه روتشتین را در ایران پذیرفتم و خیالاتی هم پیش خودشان کرده بودند همان‌طور که جنابعالی خیال کردید که انگلیس‌ها مرا آوردند بعضی‌ها هم خیال می‌کردند که بنده با روتشتین می‌ساختم و اینجا بلشویکی می‌شد. الحمدلله آن موقع تصادفی پیش آمد که دواکستریمس بر ضد بنده شد. خلاصه دولت انگلیس برای شناختن حکومت سویت در ایران کودتا نکرد و به طوری که آقایان اطلاع دارند مملکت ایران اولین کشور در دنیا بود که دولت شوروی را به رسمیت شناخت. از طرف دیگر من در تمام مدت ریاست وزرایی خود تقاضاهای نامشروع مقامات انگلیس را رد کردم مثلاً به طوری که دیروز گفته شد من حاضر نشدم امتیاز نفت شمال را به انگلیس‌ها بدهم. در تمام مدت ریاست وزرایی من انگلیس‌ها از کمک به من در انجام وظایف خود خودداری کردند و حتی خواهش مرحوم سلطان احمدشاه را مبنی بر اینکه قوای انگلیس تا مدتی در ایران بماند رد نمودند و یک ماه بعد از کودتا قشون انگلیس از ایران خارج شد و ۴ ماه بعد از کودتا دیگر قشون اجنبی در ایران نبود (بعضی از نمایندگان: احتیاجی نداشتند) احتیاجی نداشتند ولی روزی که از ایران رفتم قشون اجنبی در ایران نبود ولی روزی که من آمدم قشون اجنبی را آوردید. امروز مملکت ایران در تحت اشغال قشون اجنبی است ولی اگر سید ضیاءالدین بود این طور نمی‌شد.

طباطبایی: اگر روزنامه‌نویس‌ها هم بودند.

سید ضیاءالدین: باز شاید این طور نمی‌شد.

دکتر مصدق: البته!

سید ضیاءالدین: خواهش می‌کنم عرایض بنده را قطع نکنید هر چه بیشتر مداخله کنید زحمت آقایان زیادتر می‌شود. خواهش می‌کنم برای همان تبسم لطیفی که مبادله نمودیم ساکت باشید و دیگر فرمایشی نفرمایید...

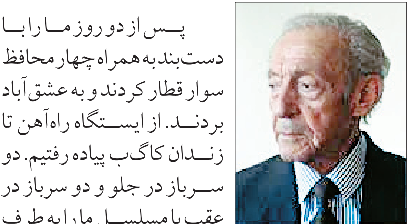
نفت ایران؛ روایت کینزر
طوفان صحرا

شوارتسکف برای مدت شش سال، و از جمله در دورانی که شورش‌های ناشی از قحطی و کمبود نان و دیگر نا آرامی‌ها کشور را تکان می‌داد، او به همراه ژاندارمری شاهنشاهی ایران که تحت فرمان وی قرار داشت هر شورش و ناآرامی را که بروز می‌نمود، کنترل می‌کرد. در همین زمان، او بدون سرو صدا یک نیروی مخفی امنیتی را نیز آموزش داد که به مقابله با چپ‌گرایان و دیگر ناراضیان می‌پرداخت. او به عنوان یک شخصیت قدرتمند و یک انتقامجوی خشمگین که قدرت شاه را در تمام نقاط کشور به رخ همگان می‌کشید، مردم ایران را تحت تأثیر قرار داد. دست سرنوشت بعدها فرزند وی، ژنرال نورمن شوارتسکف را به عنوان فرمانده عملیات طوفان صحرا در سال ۹۱ـ۱۹۹۰ به منطقه بازگرداند که این عملیات نیز ردپای برجسته‌ای در تاریخ به جای گذاشت.

مردم ایران در اواسط قرن بیستم در جست جوی راه حل تازه‌ای برای مشکلات کهنه خود، یعنی فقر و توسعه نیافتگی بودند و همچون دیگر ملت‌های مشابه خود برخی از آنان نیز به ایدئولوژی در حال ظهور کمونیسم روی آوردند. در دهه ۱۹۳۰، رضاشاه ده‌ها تن از اساتید و رهبران سیاسی چپ‌گرا را به زندان انداخت و آن‌ها نیز دوران زندان را در کنار یکدیگر به بحث درباره مسائل سیاسی گذراندند. هنگامی که پس از کنار رفتن رضا شاه از قدرت، این افراد نیز از زندان آزاد گشتند، سازمانی را تحت عنوان گروه «پنجاه و سه نفر» تشکیل دادند و درصدد ایجاد یک تشکل سیاسی جدید برآمدند. برخی از آن‌ها به همراه گروه پراکنده‌ای از لیبرال‌ها، اصلاح طلبان و فعالان اجتماعی گردهم آمدند تا اولین حزب سیاسی واقعی ایران به نام حزب توده را تأسیس نمایند. حزب توده، در اولین گردهمایی خود در سال ۱۹۴۲(شهریور ۱۳۲۱) برنامه ای را به تصویب رساندند که براساس آن دولت می‌بایست از مردم عادی در برابر بهره‌کشی ثروتمندان حمایت نماید! این برنامه از اصلاحات حمایت می‌کرد ولی انقلاب یا حکومت تک حزبی را در دستور کار قرار نداد. این جنبش جوان و آرمانگرا، نوید بخش به نظر می‌رسید. انگلیسی ها به این حزب اجازه دادند تا به فعالیت خود ادامه دهد و کمیسرهای اتحاد شوروی که از حضور کمونیست‌ها در رده‌های بالای حزب خشنود بودند فعالانه از آن حمایت می‌کردند!

برای مدتی، حزب توده به عنوان یک حزب مروج تجدد و اندیشه‌های اروپایی به فعالیت پرداخت. شاخه طرفدار اتحاد شوروی در این حزب مرتباً قوی‌تر می‌شد و بالاخره در سال ۱۹۴۴ کنترل کامل حزب را در دست گرفت. حزب توده یک چرخش کامل و تعیین کننده به سمت مارکسیسم انجام داد و برنامه فشرده‌ای را برای جذب هواداران در میان طبقات ضعیف به جریان انداخت. این برنامه به حدی چشمگیر بود که در روز کارگر سال ۱۹۴۶ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵)، حزب توده موفق شد خیابان‌های تهران و آبادان را با ده‌ها هزار تن از طرفداران مشتاق خود پر کند. تعدادی از رهبران حزب توده موفق به کسب آرای لازم برای ورود به مجلس شدند و در مجلس از تصویب قوانینی در زمینه محدودیت کارکودکان، تعیین چهل و هشت ساعت کار در هفته، دادن حق مرخصی به مادران کارگر، و وضع حداقل میزان دستمزد، دفاع نمودند. افزایش قدرت حزب توده، اتحاد شوروی را ترغیب نمود که اقدام جسورانه‌ای را علیه ایران بیازماید. در طول جنگ جهانی دوم، سه قدرت متفق با یکدیگر توافق نمودند که شش ماه پس از پایان مخاصمات به اشغال ایران پایان دهند، اما با فرا رسیدن این زمان در سال ۱۹۴۶، استالین به پایان مهلت تعیین شده توجه نکرد.

خاطرات عطاءالله صفوی از سالهای شوروی
در زندان عشق آباد


عطاالله صفوی

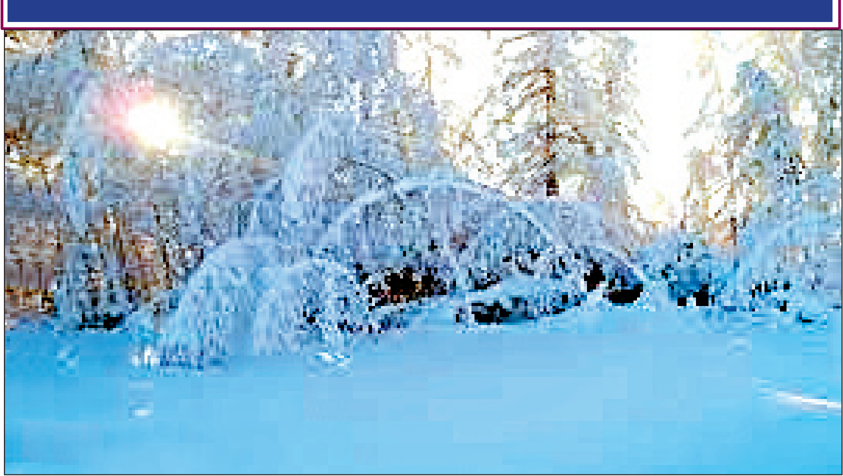
پس از دو روز ما را با دستبند به همراه چهار محافظ سوار قطار کردند و به عشق‌آباد بردند. از ایستگاه راه‌آهن تا زندان کاگ‌ب پیاده رفتیم. دو سرباز در جلو و دو سرباز در عقب با مسلسل ما را به طرف ساختمان کاگ‌ب می‌بردند. لباسهای پاره و کثیف مردم، قیافه‌های افسرده و غم‌زده و رنگ پریدگی چهره‌ها برای ما تعجّب‌آور بود. از در و دیوار عشق‌آباد غم و ماتم می‌بارید. گداهای ترکمن و روس دست‌های چرکین خود را به طرف مردم دراز می‌کردند و با ناله و التماس از عابرین چیزی می‌خواستند. جماعت اما توجّه‌شان به ما بود. آنان در اطراف خیابان ایستاده بودند و به ما نگاه می‌کردند. بعضی از زنان به حال ما گریه می‌کردند. دو نفر از پیرزنان به ما تکه نانی دادند. برای من این سؤال پیش آمد که ما که از این پیرزن‌ها چیزی نخواسته بودیم. چرا نان را به عوض گدایان به ما می‌دهند؟ در آن هنگام چیزی دستگیرم شد، اما بعدها فهمیدم که این پیرزنان از سرنوشت و آینده ما باخبر بودند و چه بسا به یاد عزیزان خود که در اردوگاه‌ها و زندان‌ها بسر می‌بردند این تکه نان را به ما دادند. با این اوضاع، حال و احوال ما را در نظر بگیرید که چقدر دیدن این صحنه‌ها برایمان ناراحت کننده و عذاب‌آور بود. از اختلاف آنچه ما دربارهٔ شوروی شنیده و یا خوانده بودیم و آنچه مشاهده می‌کردیم دچار سرگیجه شده بودیم و سرمان مانند کدو پوک شده بود.

پس از مدّتی پیاده‌روی، در جلوی یک دروازه آهنی سیاه و بزرگ ایستادیم. ارشد سربازان از در کوچکی که در کنار دروازه قرار داشت داخل محوطه شد. اینجا زندان مشهور عشق‌آباد بود که بسیار از نامداران، محقّقان، دانشمندان و از جمله مارشال روکوسفسکی در آن زندان بودند. باری، در کوچک آهنی زندان باز شد و یک نفر بیرون آمد و پرونده ما را از محافظان ما گرفت. نام ما را یک‌یک پرسیدند و داخل محوطه شدیم. اولین کاری که کردند این بود که ما را پس از چند هفته به حمام بردند و سپس تمام لباس‌ها و وسایلی را که از ایران با خود آورده بودیم، گرفتند، لباس زندان به ما پوشاندند، و ما را از هم جدا کردند.

زندان مخوف کاگ‌ب در یک ساختمان چهار طبقه بود. سلّول‌های این زندان وحشتناک به طول یک متر و هفتاد و پنج سانتیمتر و به عرض یک متر و بیست سانتیمتر بود. لامپ کم نوری در سقف سلّول‌ها کار گذاشته بودند. تختخواب آهنی که در این سلول جا داده بودند به عرض ۶۰ سانتیمتر و طولی درست به اندازه طول سلول بود. در این سلول یک سطل چوبی برای قضای حاجت وجود داشت. در آهنی سلول یک دریچه چهار گوش داشت که می‌شد اَز آن کاسه غذا را گرفت و پس داد. کمی بالاتر از این دریچه، سوراخی به اندازه گردو وجود داشت که از بیرون سلول باز و بسته می‌شد. نگهبانان مرتب از آن سوراخ مواظب زندانیان بودند تا زندانی در وقت غیرمقرّر نخوابد، یا دراز نکشد، تا بازجویان با یک زندانی خُرد شده طرف باشند و یا زندانی بلایی سر خود نیاورد و «دشمن خلق» و «جاسوس امپریالیسم»! بدون مکافات از دست نرود.

مدت ۴۴ روز در آن زندان مخوف بودیم. بازجویی‌ها و بازپرسی‌ها فقط شب‌ها انجام می‌گرفت. روزها حق خواب نداشتیم و در این قفس تاریک باید بیدار می‌ماندیم. سکوت مطلق این زندان وحشتناک بود. وای به حال‌مان اگر بی‌اختیار خوابمان می‌برد، یا روی تخت فلزی دراز می‌کشیدیم. تمام روز غیر از ۱۱ شب تا ۵ صبح از سوراخ در سلول زیر نظر بودیم. روی تختخواب آهنی سلول من، برای خواب چند تخته و یک زیرانداز بود. درست ساعت ۵ صبح دریچه در باز می‌شد و با اشاره دست می‌گفتند که بلند شویم. یکی از نگهبانان به سلول می‌آمد، زیرانداز را جمع می‌کرد و کنار می‌گذاشت، و من دیگر حق نداشتم تا ساعت ۲۲ شب زیرانداز را باز کنم و یا روی تختخواب بگذارم. اگر این کار را می‌کردم نگهبان با خشونت هرچه تمام بر سرم داد می‌زد. پس از جمع شدن زیرانداز باید آن سطل چوبی را که مستراح من بود با سرعت برمی‌داشتم، در مستراح اصلی خالی می‌کردم و می‌شستمش. بعد باید قضای حاجت می‌کردم، سریع سر و صورتم را می‌شستم و با سطل چوبی به سلول برمی‌گشتم. در این مدت زندانیان دیگر را نمی‌دیدم. اول صبح ۲۵۰ گرم نان سیاه برای ۲۴ ساعت به من می‌دادند. روی نان یک قاشق چای‌خوری شکر می‌ریختند و یک استکان چای که فقط اسمش چای بود به من می‌دادند. موقع نهار به ما ۱۰۰ یا ۲۰۰ گرم «کاشا» می‌دادند. «کاشا» همان «کته» یا شُله است، اما روس‌ها آن را با گندم یا جو و یا برخی غلات دیگر و حتی با ارزن، و گاهی هم به شکل شیربرنج درست می‌کنند. بعضی وقت‌ها ۲۰ یا ۳۰ گرم «سیلودکا» (Silodka) که ماهی خام و شور است، کنار شله می‌گذاشتند. بعضی روزها نهار زندانیان یک کاسه بورش بود، و این آشی است که از کلم و چغندر درست می‌کنند. ساعت ۸ شب شام زندانیان ۱۰۰ یا ۲۰۰ گرم شله با یک استکان چای بود، و دیگر از نان خبری نبود.

تمام روز را در سکوت مرگبار به سر می‌بردم. پس از نیمه شب، یعنی حدود دو ساعت بعد از آن که اجازه می‌یافتم روی تخت دراز بکشم، دریچه در آهسته باز می‌شد و نگهبان با اشاره می‌گفت که برای بازجویی آماده باشم. پس از چند دقیقه در باز می‌شد، باید دست‌ها را به پشتم می‌گرفتم و دو زندانبان یکی از جلو و دیگری از عقب مرا برای بازجویی به اداره کاگ‌ب که در ساختمان هم‌جوار زندان بود می‌بردند. در بازجویی اول، بازجوی من، گریگوریان، مردی آرام بود و بدون فحاشی و کتک بازجویی می‌کرد. گریگوریان، یک ارمنی حدود ۴۰ ساله، لاغر و قدبلند بود. او فارسی می‌دانست و نیازی به مترجم نبود. وی شب‌ها ۳ یا ۴ ساعت از من بازجویی می‌کرد، در دو یا سه صفحه گزارش بازجویی را می‌نوشت، و باقی وقت را به نوشیدن چای یا خواندن کتاب می‌گذرانید. تعجب می‌کردم که چرا وی چای را با کشمش می‌خورد. نمی‌دانستم که در شوروی پس از گذشت دو سال از پایان جنگ، هنوز قند نیست. تا سال ۱۹۵۶ که وارد دانشکده پزشکی در شهر دوشنبه تاجیکستان شدم، به مدت ۹ سال قند ندیدم. آقای گریگوریان می‌دانست که ما گناهکار نیستیم و از روی جوانی و جهالت اشتباه کرده‌ایم. او مرتب سیگار می‌کشید و کم حرف می‌زد.



بعد از بازجویی ۳ ساعته، نیمه شب مرا دوباره به سلول برمی‌گرداندند، دو یا سه ساعتی می‌خوابیدم و دوباره ساعت ۵ صبح با فرمان نگهبان برمی‌خاستم. مدت ۴۴ روز این بازجویی‌ها بدین طریق در کاگ‌ب عشق‌آباد ادامه داشت. در بازجویی اول کسی را به سلول من نیاوردند، اما در بازجویی دوم که اتهام ما جاسوسی بود، دو نفر را به سلول من آوردند: اولی ترکمن و دومی ایران بود. بعدها فهمیدم که هر دو خبرکِش بودند.

در دادگاه استالینی

پس از این مدت، روزی مرا به طبقه پایین ساختمان و محوطهٔ ورودی هدایت کردند. پس از چند لحظه میانجی، پورحسنی و مهدی (قائمی) را هم آوردند و به دستان همه ما دستبند زدند. پس از ۴۴ روز این اولین بار بود که همدیگر را می‌دیدیم. اشک از چشمانمان جاری بود. حق حرف زدن نداشتیم. ما را سوار اتومبیل زندان ـ که معروف به کلاغ سیاه بود ـ کردند و به قزل اترک، یعنی همان مکانی که دستگیر شده بودیم بردند. گویا در همان مکان باید دادگاه به پرونده ما رسیدگی می‌کرد. من نمی‌خواهم عذاب راه و گرسنگی و سرما را شرح بدهم. لباس گرم نداشتیم. پس از ۳ـ۲ روز، دادگاه قلّابی در قزل اترک تشکیل شد. ما را به سالن دادگاه بردند. در بالای سالن چند نفر و از جمله یک خانم ترکمن با لباس ترکمنی نشسته بودند. او گزارش ام‌گ‌ب یا «وزارت امنیت دولتی» عشق‌آباد را خواند و ما را به موجب ماده ۳ـ۱۰۳ به جرم عبور غیرقانونی از مرز محکوم کرد. البته ما از چرندیاتی که خانم ترکمن خواند، چیزی نفهمیدیم. به هرحال به ما حالی کردند که به دو سال زندان محکوم شده‌ایم. اشک از چشمان ما سرازیر شد. داد و فریاد ما درآمد که: ما همگی اعضای حزب توده هستیم، ما به کشور سوسیالیستی، به سرزمین لنین کبیر، و به رفیق استالین پناه آورده‌ایم. ما برادران کوچک شما هستیم. ما با آرزوهای بزرگ به سرزمین شما آمده‌ایم. زندان یعنی چه؟ میانجی گفت: «من در ایران به خاطر توده‌ای بودن در زندان بودم، حالا در این کشور سوسیالیستی هم باید زندانی بشوم؟» سادگی ما را نگاه کن! ما فکر می‌کردیم که ما را آزاد خواهند کرد و لابد دانشکده ما را برای درس خواندن آماده کرده‌اند و پس از تحصیل به کشورمان باز می‌گردیم تا برای وطن‌مان کادر مفیدی باشیم. گریه و زاریمان به جایی نرسید. کسی به حرف ما گوش نمی‌داد. اشک‌ریزان از سالن دادگاه ـ که مانند کاروانسرا بود ـ خارج شدیم. مردم بدبخت که خودشان چیزی نداشتند، توی راه به دست ما نان می‌دادند و به درستی می‌دانستند که ما غریب و گرسنه هستیم. آنها به حال ما گریه می‌کردند و از حکم دادگاه ناراضی بودند. چه بسا همین مردمی که با ما اظهار همدردی می‌کردند به یاد عزیزانشان که در اردوگاه‌ها و زندان‌ها بودند، روان خود را تسکین می‌دادند.

دو ماه بود که به خاک مرکز آزادیخواهان جهان و هدایت‌گر و خط‌دهنده و مدافع اردوگاه زحمتکشان جهان پناه آورده بودیم! کمونیست‌ها کشورشان را به خاک و خون کشیده بودند. فقر و بدبختی را به تمام معنا میان مردم تقسیم کرده بودند. خفقان مرگ‌آوری را به ارمغان آورده، تمام اعتراضات و مبارزه مردم را به نام دشمنان خلق با بی‌رحمی هرچه تمام سرکوب کرده بودند، و خداوند غدّاری بنام استالین پیدا کرده بودند که بیشتر از خدای خود از او می‌ترسیدند. با این همه این‌ها توانسته بودند مزوّرانه با شعار «عدالت» و «آزادی» که هیچ ربطی با واقعیت امور زندگی جامعه ساخته و پرداخته خود آنها نداشت، شوری در جهان به پا کنند. آن زمان تنها جوانان و روشنفکران کشور ما نبودند که در سِحر و جادوی کمونیسم گرفتار شدند، بلکه اروپا نیز کَم و بیش به همین وضع ما دچار بود. نمی‌خواهم علّت و زمینه‌های این گرایش عمومی را از جانب روشنفکران جهان و کشورمان شرح دهم. ولی می‌توانم شرح بدهم که چرا من و دوستانم به طرف حزب توده گرایش پیدا کردیم و گول تبلیغات کمونیسم را خوردیم. در ته دل من و دوستانم احترام و اعتماد به کمونیسم و شوروی و استالین بدین سبب بود که تصوّر می‌کردیم از این طریق بهتر می‌توان برای کسب عدالت و آزادی در کشورمان کوشید. ما گمان می‌کردیم که دولت و حزب کمونیست شوروی ما را همچون برادر خود دوست دارند. من طالب عدالت و آزادی بودم، زیرا تا چشم باز کرده بودم جز سرکوب، بدبختی دهقانان، فقر و بی‌سوادی و بدبختی خود و مردم ندیده بودم.

باری، ما نمی‌فهمیدیم چرا برای خواندن چند کلمه حکم از پیش تعیین شدهٔ دادگاه، ما را از عشق‌آباد به این‌جا آوردند و دوباره برگرداندند. معلوم شد که این یک قانون استالینی است که مجرمان باید در همان جایی که قانون‌شکنی کرده‌اند دادگاهی بشوند.

دوباره ما را به زندان عشق‌آباد بردند و به زندان انداختند. اینجا بود که زندگی در زندان سوسیالیستی آغاز شد، که خود داستان دیگری است. طبق ماده ۳ـ۱۰۳ قانون جمهوری ترکمنستان شوروی، مجازات عبور غیرمجاز از مرز به خاک شوروی ۱ تا ۳ سال زندان بود. با این حساب به ما ارفاق کرده و به دو سال زندان در اردوگاه کار محکوممان کرده بودند. پس از محاکمه، از سلول‌های انفرادی نجات پیدا کردیم و ما ۴ نفر را در «کامر» شماره ۴۷ انداختند. این سالن در واقع سلول عمومی بود. طول این سالن ۸ـ۷ متر و عرض آن ۵ـ۴ متر بود. سالن پر از آدم‌هایی از همهٔ ملیّت‌های ساکن شوروی بود و جای نشستن در آن نبود. در یک گوشه آن یک بشکهٔ چوبی بیضی شکل با سرپوش چوبی قرار داشت که به آن «پاراشا» Parasha می‌گفتند و در واقع مستراح این عدّه بود. در طول ۲۴ ساعت همه زندانیان این سالن سه بار حق استفادهٔ جمعی از توالت بیرون سالن را داشتند. اگر کسی قادر به بیرون رفتن از اتاق نبود، و یا اگر کسی خارج از نوبت استفاده از توالت بیرون سالن احتیاج به قضای حاجت داشت، توی اتاق روی این پاراشا می‌نشست و در انظار ۵۰ ـ ۴۰ نفر، کار خود را می‌کرد! در این زندان بزرگ عشق‌آباد همه جور محکوم دیده می‌شد: سیاسی، جنایی، دزدان کوچک و بزرگ، آدمکشان، راهزنان، فروشندگان انواع و اقسام مواد مخدّر، گران‌فروشان. همه این مجرمان منتظر انتقال به اردوگاه‌های عظیم شوروی بودند. آنهایی را که به ۳ تا ۵ سال محکوم شده بودند طبق معمول در آسیای میانه نگاه می‌داشتند. اما آنهایی که به ۱۰ تا ۲۵ سال محکوم می‌شدند به روسیه و سیبری فرستاده می‌شدند. سیاسی‌ها را به اردوگاه‌های مخصوص و سهمگین می‌فرستادند و با شیوه فاشیستی و غیرانسانی از آنها کار می‌کشیدند.

۸۰ـ۷۰ درصد از آنان بخت زنده ماندن نداشتند. یکی از رؤسای زندان در ماگادان می‌گفت: «تنها کار کردن شما برایمان مهم نیست، بلکه عذاب و درد و شکنجه روحی و مرگ تدریجی شما برای ما اهمیت دارد».

کار اجباری در کوره آجرپزی

پس از چند هفته ابتدا قائمی را بردند و بعد پورحسنی را. چند روز بعد نگهبان در سالن را باز کرد، مرا صدا زد و گفت: «لباست را بپوش»! لباسم را پوشیدم. او مرا به حیاط زندان برد. سپس آن کوله پشتی را که از ایران آورده بودم به من داد. نمی‌دانستم مرا به کجا می‌برند، تا مرا سوار همان اتومبیل باری سرپوشیده معروف به کلاغ‌سیاه کردند. در دو طرف راست و چپ این اتومبیل‌ها عکس نام و مواد غذایی کشیده شده بود که انگار مواد غذایی و نان حمل و نقل می‌کنند. اما مردم شوروی می‌دانستند که بعضی از این اتومبیل‌ها زندان‌های متحرک هستند و درونشان پر از زندانیان است، فقط به یقین نمی‌دانستند که بار کدام کامیون مواد غذایی است و کدام یک زندانی می‌برد.

اتومبیل جلوی یک دروازه بزرگ چوبی ایستاد. مرا از آن پیاده کردند و از در کوچکی عبور دادند. وارد اتاقی شدیم و برای چندمین بار تفتیش بدنی‌ام کردند. مأموری آمد و مرا با خود به اردوگاه بزرگ کارخانه آجرپزی برد. چه بگویم؟ مسلمان نشنود کافر نبیند. صحرای محشری نمودار شد که نه ابتدا داشت، نه انتها. این کوره آجرپزی پر از زندانی بود. در اردوگاه‌ها رسم بر این بود که تا عده‌ای تازه‌وارد می‌آوردند، چشم زندانیان دنبال آشنایان، بستگان و هم پرونده‌های خودشان بود. غیر از این، عده‌ای دزد و چاقوکش نیز برای دیدار تازه‌واردان می‌آمدند که اگر لباس و یا چیز خوبی داشتند فوراً بدزدند، یا در همان دقیقه طرف را لخت کنند. یادم می‌آید که آن کسی که مرا تحویل گرفت از قیافه و لباسم حدس زد که ایرانی هستم. پرسید «ایرانتس؟ (Iranets)» «ایرانی هستی؟» سر تکان دادم. گفت: «خیلی خوب، می‌روی این قسمت کارخانه آجرپزی». هنوز ۲۰ متری نرفته بودم که ناگهان توی تماشاچیان پورحسنی را دیدم. او از دور انگشت سبابه را به لبان گرفته بود، یعنی خاموش باش! با اشاره به من هشدار داد که مواظب بعضی افراد باشم. از ترس دزدان حرف نمی‌زد. اگر آن‌ها متوجه اشاره پورحسنی می‌شدند، او را تا دم مرگ می‌زدند. داخل باراک یا اتاق چوبی محل زندگی زندانیان در اردوگاه شدیم. این باراک به طویله و انبار شباهت داشت. مأمور همراه چیزی به من گفت و رفت. پس از چند دقیقه ۸ـ۷ زندانی قوی و قلچماق بر سرم ریختند. تا به خود آمدم، لختم کرده بودند. چند سیلی به من غریب و مهمان کشور شوراها زدند و رفتند! چیزی جز شورت در تنم نماند. پورحسنی رسید. همدیگر را بغل کردیم. گریه‌ها، آه و ناله به یاد وطن، یاد پدر و مادر، و یاد دانشسرا شروع شد. اکنون دو سال اردوگاه و وحشتناک با آینده مجهول در انتظار ما بود. شب که شد، دیدم عده زیادی آتش روشن کرده‌اند، لباس هایشان را در آورده‌اند و روشن شعله آتش تکان می‌دهند تا شپش‌ها توی آتش بیافتند. در این اردوگاه از تختخواب، زیرانداز، لحاف، قاشق و بشقاب خبری نبود.

ادامه دارد



کاوش

نوشتاری از استاد دکتر رضا داوری اردکانی-۶

علم و تجدد

تجدد به صورت واحد کم و بیش همبسته‌ای از هنر و فلسفه و سیاست و حقوق بشر و علم و تکنولوژی بسط یافته است. اتفاقاً چون در جهان تجدد کم و بیش خودآگاهی تاریخی وجود دارد به تاریخ اهمیت داده می‌شود و در مقابل آنها که تجدد را یک امر اتفاقی و مجموعه‌ای از عوارض و امور پراکنده می‌دانند لزومی نمی‌بینند که به تاریخ کاری داشته باشند. یکی از مشکلات اخلاقی و فرهنگی جامعه توسعه نیافته در تناسب با بی‌رغبتی به تاریخ ظاهر می‌شود. جهان توسعه نیافته نه تاریخ خود را می‌داند و نه تاریخ تجدد را. اگر از تاریخ هم بگوید مرادش کارهایی است که اشخاص صاحب‌نام در گذشته کرده‌اند. آنها فارغ از گذشته و آینده صرفاً آخرین محصولات تکنولوژی و قدرت تکنیک را برای مصرف می‌خواهند بدون اینکه اسباب و شرایط تصاحب آن را فراهم کرده باشند. با این روحیه فهم و درک مقام علم و تکنولوژی در جهان جدید و متجدد دشوار می‌شود. پس روشنفکران اگر می‌توانند باید به فهم و درک این امور مدد برسانند.

وقتی گفته شود علم تکنولوژیک عنصر لازم قوام جهان متجدد بوده است شاید این حرف مشهور را تکرار کنند که علم جهانی و بشری است و ربطی به تجدد ندارد و اگر بپرسید که پس اجزای مقوم تجدد چیست و تجدد چگونه قوام یافته و چرا رسم و شیوه زندگی متجدد رسم و شیوه زندگی در سراسر روی زمین شده است همه این‌ها را به اغراض سیاسی باز می‌گردانند. این که غرب با اعمال قدرت نظامی و سیاسی و با تبلیغات و ساختن و صادر کردن فیلم‌ها و اشیاء مصرفی و به قولی که به شوخی شبیه است با اسباب‌بازی‌های تبلیغاتی فرهنگ اصیل اقوام را از نظر آنها انداخته و فرهنگ خود و مخصوصاً لاابالی گری و ترک رسوم و بی‌اعتنایی به سنن قومی و دینی و فضائل اخلاقی را القا و تحمیل کرده است به یک اعتبار و تا حدی درست است ولی مهم این است که بدانیم غرب چگونه و با چه نیرویی از عهده این کار برآمده و توانسته است فرهنگ اقوام را بپوشاند و مردم جهان را میان گذشته خود و رسوم جهان جدید سرگردان کند. این قبیل سخنان بیشتر سیاسی است و اگر در سیاست وجهی داشته باشد در عالم نظر و فرهنگ در معرفی غرب و تجدد غربی اعتباری ندارد و چون مانع شناخت درست جهان موجود می‌شود، اتخاذ تدابیر سیاسی را دشوار می‌سازد. چنانکه این تلقی در طی دو قرن اخیر بسیاری از اقوام آسیایی و آفریقایی و آمریکای لاتین را از مواجهه آگاهانه با تجدد و طی راه درست در سیاست و اقتصاد و فکر و فرهنگ و تکنولوژی بازداشته است. جهان توسعه نیافته چون می‌بیند علم را می‌تواند بیاموزد و دانشمندان بزرگ هم دارد به دشواری می‌تواند بستگی علم به تجدد و نیازش به شرایط خاص فکری و فرهنگی را دریابد و آن را به این جهت همه جایی و مستقل از شرایط فرهنگی می‌داند. البته وجود دانشمندان بزرگ در جهان توسعه نیافته غنیمتی بزرگ است و چه بسا که مقدمه جهشی در توسعه باشد. اما چنان نیست که ضرورتاً به توسعه اقتصادی ـ تکنیکی بینجامد. بعضی پژوهش‌های بالنسبه مهم هم که اخیراً در بیوتکنولوژی و نانو تکنولوژی صورت گرفته است در صورتی می‌تواند مایه امیدواری باشد که جایی در نظام علم و تکنولوژی پیدا کند و صرفاً نتیجه علاقه و توجه دولت و حکومت یا دنباله و اتمام پژوهش‌های دوران تحصیل چند پژوهشگر با استعداد و دانشمند نباشد. درست است که جهان توسعه نیافته کم و بیش به علم رغبت و علاقه و حتی گاهی اعتقاد دارد اما این رغبت کمتر ناظر به گذشت از وضع توسعه نیافتگی و بیشتر رغبت و علاقه روانشناسی و اخلاقی ـ سیاسی است. این جهان در صورتی از وضع کنونیش خارج می‌شود که علم را در نسبتش با زمین و زمان بطلبد و فرهنگ مناسب علم را بشناسد و بتواند آن را در جای خود و در پیوستگی با تکنولوژی دریابد.

مردمی که علم و ادب و سیاست و تکنولوژی را بی توجه به پیوستگیشان با یکدیگر به صورتی جداجدا، اخذ کرده‌اند اشیاء و امور همه در نظرشان پراکنده می‌نمایند و این پراکندگی ممکن است در خاطرشان نیز انعکاس یابد. پراکندگی چیزها و خاطرها را با تدابیر جزئی و جزئی بینی نمی‌توان علاج کرد. گره این مشکل با خودآگاهی گشوده می‌شود و اگر روشنفکران را مظاهر خودآگاهی ملت خویش بدانیم باید نزدیک شدن دانشمندان به روشنفکران را غنیمت بشماریم.

مدتی پیش چند استاد ژاپنی به فرهنگستان علوم آمدند در دفتر گروه مطالعات اسلامی سمینار کوچکی ترتیب داده شد.

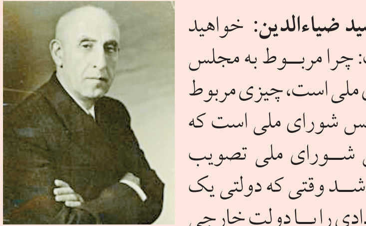
استادان ژاپنی از دانشگاه تویو آمده بودند و چنان که گفتند دانشگاهشان در حدود دویست سال پیش تاسیس شده بود تا در فلسفه اروپایی و مناسبتش با فرهنگ و ادب ژاپنی تحقیق کند. آنها دیده و دریافته بودند که فرهنگ اروپا در حال گسترش است اما نه از فلسفه و اندیشه و ادب اروپایی ترسیدند و نه به آن بی‌اعتنایی کردند. یعنی نگفتند ما فرهنگ خودمان را داریم و فلسفه و فرهنگ اروپایی را زائد و بیهوده ندانستند و به این پندار ظاهراً موجه اما بازدارنده دچار نشدند که تفکر و ادب اروپا را باید به حال خود واگذاشت و همه همت را مصروف اخذ علم و تکنولوژی جدید کرد.

ادامه دارد

مناظره

مناظره دکترمصدق و سید ضیاء/۸

دکتر مصدق: البته!



سید ضیاءالدین: خواهید گفت: چرا مربوط به مجلس شورای ملی است، چیزی مربوط به مجلس شورای ملی است که مجلس شورای ملی تصویب کرده باشد وقتی که دولتی یک قراردادی را با دولت خارجی می‌بندد یک دولتی هم باید او را الغاء کند.

دکتر مصدق: نمی‌تواند.

سید ضیاءالدین: من کردم. من کردم.

بعضی از نمایندگان: باید مجلس بکند.

سید ضیاءالدین: من الغاء کردم. اجازه بفرمایید از آقای دکتر جلال عبده که یکی از متخصصین حقوقی هستند، سؤال بکنیم که یک قانونی را که مجلس شورای ملی تصویب نکرده و یک دولتی خودسرانه وضع کرده است (بعضی از نمایندگان: قانون نیست قرارداد است) یک دولتی خودسرانه می‌تواند لغو بکند و الغاء بکند یا نه؟

دکتر عبده: صحیح است، می‌تواند.

سید ضیاءالدین: پس تصدیق کردند که نظریه من صحیح است.

بعضی از نمایندگان: تصدیق نکردند.

سید ضیاءالدین: خلاصه تصدیق نکردند ولی من کردم و شد. کابینه مرحوم مشیرالدوله نه الغاء کرد و نه اجرا، کابینه آقای سپهدار نه الغاء کرد نه اجراء. بنده آمدم بدون اندیشه ولی با یک ذره و یک خردل جرأت و جسارت گفتم که من الغاء می‌کنم. یک قدری اوقاتشان تلخ شد سر اینِ قضیه که دولت و ملت ایران نباید جنگ بکنند و البته قبلاً باید یک مشاوره‌ای بشود ولی خوشبختانه چون من روزنامه‌نویس بودم نزاکت سرم نمی‌شد. من در کاری اداری نبودم، روزنامه‌نویس معتاد است که فکر خودش را بنویسد و بگوید.

خلاصه معقول نبود که دولت انگلیس در ایران یک کودتایی بکند برای اینکه حکومت شوروی را دولت ایران بشناسد. حالا که گذشته است آن موقع تمام سفارتخانه‌های اجنبی و مرحوم احمدشاه و هیات وزرای من با من مخالف شدند که چرا من سفیر کبیر روسیه روتشتین را در ایران پذیرفتم و خیالاتی هم پیش خودشان کرده بودند همان‌طور که جنابعالی خیال کردید که انگلیس‌ها مرا آوردند بعضی‌ها هم خیال می‌کردند که بنده با روتشتین می‌ساختم و اینجا بلشویکی می‌شد. الحمدلله آن موقع تصادفی پیش آمد که دواکستریمس بر ضد بنده شد. خلاصه دولت انگلیس برای شناختن حکومت سویت در ایران کودتا نکرد و به طوری که آقایان اطلاع دارند مملکت ایران اولین کشور در دنیا بود که دولت شوروی را به رسمیت شناخت. از طرف دیگر من در تمام مدت ریاست وزرایی خود تقاضاهای نامشروع مقامات انگلیس را رد کردم مثلاً به طوری که دیروز گفته شد من حاضر نشدم امتیاز نفت شمال را به انگلیس‌ها بدهم. در تمام مدت ریاست وزرایی من انگلیس‌ها از کمک به من در انجام وظایف خود خودداری کردند و حتی خواهش مرحوم سلطان احمدشاه را مبنی بر اینکه قوای انگلیس تا مدتی در ایران بماند رد نمودند و یک ماه بعد از کودتا قشون انگلیس از ایران خارج شد و ۴ ماه بعد از کودتا دیگر قشون اجنبی در ایران نبود (بعضی از نمایندگان: احتیاجی نداشتند) احتیاجی نداشتند ولی روزی که از ایران رفتم قشون اجنبی در ایران نبود ولی روزی که من آمدم قشون اجنبی را آوردید. امروز مملکت ایران در تحت اشغال قشون اجنبی است ولی اگر سید ضیاءالدین بود این طور نمی‌شد.

طباطبایی: اگر روزنامه‌نویس‌ها هم بودند.

سید ضیاءالدین: باز شاید این طور نمی‌شد.

دکتر مصدق: البته!

سید ضیاءالدین: خواهش می‌کنم عرایض بنده را قطع نکنید هر چه بیشتر مداخله کنید زحمت آقایان زیادتر می‌شود. خواهش می‌کنم برای همان تبسم لطیفی که مبادله نمودیم ساکت باشید و دیگر فرمایشی نفرمایید...

حاشیه

گفتگو با استاد ابوالحسن نجفی - ٤

داستان برادرم

این دوره کم و بیش مصادف بود با ورود سه تن از اعضای حزب به کابینهٔ دولت قوام‌السلطنه. من برای پیوستن به حزب با دو تن از دوستانم، یکی صفوت و دوست دیگری به اسم محمدعلی شاملو، مشورت کردم و جالب است که هر دو، بدون اطلاع از حرف‌های همدیگر، توصیهٔ مشترکی به من کردند: گفتند بهتر است صبر کنم تا لیسانسم را بگیرم، بعد به حزب بپیوندم. می گفتند اگر با مدرک لیسانس به حزب بیایی، رفتار حزب با تو بسیار متفاوت با زمانی خواهد بود که مثلاً با مدرک دیپلم یا به عنوان دانشجو به حزب وارد شوی. البته این توصیه‌ها بسیار محرمانه و دوستانه بود، و من هم که به حرف و نظر آنها اعتقاد داشتم، از پیوستن به حزب خودداری کردم. سال بعد هم فارغ‌التحصیل شدم و دیگر به حزب نرفتم تا اینکه ۲۸ مرداد پیش آمد و کودتا...

*** آقای نجفی! برادر بزرگ شما، ستوان فضل‌الله نجفی، از جمله افسرانی بود که در واقعهٔ معروف به «قیام افسران خراسان» به سرگرد اسکندانی پیوست و جان خود را در این راه گذاشت. ممکن است قدری دربارهٔ برادرتان و روحیاتش و پیوند او با حزب سخن بگویید؟**

بله. در واقع نخستین کسی که مرا به سمت عقاید چپ تبلیغ می کرد، برادرم بود. اجازه بدهید ماجرا را که کمی هم مفصل می‌شود از ابتدا برایتان تعریف کنم. برادرم برخلاف من که ضعیف بودم و جثهٔ نحیفی داشتم، جوان قوی و پرقدرتی بود. علاوه بر این، بسیار شجاع و جسور بود و به هیچ وجه زیر بار حرف زور نمی‌رفت. او در «مدرسهٔ نظام» اصفهان درس می خواند و از همان‌جا دیپلمش را گرفت و بعد به دانشکدهٔ افسری رفت و در زمان رضا شاه دانشکدهٔ افسری را تمام کرد و افسر شد. پس از سقوط رضا شاه و آمدن متفقین به ایران، برادرم بارها به دلیل مختلف با نیروهای خارجی درگیر شده بود و حتی در مواردی کارش به زد و خورد کشیده بود. اصلاً نمی توانست برخی از رفتارهای متفقین را با ایرانیان تحمل کند. در یکی از مرخصی هایش که اتفاقاً مقارن با ایام عید نوئل بود، به همراه دختری که نامزدش بود به اصفهان آمد. البته او نامزدش را به ملاحظهٔ پدرم اصلاً به خانهٔ ما نمی‌آورد اما در طول روز همواره با هم بودند. یک شب برادرم به همراه همین خانم و دوست دیگری که او هم افسر بود با درشکه از یکی از خیابان‌های جلفای اصفهان عبور می‌کردند. ماشینی که از روبرو می‌آمد با سرعت بسیار از کنار آنها گذشت و سرعت آن به حدی بود که نزدیک بود تصادفی پیش بیاید، اما راننده به هر ترتیبی ماشین را کنترل می کند و از کنار درشکه می گذرد و ترمز می کند. برادرم و نامزدش از درشکه پیاده می‌شوند و می‌بینند که یک افسر انگلیسی و یک افسر آمریکایی که هر دو هم به شدت مست بوده‌اند در ماشین نشسته‌اند. آنها نه تنها عذر نمی خواهند بلکه با حالتی طلبکار و پرخاشگر از ماشین پیاده می‌شوند و تازه بعد که چشمشان به نامزد برادرم می‌افتد، می‌خواهند او را هم با خود ببرند! برادرم که برای مسائلی بسیار جزئی‌تر از اینها با سربازان متفقین گلاویز شده بود، طاقت نمی‌آورد و با آنها درگیر می‌شود و کار به تیراندازی می‌کشد. من از برادرم شنیدم که اول آنها دست به اسلحه می‌برند اما او سریع‌تر اسلحه می‌کشد و تیراندازی می کند. در هر حال، دو افسر تیر می‌خورند و یکی از آنها براثر اصابت گلوله پایش به سختی صدمه می‌بیند. برادرم از آنجا فرار می‌کند، اما بعد که به او خبر می‌دهند یکی از دوستانش را به جای او دستگیر کرده‌اند، خودش را معرفی می کند و کار به دادگاه و محاکمه می‌کشد. این ماجرا در زمانی رخ داد که متفقین آخرین سال‌های اقامت خود را در ایران می‌گذراندند و هیچ نمی‌خواستند که بی‌سبب باعث رنجش ایرانی‌ها بشوند.

منبع: جشن نامه استاد ابوالحسن نجفی

شرح

خطم در معابر عمومی

محمد مسعود؛ روایت سال‌های سخت-۷

یکروز رئیس شهربانی به مناسبت دوستی با پدرم از من خواهشی کرد که برای آگاهی مردم، جریان را به کمک برادر زن وی به شکل آگهی در روی اوراقی بنویسم تا در معابر عمومی الصاق گردد. در آن وقت در شهر کوچک ما چاپخانه وجود نداشت و اخبار مهم را تقریباً به همین وسیله یا بوسیله وعاظ که بالای منبر می گفتند به اطلاع مردم می‌رسانیدند، نوشتن این اعلانات تقریباً تا ظهر به طول انجامید و البته به مادرم خبر داده بودند که از غیبت من نگران نباشد. عصر آنروز که اعلانها به دیوار معابر الصاق می‌شد و دسته دسته مردم برای خواندن آن می‌ایستادند و درخصوص این واقعه با هم بحث و گفتگو می کردند، من در کوچه‌ها پرسه می‌زدم و از دیدن خط خود که آن همه مردم را بدور خود جمع می کرد کیف و لذت می‌بردم.

کتاب‌ها و قصه‌ها و اشعار چاپ شده از نظرم می گذشت و اهمیت شهر، اهمیت کسی که در گوشه‌ای نشسته و صدها و بلکه هزارها و گاهی میلیونها مغز و فکر هموطنان خود را بخود مشغول و جلب نموده است در نظرم مجسم می گردید. من که تا آنروز برای تحصیل قدرت و برای تسلط بر روح و فکر دیگران به هر دری زده و به هر راهی متوسل شده بودم. من که فکر می کردم با علم سحر و جادو ممکن است اشخاص را جلب و مجذوب نمود، و خود را قویتر، بالاتر و ممتازتر از دیگران معرفی کرد، تعجب می کردم که چطور تا آن روز کمتر متوجه سحر و جادوی قلم نشده و این شهرت و سلطه و قدرت را به نظر نیاورده بودیم!

آیا قدرت قلم‌قوی‌تر از قوت سحر و جادو نیست؟!

آزمایش روزنامه‌نگاری

چند روز بعد، از روی روزنامه صوراسرافیل، روزنامه‌ای به اسم «شفق» تقلید نمودم. روزنامه نیم ورقی که با جوهر کپی و منگنه تجارتخانه پدرم از روی آن نسخه‌هائی چاپ می کردم، ایجاد نمودم، تقلید کاملا از روزنامه صوراسرافیل با این تفاوت که اسم این روزنامه را «شفق» و سرلوحه آنرا به این طریق تغییر داده بودم، در سرلوحه صوراسرافیل ملائکه به بوقی فوت می کردند و مردم کم‌کم از جا بلند می شدند و مقصود از این کلیشه اشاره به تاثیر روزنامه در مردم بود که مثل روز قیامت به نفخه صور اموات، احیاء می‌شوند، در اثر انتشار روزنامه صوراسرافیل هم مردم مملکت که مثل مرده هستند به جنب و جوش خواهند افتاد و قیامت برپا خواهند کرد!

کلیشه سرلوحه شفق که من درست کرده بودم، منظره طلوع آفتاب و خواندن خروس بود و زیر آن این شعر که آنهم به تقلید از اشعار دیگران بود دیده می‌شد.

صبح است شفق به دشت و کهسار دمید
ای بی‌خبران، ز خواب غفلت بجهید

البته این سرلوحه بدون تقلید از یک جمله عربی که بالای روزنامه صور بود ناقص می‌ماند و آن آیه و نفخ فی‌الصور الی آخر بود که من هم به تقلید آن این جمله فارسی را (بیدار شوید از خواب غفلت، به درستی که شفق عالم را روشن کرد) به عربی تهیه نموده و اولین سیلی نویسندگی را بر سر آن نوش جان نمودم!

عربی دست و پا شکسته و ناقص که من تا آن روز آموخته بودم، برای ترجمه فصیح جمله فارسی به عربی کافی نبود. به شیخ کچوئی (کچو اسم دهات است) که / معلم عربی و قران ما بود مراجعه کردم. همین که گفتم جمله: بیدار شوید از خواب غفلت، بدرستی که شفق عالم را روشن نمود. را به عربی ترجمه فرمائید چنان سیلی آبداری به گوشم نواخت که چشمانم برق زد و بلافاصله چاک دهان را که جز برای پلو، و فحش هیچ‌وقت تا آن درجه باز نمی‌شد گشوده فریاد کرد: علقه مضغه یک وجبی ذلیل شده زیر گل رفته ورپریده زرده... نکشیده چه غلطها می کند!

من دهانم از حیرت بازمانده و به حال بهت زدگی با چشمان پرآب و خشمگین و در عین حال مضطرب و ترسناک گفتم: چی شد؟!

گفت: چه می خواهی بشود؛ من شنیده بودم که تو تخم شراب دنبال حقه‌بازی، رمالی، جن گیری، جادوگری، احضار ارواح و هزار بامبول و کوفت و زهرما دیگر هستی، اما هیچوقت گمان نمی کردم نوه مرحوم (اسم پدربزرگم را برد) هنوز سر از تخم درنیاورده دنبال بابیها بیفتد و حرفهای عباس افندی را از حفظ نماید!

قیافه‌ام باز شد. گفتم: عجب! اصلا شما عادات کرده‌اید شاگردهایتان را بدون دلیل و بی‌هیچ تقصیر و گناهی تنبیه کنید. من به بهائی‌ها چه‌کار دارم؟ من



■ محمد مسعود

چه می‌دانم عباس افندی کیست؟! گفت پس کی این مزخرفات را به گوشت خوانده است؟!

گفتم این جمله‌ای است که می‌خواهم بالای روزنامه بنویسم و مردم را به راه راست هدایت نمایم!

نیشش به خنده باز شد و گفت: تو خودت از همه گمراهتری! چطور می‌خواهی مردم را هدایت کنی؟ هادی مردم قرآن است. مسائل دینی است، خمس است، زکات است، نماز است، روزه است، امر به معروف است، نهی از منکر است، نجات مردم در پیروی از تعالیم عالیه اسلامی است.

تو اگر درست و حسابی نماز و روزه‌ات را مرتب کنی، جامع المقدمات را بخوانی، کم‌کم مثل مرحوم پدر بزرگت دنبال دین و آخرت بروی، ممکن است یک روزی بتوانی مردم را به راه راست هدایت نمایی، اما با این شر و ور نه، مردم هدایت می‌شوند و نه خودت از گمراهی بیرون خواهی آمد.

سپس سراغ پدرم را گرفته از حالش جویا شد، سری با حزن تکان داده، گفتم: همانطورها است.

گفت: باید این قبله حاجات (اشاره به گنبد و بارگاه) شفایش دهد. مخصوصاً از قول من سلام برسان و بگو من همیشه دعا می کنم و اگر یک زیارت عاشورا به قصد شفا خوانده شود، خیلی نافع خواهد بود، موقع خداحافظی گفت: راستی یاد پلوهای منزل شما به خیر، خیلی چرب و معطر بود!

انشاءالله همینکه پدرت بهبودی یافت یک پلو سبزی و بره باید علم کنید.

گفتم: انشاءالله.

روزنامه شفق

اولین شماره شفق که در پنجاه نسخه انتشار یافت، چهار صفحه تقلید خشک و بچه گانه از هشت صفحهٔ روزنامه صوراسرافیل بود. از وطن، از آزادی، از قانون از مشروطیت از حقوق مردم، از معارف، از امنیت، از صحیه، از اخلاق از مزایای راستی، درستی، امانت، از صفات پسندیده، از اخلاق حمیده، از فضائل عفت، از مضار فحشاء، از علل خرابی، از مفاسد اجتماعی، از فقر عمومی از گرانی زندگی، از هرج و مرج اوضاع، و از تعدی مامورین، از ظلم ژاندارمها، از تعدی حکام، از قصور مجلس شورا در انجام وظایف، از لزوم ایجاد نقشه‌های اقتصادی، از وجوب تاسیس کارخانه‌ها و از این قبیل مباحث و مقالات چهار صفحه را با خط ریز اشباع نموده بودم.

یک چکامه وطنی در تشویق جوانان به جانبازی در راه وطن به تقلید که در آنوقت شعار ژاندارم‌ها بود.

ما همه ژاندارمری دولتی
بگذرد از جان ز ره غیرتی
ما که جوانان توایم ای وطن
پرورده به دامان توایم ای وطن...

در صفحه اول با آب و تاب زیادی نوشته شده بود: یک ستون «چرند و پرند» به عنوان فکاهی در هجو مدرسه و مدیر و ناظم و معلمین درج گشته حتی از نوشتن اسم مدیر روزنامه و سردبیر و قیمت اشتراک هم غفلت نشده بود.

در عالم طفولیت که انسان خیال می کند هر تقلیدی را به جای ابتکار می‌شود جلوه داد، شاعری و نویسندگی و اختراع اشکال زیادی ندارد، آنروزها، آنروزهای پر از امید و حیات، من به چکامه بچه‌گانه خود که در وصف وطن‌پرستی ساخته بودم مباهات نموده و افتخار می کردم ولی امروز که بیش از بیست سال از آن تاریخ می گذرد، در فهم معنی وطن فرو مانده و از درک منطق فداکاری در راه وطن برای آنهائی که در وطن، هیچ ندارند، عاجز و ناتوانم. آنروز بی‌مهابا و بی‌پروا آزادی را می‌ستودم، در صورتی که اصلا نمی‌فهمیدم که مراد از آزادی چیست و امروز پس از بیست و چندسال حس می کنم که آزادی و حریتی که حکومتهای مستبد مدعی آن هستند، جز مکر و فریب چیز دیگری نیست و به همان اندازه که حکومتها و عمال آنها در ظلم و غارت مردم آزادانه، مردم بینوا که شیفته کلمه «آزادی» شده‌اند در زنجیر قوانین ظالمانه و اوامر یغماگرانه آنها اسیر و گرفتار می‌باشند!

آن روز با کمال سادگی، دم از قانون و مشروطیت می‌زدم و امروز پس از سال‌ها می‌فهمم در عالم فقط یک قانونی ازلی وجود دارد که همیشه لایتغیر بوده و آن اینست که هرجا اجتماع وجود دارد، طفیلی نیز وجود خواهد داشت و هرجا انگل و طفیلی هست، سعادت و سلامت و راحتی و آسایش محال است!

آن روز به خیال خود از حقیقت و عدالت دفاع می کردم و امروز پس از بیست سال می‌فهمم که چیزی در عالم وجود ندارد و خیلی چیزها بی‌معنی‌ترین کلمه‌هایی هستند که تا امروز بشر وضع کرده است!

برای جلوگیری از فحشاء که یکی از هدف‌های روزنامه‌نگاری ما بود از محله خودمان شروع کردیم. منصور برادرزن رئیس شهربانی سردبیر روزنامه و دو سه نفر از شاگردان مدرسه عضو هیئت تحریریه بودند! منصور و من قرار گذاشتیم معصومه که زنی معروفه و بدکار بود از محله اخراج و از جامعه دور نماییم! معصومه داستان عجیبی داشت که کم و بیش اهالی محل از آن اطلاع داشته و غالباً برای هم نقل می کردند.

ادامه دارد

ادب

دکتر حسن انوری: روایت سال‌های زندگی

رای در نیویورک

...از آنجا که من سـخت گرفته و رضا پهلوی را تجدیـد کرده بودم، بچه‌های دیگر حسـاب کار خـود را کـرده و جدیت بسـیار در درس ادبیات نشان داده بودند. ناظم مدرسه، خانم هلن نیرومند، ابتـکاری کرده و نمـوداری از نمرهٔ دروس کلاس درسـت کرده بود. در نمودار سـتون ادبیات بسیار بالا رفته بود و سـتون درس‌های دیگر در مقابل آن ستون‌های کوتاهتری بودند. این نمودار را در جشن پایان تحصیلی در ورودی مدرسـه طوری گذاشته بودند که جلب نظر می‌کرد.

مباحثات کلاس انشا و کتاب‌هایی که توصیه کـردم بچه‌ها بخوانند آنـان را وارد وادی جدیدی از فکـر کرده بودم. سـه چهار تـن بودند که کتاب خوان بودند و می توانسـتند در درس انشا موضوع را بپرورنـد. ایـن مباحث در رضا هم بی تاثیر نبود. روزی از من خواست درباره کشورهای کمونیستی صحبت کنم. گفتم اگر صحبت کنم شـما تضمین می‌کنید که ساواک کاری با من نداشته باشد. پاسخ معنـی‌داری داد و گفت آقای انـوری می‌دانید که محمد هم سـاواکی اسـت. گفتم محمد کیست؟ گفت باغبان کاخ. گفتم خب نظرتان چیست درباره کشورهای کمونیستی صحبت بکنم یا نه؟ گفت نه بگذارید برای وقت دیگر. معلوم شـد پسر شاه هم از ساواک واهمه دارد. روزی هم در خارج از کلاس از من پرسـید: از این صحبت‌ها که شما در کلاس می‌کنید منظورتان این است که ما هم مثل انگلستان شـویم و شاه کاره‌ای نباشد. گفتم ما که نمی توانیم مثل انگلسـتان شـویم ولی این هم درست نیست کـه در تمام امور کشـور از کلـی و جزیی یک نفر تصمیم بگیرد و مجلس و هیئت دولت کاریکاتوری از مجلس و دولت واقعی باشـند. این را رفته بود و به شاه گفته بود.

روزی در بیرون از کلاس به سـراغ من آمد و گفت: راجع به مطالبی که شـما می گویید با پدرم صحبت کردم. گفتم چه گفتند؟ گفت: گفتند آیا تو کتاب‌های مرا خوانده‌ای؟ گفتم: نخوانده‌ام. گفت: هر وقت خواندی بیا با من در این مسـائل صحبت کن. شـاه در آخرین سال‌های سلطنتش فوق‌العاده مسـتبد و فرعون‌وار شـده بود. حرف هیچ کس را نمی‌پذیرفت حتی با پسر خودش که باید جانشینش می‌شد حاضر نبود صحبت کند.

در نیمه دوم سـال ۵۶ فضای سیاسـی اندکی باز شده و مقالات و نامه‌های زیرزمینی در انتقاد از اوضاع زیاد شده بود.

نابسـامانی اوضاع در تابستان ۵۷ و دل زدگی از تدریس در کلاس‌های کاخ نیاوران باعث شـد تصمیـم بگیرم یک سـال به مرخصی بـروم و از فرصت مطالعاتی اسـتفاده کنم. دوسـتانم شفیعی کدکنی و محمد استعلامی قبلاً به پرینستون، واقع در ایالت نیوجرزی آمریکا، رفته بودند. اسـتعلامی در آن موقع هم در پرینسـتون بود. دوسـت دیگرم ابوالقاسـم سـری هم در نیویورک بود و با احسان یارشاطر همکاری داشت. این بود که تصمیم گرفتم به آمریکا بروم. دخترم نیم سال دوم راهنمایی را در خـرداد ۵۷ امتحـان داد و برای این که عقب نماند، تابستان سال سـوم را خواند و در شهریور امتحان داد و وقتی به آمریکا رفتیم سـال سوم را دوباره در مدرسـه پرینستون خواند. پسرم بابک را به مدرسه پیش‌دبستانی گذاشـتم. در پرینستون آپارتمانی از آپارتمان‌های دانشـگاه را اجـاره کردم. با ورود ما به آمریکا اوضاع در ایران آشـفته‌تر شـد. اخبار هر روزه از پیش‌روی انقلاب و عقب‌نشینی حکومت حکایت می‌کرد. دانشجویان ایرانی که در پرینستون و در فیلادلفیا بودند گروه نسبتاً معتنابهی را تشکیل می‌دادند. جلسـاتی داشـتند و از ماهـا که بزرگتر بودیم می‌خواستند سخنرانی‌هایی ترتیب بدهیم و جلسـات بحث را اداره کنیم. این بود که اوقات در آمریکا بیشـتر به بحث سیاسی و خواندن و شنیدن اخبار گذشت. هفته‌ای یک روز به فیلادلفیا می‌رفتیم و در جلسات دانشجویان، که همگی انقلابی شده بودنـد، شـرکت می‌کردیم. چپ و راسـت، همه گونـه، در میان دانشـجویان یافت می‌شـد. چون سـقوط شـاه نزدیک می‌نمود همه دنبال یک چیز بودند، انقراض سلطنت. به درخواست دانشجویان دو سخنرانی در دانشگاه کردم. سخنرانی اول درباره واقعه آذربایجان بود. جوانان می‌خواستند بدانند آن واقعه چگونه بوده و فرقه دموکرات آذربایجان چه هدفی را دنبال می‌کرده است. در کتابخانه پرینستون منابـع خوبی را پیدا کردم که گمان نمی‌کنم بعضی از آنها را در کتابخانه‌های تهران بتوان پیدا کرد. مثلاً مشـروح مذاکرات مجلس ملی فرقه دموکرات و روزنامه‌هـای آن زمان از روی منابع به خصوص با توجه به مذاکرات مجلس شـورای ملی متنی تهیه کردم و سـعی کردم بی‌طرفانه باشـد و در حضور دانشجویان و استادان خواندم. این سخنرانی در ماه بهمن ایراد شـد. چندی بعد که حکومت در ایران ساقط شد و از من خواستند که درباره انقلاب ایران صحبت کنم. در این باره هم مطالعه کردم و روز ۲۰ اسفند بیشتر درباره علل سقوط شاه صحبت کردم.

روزی در نیویـورک از مجسـمه آزادی و دوقلوهـای مرکز تجـارت جهانی دیـدن کردم. مجسـمه در جزیره کوچکی کنار منهتن قرار دارد و بازویش را بلند کرده اسـت و در دستش مشعلی است آنقدر بزرگ که در داخل بازویش پله هست کـه از آن بـالا رفتم. با این همـه وقتی که به بالای آسـمانخراش برج‌های دوقلو رفتیـم و از فراز آن به مجسـمه نگریستم همچون اسباب‌بازی به نظر آمـد. خردی مجسـمه آزادی در کنار عظمت نماد سـرمایه‌داری معنی‌دار بود. بـا این همه دیدیم که دوقلوهـا در ۱۱ سـپتامبر ۲۰۰۱ فـرو ریخت اما مجسمه همچنان برجای است. آیا سرانجام آزادی بر سرمایه‌داری پیروز خواهد شد؟

روز ۱۲ فروردین برای رای دادن به نیویورک رفتیم من و همسرم. صف درازی از ایرانیان تشکیل شـده بود. از اطراف نیویورک و از خود نیویورک آمده بودند. دو سـاعت و نیم در صف ایستادیم تا نوبت ما رسید. رای خود را در صندوق انداختیم.


دکتر انوری

اخباری که از ایران می‌رسید برانگیزاننده بود: در جلو دانشـگاه تهران همه جور کتابی به فروش می‌رسید. دیگر سانسوری وجود ندارد. باید زودتر بـه ایران برویم و خـود را در این دریای پرتلاطم غوطه‌ور سـازیم. چنین بود که چـون امتحانات بچه‌هـا تمام شـد مراجعت کردیم. تیرمـاه ۵۸ از طریق پاریس آمدیم و یک هفته در پاریس ماندیم. در اواسـط تیر در تهران بودیم. روسای دانشگاه‌ها را خـود اسـتادان انتخاب کرده بودنـد. بعضی از دوسـتانم در راس دانشگاه‌ها قرار گرفته بودند: حسن احمدی گیوی رئیس مدرسه عالی بازرگانی شـده بود، جعفر شـعار در راس دانشـگاه تربیت معلم قرار گرفته بود. دکتر شـعار از من خواسـت به دانشگاه تربیت معلم منتقل شوم. انتقال به آسانی صورت گرفت. کلاس‌های من چنان رونق گرفت که همیشه مستمع آزاد داشت. با این همه بگو مگو ادامه داشـت بـه خصـوص درس‌هایی را تدریس می‌کردم که از نظر دانشجویان افراطی جای گفتگو داشت: نقد ادبی، شاهنامه، منوچهری و... نخستین روزی که به کلاس شاهنامه رفتم آنچه در عظمت فردوسی بایسته است گفتم و آخر سر شعر حسین مسرور را خطاب به فردوسی خواندم:

کجا خفته‌ای ای بلنـــــد آفتاب
از جا خیز و بر فرق گردون بتاب
تو در جام جمشید کردی شراب
تو بر تخت کاووس بستی عقاب
اگر کاوه ز آهن یکی تـــوده بود
جهانش به سوهان خود سوده بود
تو آب ابـــــد دادی آن نام را
زدودی از او زنـــــگ ایام را
تهمتن نمک‌خوار خـــان تو بود
به هر هفت خان میهمان تو بود
تویی دودمـــــان هنر را پدر
به تو باز گـــــردد نژاد هنر

به جهت انقـلاب فرهنگی فراغتی پیش آمد که طرح‌هایی که در ذهن داشـتیم به ایفا برسـانیم. مـن فرصت را غنیمـت شـمردم نصاب‌الصبیان فراهی را که سـال‌ها پیش تصحیح کرده بودم از نو بررسی کنم و همه لغات آن را با فرهنگ‌های معتبر مانند تاج‌العروس و لسـان العرب و اقرب الموارد مقابله کردم که چند سـال بعد به وسیله مرکز نشر دانشگاهی چاپ شد. طرحی تهیه کردم برای تدویـن فرهنگ‌واژه‌های دیوان حافظ. پس از بازگشـایی دانشگاه‌ها این طرح را با کمک دانشـجویان عملی سـاختم و در سال‌های بعد به نام کلک خیال‌انگیز چاپ شـد. همچنین با کمک خانم دکتر جهان‌پناه طرح تدوین فرهنگ کودکان را تهیـه کـردم. این طرح نیز سـال‌ها بعد وقتی که بـه طور جدی به فرهنگ‌نـگاری پرداخته بودم به کمک خانم منیـژه گازورانی به منصه عمل درآمد و به نام فرهنگ کودکان به چاپ رسید. از کارهای دیگر در این مدت دو سـال نوشتن چند مقاله بود دربـارهٔ حافظ که بعدها به صورت کتاب یک قصه بیش نیست انتشار یافت. با دو تن از استادان گروه تاریخ و زبان‌های خارجی، در ویرایش ترجمه متنی درباره فلسفهٔ تاریخ و ترجمهٔ مقدمه هانری کربن بر شطح شطحیات همکاری کردم.

در مهر ۱۳۶۱ دانشـگاه‌ها بازگشـایی شد. از جملـه درس‌هایـی که من به عهـده گرفتم درس حافـظ بـود. کلاس حافـظ من رونق و شـهرتی یافتـه بود. علاوه بر دانشـجویان کـه این درس را داشتند، تعدادی مستمع آزاد نیز در کلاس شرکت می‌کردند، به طوری که آن که دیر می‌آمد جایی برای نشستن نداشـت. کلاس دیگری دستور زبان بود. درس دستور را با تمرین پیش می‌بردم. در هر جلسه یک تمرین بیست فقره‌ای می‌دادم و در جلسه بعد مطرح می‌کردم. دانشجویان در ۱۵ جلسه نیم سال ۱۵ نمره می‌گرفتند. این تمرینات باعث می‌شد که به نحو زبان مسلط شوند. مجموع این تمرینات در سـال‌های بعد به صورت کتابی چاپ شد. کلاس دیگر ادبیات معاصر بود. در این کلاس در هر جلسه یک شـاعر مطرح می‌کردم و دانشـجویان موظف بودند در متن اشعار ویژگی‌های شعر شاعر را پیدا کنند و باز گویند.

در این اوقات دوست فقیدم دکتر جعفر شعار (۱۳۰۴ـ۱۳۸۰) از گروهـی دعوت کرد که دربارهٔ کتاب‌های ادبی دورهٔ دانشگاه طرحی بیندیشند تا کتاب‌هایی بر مبنای این طرح برای دروس رشـتهٔ ادبی دانشگاه‌ها تهیه شود.

ادامه دارد

زبانزد / جلال دری



*عروس ما عیبی ندارد، کور اسـت و کچل است و سرگیجه دارد.
*عروس ما شکل ندارد، امّا ماشالا به نازش!
*عروس نمی‌توانست برقصد می‌گفت اتاق کج است!
*عروسی به چشم تماشاگر آسان است.
*عروسی به هوس، تعزیه به عوض.
*عروسی چو بگذشت صدکاسه به نانی!
*عروسـی را که مـادرش تعریف کنـد برای آقا دایی‌اش خوب است!
*عروسـی کـه مادرشـوهر نـدارد اهـل محل مادرشوهرش هستند!
* عروسی نکرده بچهٔ در گهواره می‌خواباند!
* عزّت ز قناعت است و خواری ز طمع/ با عزّت خود بساز و خواری مطلب
* عزّت هرکس به دست خودش است.
* عزرائیل بدنام است!
* عزیز از ماندن دایم شود خوار.
* عزیز الهی به سعی بدخواه ذلیل نگردد.
* عزیز پدر و مادر یا پهنْ پا زن می‌شود یا مهتر!
* عزیزکردهٔ بابا آخرش حمّال می‌شود.
* عزیز کردهٔ حق را ذلیل نتوان کرد.
* عزیزالهی به سعی بدخواه ذلیل نگردد
* عزیز کردهٔ خدا را نمی‌شود ذلیل کرد.
* عسس بیا مرا بگیر!
* عسـل در باغ هست و غوره هم هست/ خدیجه هست و صغراکوره هم هست!
* عشرت امروز بی‌اندیشهٔ فردا خوش است.
* عشرت دگری کرده و محنت دگری برده .
* عشق به کام خسرو شد/ کوه بیهوده می‌کَند فرهاد
* عشق آمدنی بود نه آموختنی.
* عشق آمد و غم‌های دگر پاک ببرد.
* عشق است و مفلسی و جوانی و نوبهار.
* عشق بازی با دو معشوقه بد است.
* عشق بازی دگر و نفس‌پرستی دگر است.
* عشق‌هایی کزپی رنگی بوَد/عشق نبوَد عاقبت
* عشقبازی را ز مجنون یاد می‌باید گرفت.
* عشق بر هر دل که زد تأثیر کرد.
* عشق به زور و مهر به چُنبه نمی‌شود.
* عشق پیری گر بجنبد سر به رسوایی زند.
* عشق خوبان و سینهٔ اوباش!
* عشق درآمد به دل، رفت ز سر عقل و هوش
* عشق نابیناست

چهل سال پیش...

تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز سه‌شنبه ۱۵ مرداد ۱۳۵۳، (برابر با ۱۷ رجب ۱۳۹۴، ۶ اوت ۱۹۷۴) نقل شده است

ساختمان چند سد جدید شروع میشود

ساختمان سدهای نادرشاه در خوزستان، باهوکلات و پیشین در بلوچستان و لار در استان مرکزی بزودی آغاز خواهد شد و مقدمات ساختمان چند سد دیگر در کشور نیز فراهم میشود که عبارت است از: سدهای طالقان، ساوه و سدهای دوم و سوم بر روی رود کارون و خداآفرین و کرخه.

این مطلب را دکتر ایرج وحیدی وزیر نیرو اعلام کرد و گفت: برای تامین آب مورد نیاز کشاورزی و همچنین آب مصرفی شهرها و صنعت، در برنامه پنجم در دو جبهه تلاش خواهد شد: یکی ساختمان سدهای جدید و دیگر حفر چاهها و استفاده از آب‌های زیرزمینی.

وزیر نیرو آنگاه نام سدهائی را که در ساختمان آنها تسریع خواهد شد و همچنین سدهای دیگری که کارهای ساختمانی آنها قبل از پایان برنامه پنجم شروع میشود و در اوایل برنامه عمرانی ششم خاتمه خواهد یافت عنوان کرد و تاکید نمود که با اجرای این برنامه وسیع و پرتلاش، آب تنظیم شده سدهای کشور از ۴۳۰ میلیون مترمکعب به ۱٫۴۴ میلیارد مترمکعب افزایش خواهد یافت.

فردا یک قرارداد نفتی با امریکا امضاء میشود

صبح فردا بین شرکت ملی نفت و کمپانی نفتی «اولترامار» آمریکایی یک قرارداد نفتی اکتشاف و تولید از نوع پیمانکاری منعقد میشود، این قرارداد چهارمین قرارداد نوع جدید پیمانکاری است که بعد از مزایده بین‌المللی ایران بسته شد.

سه قرارداد قبلی مربوط به کمپانی‌های فرانسوی و آلمانی بود. دو قرارداد دیگر یکی با «ایشلند» آمریکایی و دیگری با «آنی» ایتالیائی در دست تدوین است که تا چند روز دیگر آماده امضاء خواهد شد.

مشخصات ۲۲ بزرگراه تهران منتشر شد

فهرست و مشخصات بیست و دو بزرگ‌راه و پنج راه تندرو که بوسیله شهرداری در تهران احداث گردیده، دیشب بوسیله شهردار منتشر شد. ساختمان این بزرگ‌راهها تا سه سال آینده در این شهر پایان می‌پذیرد و تهران بمانند نگینی در داخل این راه‌های کمربندی قرار خواهد گرفت.

شهردار دیشب طی گفتگوئی با خبرنگاران اهمیت ساختمان بزرگ‌راهها را تشریح کرد و گفت: اگر بزرگ‌راهها و شاهراههای تازه در تهران ساخته نشود، حرکت در این شهر دشوار خواهد شد. آقای نیک‌پی همچنین خاطرنشان ساخت که در مدت پنج ماه یک میلیون متر در سطح شهر اسفالت ریخته شده است.

شهردار گفت: برنامه شهرداری در مورد ساختمان بزرگ‌راهها بصورت یک طرح سه مرحله‌ای اجرا میشود.

بعلت تخلف از مقررات اتاق اصناف ۳۲۹ واحد صنفی تعطیل شد

اتاق اصناف دستور تعطیل ۳۲۹ واحد صنفی را صادر کرد و ۱۹۲۳ واحد صنفی بعلت گران فروشی و عدم نصب برچسب و کم‌فروشی تسلیم دادگاه شدند.

سخنگوی اتاق اصناف اعلام کرد که این اقدامات در مدت ۱۵ روز گذشته انجام گرفته است.

اتاق اصناف یادآور شد که در میان فروشندگان محتکر و گران‌فروش نام موسسات شرکت‌ها واحدهای صنعتی و فروشگاهها دیده میشود که همزمان با تعقیب متخلفین عادی و دکان‌داران به اتهام گران‌فروشی تسلیم دادگاه شده‌اند.

شهر گمشده اشکانیان از دل خاک سر بیرون کشید

وزارت فرهنگ و هنر امروز کشف یک شهر تاریخی مربوط به دوره اشکانیان را در نیمه راه گنبد قابوس ـ مینودشت اعلام کرد.

دکتر باقرزاده مدیر مرکز باستان‌شناسی ایران درباره کشف این شهر گفت: در خردادماه سال جاری اداره فرهنگ و هنر گنبد قابوس اطلاع یافت که کشاورزان ضمن عملیات معمول خود در نقطه‌ای واقع در نیمه راه گنبد قابوس ـ مینودشت و در اندک مسافتی با جاده روستائی بنام «دشت حلقه» به بعضی از بقایای ساختمانی از قبیل دیوارهای مخروبه برخورد کرده‌اند. معاینه آجرهایی که کشاورزان از زیر خاک بیرون آورده بودند نشان داد که در برابر آثاری که بیش از دو هزار سال عمر دارد قرار دارند. با اقدامات بعدی این شهر باستانی از دل خاک بیرون کشیده شد.

قاب امروز



وقتی تشک قایق نجات می شود – سیل پاراگوئه / منبع: تلگراف

داستان کوتاه

گذشته عبرت آینده

ایاز، غلام شاه محمود غزنوی (پادشاه ایران) در آغاز چوپان بود. وقتی در دربار سلطان محمود به مقام و منصب دولتی رسید، چارق و پوستین دوران فقر و غلامی خود را به دیوار اتاقش آویزان کرد و هر روز صبح اول به آن اتاق می‌رفت و به آنها نگاه می‌کرد و گذشته خود را به یاد می آورد. او قفل سنگینی بر در اتاق می‌بست.

درباریان حسود که به او بدبین بودند خیال کردند که ایاز در این اتاق گنج و پول پنهان کرده و به هیچ کس نشان نمی‌دهد. به شاه خبر دادند که ایاز طلاهای دربار را در اتاقی برای خودش جمع و پنهان می‌کند.

سلطان می‌دانست که ایاز مرد وفادار و درستکاری است، اما گفت: وقتی ایاز در اتاقش نبود بروید و همه طلاها و پول ها را برای خود بردارید.

نیمه های شب، ۳۰ نفر با مشعل‌های روشن به اتاق ایاز رفتند. با شتاب و حرص قفل را شکستند و وارد اتاق شدند. اما هرچه گشتند چیزی نیافتند. فقط یک جفت چارق کهنه و یک دست لباس پاره.

وقتی پیش شاه آمدند، شاه گفت: چرا دست خالی آمدید؟ گنج ها کجاست؟ آنها سرهای خود را پایین انداختند و عذرخواهی کردند. سلطان گفت: من ایاز را خوب می‌شناسم. او مرد راست و درستی است. آن چارق و پوستین کهنه را هر روز نگاه می‌کند تا به مقام خود مغرور نشود و گذشته اش را همیشه به یاد بیاورد.

منبع: داستانک

امروز در تاریخ

مرگ عمرولیث از گرسنگی در زندان خلیفه

ششم آگست سال ۹۰۱ میلادی عمرو لیث صفّار که پس از مرگ برادرش یعقوب برجای او نشسته و برخلاف برادر، با خلیفه عباسی راه مماشات درپیش گرفته بود، در زندان خلیفه در بغداد از گرسنگی درگذشت. عمرو از سال ۸۵۸ بر جای برادر نشسته بود.

خلیفه که عمرو را توسط دیگران به چنگ آورده و به زندان افکنده بود قول آزاد کردن وی را داده بود، ولی قلبا مایل به این عمل نبود و چون زندانبان به میل باطنی خلیفه پی برد جیره غذایی عمرو را هر روز کمتر می کرد تا از گرسنگی درگذشت.

مورخان درباره سرانجام کار عمرو نوشته اند: این بود نتیجه سازش با ابلیس (حیله گر و ظالم)، نباید بر سر هدف ایدئولوژیک حتی موقتا سازش کرد، ترسوها نباید صاحب مقام رفیع شوند زیراکه ترسوها اهل سازش و مماشات هستند و ....

... و به این ترتیب ارمنستان استقلال یافت

ششم آگوست (۱۵ مرداد) سال ۸۸۵ میلادی ارمنی ها که در آن زمان در منطقه وسیعی در جنوب غربی قفقاز و سراسر شرق آناتولی (ترکیه امروز) سکونت داشتند، از فرصتی که از هم پاشیدگی امپراتوری ایران و ضعف و فتور حکومت روم شرقی (قسطنطنیه) برایشان فراهم آورده بود استفاده کردند و استقلال سرزمین خود را اعلام کردند.

این رویداد در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۹۱ عینا تکرار شد. ارمنیان در سال ۱۹۱۸ از فرصت جنگ داخلی روس ها (که درپی انقلاب بولشویکی ۱۹۱۷ آغاز شده بود) و در سال ۱۹۹۱ از ضعف دولت مسکو استفاده و اعلام استقلال کامل کردند.

تره کی از طرح ایجاد جامعه مشترک المنافع ایران و افغانستان سخن گفت

۱۵ امُرداد ۱۳۵۷ نورمحمد تره کی رئیس شورای انقلاب و رئیس دولت جمهوری دمکراتیک افغانستان در یک سخنرانی عمومی ضمن قدردانی از شاه ایران که نظام تازه (کمونیستی) افغانستان را سریعا برسمیت شناخته بود گفت که دو ملت ریشه و تاریخ واحد، فرهنگ و خصلت های مشترک دارند و طرح ۲۰ ساله ایجاد یک جامعه مشترک المنافع از دو کشور همچنان روی میز است، باید آثار استعمار از منطقه زدوده شود.

www.iranianshistoryonthisday.com

جدول شرح در متن ۳۶۳۷

غلامحسین باغبان

نیک نهاد	↓	شکاف / عید ویتنامی‌ها	↓	مزه اول خرمالو / کشور هاوانا	↓	خانه چادری / زدنی در بازی	از سبک‌های نقاشی	کشور «دوشنبه»
								ت
			به تنهایی / سنگ گور					میوه فاسد
ک	واحد انگلیسی طول	رشته مروارید				بت زمان جاهلیت / جدا و منفک		
					درک کردن / چوپان			بله انگلیسی / بنابراین
				شجاع / روستاهای بزرگ				
			عمل و فعل					شور و غوغا / گذشته
		گفتگوی اینترنتی				ساز کلیسا / حجاب بانوان		حرف آخر / سردار اشکانی
				بالاپوش بلند	زادگاه ابراهیم (ع)			
								شهر سوئیس / سمت چپ
								ترانه و نغمه / زن گندمگون

حل ۳۶۳۶

دچار سو هاضمه شدن	م	زمان معین / غذای نذری	ب	نیم صدای گوسفند / کتاب زرینکوب	م	مربوط / آب منجمد	از مخترعان عکاسی رنگی	انگشتر / خوشبختی
ت	د	ا	ع	س	ن	ی	گ	ن
ر	ت	ش	صحرانورد کوهان دار / پاکیزه	ر	و	خ	ا	غذا خوری / چهار پایان
ش	واحدی در طول	حیوان مسابقه	ز	ن	ط	سخن طعنه آمیز / سرد مطبوع	ب	ل
ک	ی	ا	ک	ی	دانه دانه / شب بلند سال	خ	ر	عضو صورت / مهره شطرنج
ر	ا	س	ی	سمت چپ / گاز استخرها	ی	ن	ی	د
د	ر	ب	پیروزی ورزشی	ک	ل	ک	ل	درس مذهبی / پرنده ای با پاهای بلند
ن	د	نصف دنیا!	و	ل	د	سطل آبکشی / محل نشستن	ل	واحد پول کویت
				ر	ا	ن	ی	د
				نویسنده آلبانی / گرگ بیابان	قوم ایرانی	ش	پ	ش
				ه	م	ی	م	عامل تیفوس / شهری در اصفهان
				س	ا	م	ا	ورم / ضارب
				ه	د	ن	ن	ز

سودوکو ۱۱۲۴

		۶		۹		۱		۴
	۳	۴			۶	۵		
۵								
	۷		۲					
		۱				۲		
					۹		۷	
								۱
		۵	۴			۳	۲	
۴		۹		۵		۸		

۶	۷	۲	۱	۳	۴	۹	۸	۵
۹	۸	۵	۶	۷	۲	۱	۳	۴
۱	۳	۴	۹	۸	۵	۶	۷	۲
۲	۶	۷	۴	۵	۱	۳	۹	۸
۳	۱	۹	۲	۶	۸	۴	۵	۷
۴	۵	۸	۷	۹	۳	۲	۶	۱
۸	۲	۶	۳	۴	۷	۵	۱	۹
۷	۹	۱	۵	۲	۶	۸	۴	۳
۵	۴	۳	۸	۱	۹	۷	۲	۶

حل ۱۱۲۳